

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سب فرمائش جناب ہامی محمد سعید صاحب نابرکت گلہ نظامی لاہور

کلمات کفر  
ما لا یخبر  
تخلو ویرانی

از اشہام حق العبد راجی رحمت رب رشید محمد عبدالرحیم غفر لہ اللہ العزیز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تعلقات احوال  
تعمیرات حروف و صلوات  
لہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم  
بسم اللہ الرحمن الرحیم  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

کتاب خانہ ہرمی کتاب من نسخ باہر از کتبایت جلد و مطبوعہ

دوران  
مقتضایست  
اصول  
اوراک  
محقق  
برای  
واضحات  
معلوم  
واحد  
تفاوت  
چنین  
در علم  
سرمدت  
این  
مخلوقات  
است  
و یعنی  
نیست  
چنانکه  
تکلیف  
مع  
حق  
سوی

تفاوت  
محقق  
اصول  
اوراک  
محقق  
برای  
واضحات  
معلوم  
واحد  
تفاوت  
چنین  
در علم  
سرمدت  
این  
مخلوقات  
است  
و یعنی  
نیست  
چنانکه  
تکلیف  
مع  
حق  
سوی

### کتابت الایمان

مرد و ستایش هر خدای  
و اشیا با یکدیگر  
و وی هیچ چیز  
و هم در افعال  
او محسن و  
سخ و بصیر  
و کلام مخلوقات

Marfat.com



کلماتندار و صفات و افعال او تعالی هم در زنگنه است  
 و چون است مثلاً صفة العلم مراد را سبحانه  
 منقح است درم و انکشافی است بسیط که معلومات ازل و ابد  
 اصل تناسبه در تمام کلام و بجزیه با اوقات مخصوصه هر کدام  
 آن واحد دانسته است که زید در فلان وقت زنده است  
 در فلان وقت مرده و کذا و همچنین کلام او یک کلام بسیط است  
 علم کتب منزله تفصیل اوست و خلق و تکوین صفتی است  
 نفس بوی تعالی ممکن چه باشد که ممکن را پیدا می تواند کرد  
 لکنات تمامها چه جوهر و چه عرض و چه افعال اختیاریه بندگان  
 مخلوق او تعالی اند اسباب و وسائط را در پوش فعل خود  
 است بلکه دلیل بر ثبوت فعل خود کرده چنانچه عقلا  
 کلمات جمادات بحرکت پی میبرند و میدانند که این حرکت فاعل  
 این جمادات است این را فاعلی است رای او همچنین آن

این کلماتندار و صفات و افعال او تعالی هم در زنگنه است  
 و چون است مثلاً صفة العلم مراد را سبحانه  
 منقح است درم و انکشافی است بسیط که معلومات ازل و ابد  
 اصل تناسبه در تمام کلام و بجزیه با اوقات مخصوصه هر کدام  
 آن واحد دانسته است که زید در فلان وقت زنده است  
 در فلان وقت مرده و کذا و همچنین کلام او یک کلام بسیط است  
 علم کتب منزله تفصیل اوست و خلق و تکوین صفتی است  
 نفس بوی تعالی ممکن چه باشد که ممکن را پیدا می تواند کرد  
 لکنات تمامها چه جوهر و چه عرض و چه افعال اختیاریه بندگان  
 مخلوق او تعالی اند اسباب و وسائط را در پوش فعل خود  
 است بلکه دلیل بر ثبوت فعل خود کرده چنانچه عقلا  
 کلمات جمادات بحرکت پی میبرند و میدانند که این حرکت فاعل  
 این جمادات است این را فاعلی است رای او همچنین آن

این کلماتندار و صفات و افعال او تعالی هم در زنگنه است  
 و چون است مثلاً صفة العلم مراد را سبحانه  
 منقح است درم و انکشافی است بسیط که معلومات ازل و ابد  
 اصل تناسبه در تمام کلام و بجزیه با اوقات مخصوصه هر کدام  
 آن واحد دانسته است که زید در فلان وقت زنده است  
 در فلان وقت مرده و کذا و همچنین کلام او یک کلام بسیط است  
 علم کتب منزله تفصیل اوست و خلق و تکوین صفتی است  
 نفس بوی تعالی ممکن چه باشد که ممکن را پیدا می تواند کرد  
 لکنات تمامها چه جوهر و چه عرض و چه افعال اختیاریه بندگان  
 مخلوق او تعالی اند اسباب و وسائط را در پوش فعل خود  
 است بلکه دلیل بر ثبوت فعل خود کرده چنانچه عقلا  
 کلمات جمادات بحرکت پی میبرند و میدانند که این حرکت فاعل  
 این جمادات است این را فاعلی است رای او همچنین آن





دور بینان بارگاه است  
 غیاز میں پی نبڑہ اتمکہ است

دور بینان بارگاه است

و یک قرب و میت حق تعالی را نوع دیگر است کنیا نوع

اول جز مشارکت اسمی مشارکتی ندارد و آن نصیب خواص

بندگان است از ملائکہ و انبیاء و اولیاء و عامہ مومنان ہم

ازین نوع قرب بی بهره نیند این قرب درجات غیرناہی دارد

یعنی لا تَقِفُ عِنْدَ حَقِّهِ حضرت مولوی رحمہ فرماید

ای برادری نہایت در گہ است

هر چه بڑی سیری بڑی است

خیر و شر هر چه بود می آید و کفر و ایمان و طاعت و عصیان هر چه

بندہ مرتکب آن میشود ہمہ بارادہ آگہی است ما حق تعالی از کفر

و عصیت راضی نیست و بران عذاب مقر فرموده و از طاعت

و ایمان راضی است و ثواب بران وعده فرموده و آرادہ چیزی

دیگر است و رضا چیزی دیگر و ہزاران ہزار و نامعدود

نثار انبیاست علیہم صلوات و التسلیمات کہ اگر آنہا مبعوث

بیت است و در پیشش  
 غیاز میں پی نبڑہ اتمکہ است  
 دور بینان بارگاه است  
 و یک قرب و میت حق تعالی را نوع دیگر است کنیا نوع  
 اول جز مشارکت اسمی مشارکتی ندارد و آن نصیب خواص  
 بندگان است از ملائکہ و انبیاء و اولیاء و عامہ مومنان ہم  
 ازین نوع قرب بی بهره نیند این قرب درجات غیرناہی دارد  
 یعنی لا تَقِفُ عِنْدَ حَقِّهِ حضرت مولوی رحمہ فرماید  
 ای برادری نہایت در گہ است  
 هر چه بڑی سیری بڑی است  
 خیر و شر هر چه بود می آید و کفر و ایمان و طاعت و عصیان هر چه  
 بندہ مرتکب آن میشود ہمہ بارادہ آگہی است ما حق تعالی از کفر  
 و عصیت راضی نیست و بران عذاب مقر فرموده و از طاعت  
 و ایمان راضی است و ثواب بران وعده فرموده و آرادہ چیزی  
 دیگر است و رضا چیزی دیگر و ہزاران ہزار و نامعدود  
 نثار انبیاست علیہم صلوات و التسلیمات کہ اگر آنہا مبعوث

دور بینان بارگاه است  
 غیاز میں پی نبڑہ اتمکہ است

کتابخانه

کتابخانه علمیه

کتابخانه جامع

حق خذند کسی راه هدایت نمی دید و معلوم حقه نمی رسید همه انبیا  
 بر حق اند اول شان آدم است علیه السلام و فضل شان محمد  
 است صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین و معراج پیغمبری الله علیه  
 و سلم و امری و از کله مسجد قطبی و از آنجا آسمان مہتمم و سدرہ المنتهی  
 سیر کتابین شب " بیت المقدس " در بیداری ۱۲  
 حق است و کتابهای آسمانی که بر انبیا نازل شده  
 در آنست و انجیل و زبور و قرآن مجید و صحیفهای ابراهیم و غیره  
 بر حق است بر همه انبیا و همه کتابهای خدا ایمان باید آورد  
 لیکن در ایمان عدد و انبیا و عدد و کتابها ملحوظ نباید داشت  
 عدد آنها از دلیل قطعی ثابت نیست و انبیا همه معصوم اند  
 نه خائن و کفار و آنچه از پیغمبری الله علیه و سلم بدیل قطعی  
 مطلقاً حق است یا سہوا یا خطا ۱۲  
 ثابت شده با همه این ایمان باید آورد و ایمان باید آورد  
 بلکه بندگان خدا حق اند معصوم اند از گناہان و منزه اند  
 از ذنوب و گنہگار نیستند با کل و شریک ساکنان و حی  
 حیوانات ۱۲

و مینویسند که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب

روح و ایمان دارد  
 جوده است که با سینه در آمد  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب  
 در آنست که در این کتاب





عقود کلمات حکایه دارد از انجی و سبب انچه  
در نماز و عبادت و غیره که در این کتاب  
مجموعه شده است و در هر بابی که  
در آنجا مذکور است از حدیث و روایت  
مشهوره نقل شده است و در بعضی  
مکانها از کلمات و عبارات  
مشهوره که در کتب معتبره  
مذکور است نقل شده است

باید کرد و متابعت مقصود بر انبیا باید داشت انچه غیر صلی است  
علیه و سلم خبر داده است بان ایمان باید آورد و  
انچه فرموده است بران عمل باید کرد انچه منع کرده از ان  
باز باید ماند و قول و فعل هر کسی که سر مواز قول و فعل  
پیغمبر مخالفت داشته باشد آن را رد باید کرد و پیغمبر  
خبر داده است که سوال منکر و نکیر در قبر حق است و  
عذاب قبر مرگ افرا را و بعضی گناهکاران را حق است  
و بعثت بعد موت روز قیامت حق است و نفع برای  
امانت و احیای حق است و شکافتن آسمانها و نختن ستارگان  
و پریدن کوهها و بر باد رفتن زمین از نفخه اولی و بر آمدن  
مردگان از قبور و باز پیدا شدن عالم بعد عدم بنفخه ثانیه  
حق است و حساب روز قیامت و وزن کردن اعمال  
در میزان و شهادت اعضا و گذشتن از صراط که بر پشت  
نام علی است

و در این کتاب از حدیث و روایت  
مشهوره نقل شده است و در بعضی  
مکانها از کلمات و عبارات  
مشهوره که در کتب معتبره  
مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است

در این کتاب از حدیث و روایت  
مشهوره نقل شده است و در بعضی  
مکانها از کلمات و عبارات  
مشهوره که در کتب معتبره  
مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است  
و در بعضی مکانها از کلمات  
و عبارات مشهوره که در کتب  
معتبره مذکور است نقل شده است



باز از زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر  
 باز از زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر

عذاب دوزخ از بار و کثرت دم و زنجیرها و طوقها و آتش و آب گرم  
 از قوم و عسکین که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده و قرآن  
 بران ناطق است و انواع نعیم جنت از ماکل و مشارب  
 خور و قصور و غیره همه حق است و عده ترین نعمتهای مثبت  
 میدار خداست که مسلمانان حق تعالی را در بهشت بی پرده  
 بیند بی جهت و بی کیف و بی مثال و ایمان عبارت  
 است از تصدیق قلبی با گرویدن و تصدیق زبانی بسیکن  
 صدیق با عند الضرورة ساقط شود و اصحاب رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم همه عادل بودند اگر از کسی احیانا ارتکاب  
 حصیتی شده تا لب مغفور گشته متواترات از نصوص قرآن  
 حدیث صحیح صحابه پرست و در قرآن است که آنها با محبت و  
 رحمت داشتند و بر کفار غلاظت و شداد بودند هر که صحابه را با هم  
 غضب و بی الفت داند منکر قرآن است هر که با آنها دشمنی و خصمه  
 قال الله تعالى و الذين آمنوا و عملوا الصالحات  
 ان لهم اجر عظیم و لهم عندنا خزائین و هم  
 فيها خالدون

خسته سیدی که سبک کلام بود  
 در پیش پادشاهان داد و محاسن  
 دیدن آن بسیار است  
 در زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر  
 باز از زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر

باز از زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر  
 باز از زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر

باز از زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر  
 باز از زبانه ازین نغمهها چه بشتاب  
 در کسب خشتی از جلال کسب نظر

داشته باشد در قرآن بروی اطلاق کفر آمده حایمان وحی  
 و راویان قرآن اند هر که منکر صحابه باشد او را ایمان بقرآن  
 و غیره ایمانیات متواترات ممکن نیست و باجماع صحابه و  
 نصوص ثابت است که ابو بکر افضل اصحاب است پس عمر  
 همه اصحاب ابو بکر را افضل دانسته با وی بیعت کردند و با اشاره  
 ابی بکر بر خلافت عمر بعد ابی بکر بنابر فضل او اجماع آوردند  
 بعد عمر نرسه روز صحابه با هم مشوره کرده عثمان را افضل دانست  
 بر خلافت او اجماع کردند و با وی بیعت نمودند و بعد  
 عثمان همه اصحاب مهاجرین و انصار که در مدینه بودند بیعت  
 مرتضی بیعت کردند کسی که با علی مرتضی منازعت کرده  
 مخطی است لیکن سو وطن با صحابه نباید کرد و مشاجرات  
 آنها را بر محل نیک فرود باید آورد و با هر یک محبت و  
 عقیدت باید داشت این است عقائد اهل حق

داشته باشد در قرآن بروی اطلاق کفر آمده حایمان وحی  
 و راویان قرآن اند هر که منکر صحابه باشد او را ایمان بقرآن  
 و غیره ایمانیات متواترات ممکن نیست و باجماع صحابه و  
 نصوص ثابت است که ابو بکر افضل اصحاب است پس عمر  
 همه اصحاب ابو بکر را افضل دانسته با وی بیعت کردند و با اشاره  
 ابی بکر بر خلافت عمر بعد ابی بکر بنابر فضل او اجماع آوردند  
 بعد عمر نرسه روز صحابه با هم مشوره کرده عثمان را افضل دانست  
 بر خلافت او اجماع کردند و با وی بیعت نمودند و بعد  
 عثمان همه اصحاب مهاجرین و انصار که در مدینه بودند بیعت  
 مرتضی بیعت کردند کسی که با علی مرتضی منازعت کرده  
 مخطی است لیکن سو وطن با صحابه نباید کرد و مشاجرات  
 آنها را بر محل نیک فرود باید آورد و با هر یک محبت و  
 عقیدت باید داشت این است عقائد اهل حق

و این است که نماز جماعت در مساجد است و این است که نماز در مساجد است و این است که نماز در مساجد است

**فصل** در اتمام نماز و بعد تصحیح عقائد عمده ترین در عبادات نماز است در صحیح مسلم از جایز مرویست که فرمود علیه السلام که وصله در میان بنده و در میان کفر ترک صلوٰه است یعنی ترک صلوٰه بکفر میرساند و احمد ترمذی و نسائی از بریده از آنحضرت روایت کرده اند که عهد در میان ما و میان مردم نماز است هر که ترک کند آن را کافر شود و این ماجه از ابی الذر دار روایت کرده که صحبت او بین خلیل من صل علی علیه و سلم که شرک بخدا نکنی اگر چه کشته شوی و سوخته شوی و نافرمانی والدین مکن اگر چه امر کنند که از زن و فرزند و مال خود بدر شو و نماز فرض را عدا ترک مکن هر که نماز فرض را عدا ترک کند ذمه خدا او را بر لیست و احمد و دارمی بهیقی از عمرو بن عاص از آن سرور علیه السلام

بنده از کفر ترک صلوات بخدا برساند و این است که نماز در مساجد است و این است که نماز در مساجد است

و این است که نماز در مساجد است و این است که نماز در مساجد است و این است که نماز در مساجد است

و این است که نماز در مساجد است و این است که نماز در مساجد است و این است که نماز در مساجد است

Marfat.com

ابو یونس انوار کبیر  
 ابویانین انوار کبیر  
 ابویانین انوار کبیر  
 ابویانین انوار کبیر

عبارت حدیث تشریح کرده  
 علی المرتضیٰ و سایر بعضی

روایت کرده اند که هر که بر نماز فرض محافظت کند او را  
 نور و رحمت و نجات باشد روز قیامت و هر که محافظت  
 نکند نه آوری نور باشد و نه برهان و نه نجات و باشد با خون  
 و با مان و قارون و ابی بن خلف و ترمذی از عبد الله  
 بن شقیق روایت کرده که اصحاب رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم هیچ چیز را نمی دانستند که ترک آن موجب کفر  
 باشد مگر نماز را بنا برین احادیث احمد بن حنبل  
 تمارک یک نماز را عمدا کافر میدانند و شافعی رحم بروی حکم  
 بقتل میکنند بکفر و نزد امام عظیم در اجماع واجب است  
 تا که توبه کند و الله اعلم لیس باید دانست که نماز را شرائط و  
 ارکان است چنانچه ذکر کرده شود انشاء الله تعالی از شرائط  
 نماز طهارت بدن است از نجاست حقیقی و نجاست حکمی و طهارت  
 پارچه و طهارت مکان پس اول مسائل طهارت باید آموخت

نسخ خطی است و باشد با خون  
 و غیره مشهور گردید تصحیح کاتبان است

سنگی که از قاری حضرت موسی علیه السلام  
 است که کار خود بیان میکند

و تشریح است که اخلاص علی السلام  
 از ارباب خود در اصد بدو رخ برانیدند

کردانی ترمذی است که بوی خوش  
 نمازی کاوان که قتل یا صیقلی با باشد

سنگی که از قاری حضرت موسی علیه السلام  
 است که کار خود بیان میکند

نور و رحمت باشد از قضیت آن  
 نور و رحمت باشد از قضیت آن  
 نور و رحمت باشد از قضیت آن





بسیار از اینها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند

بسیار از اینها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند

بسیار از اینها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند

دسته بار آرد دهن کند و مشکاک کند و سه بار آرد بینی کند و بینی  
از دست راست ۱۲  
پاک کند و سه بار تمام و بشوید و سه بار هر دو دست با هر دو این  
بشوید و مسح تمام سر کند یک بار و هر دو گوش را هم همراه مسح کند  
جدید شرط نیست هر دو پای را با شالنگ سبب بار بشوید و اگر در پانزده  
داشته باشد و موزه را بعد طهارت کامل پوشید باشد مقیم را یک شانه  
و مسافر سه شانه و در از وقت حدت جا بر نیست که موزه از پانزده  
مسح موزه کرده باشد اگر موزه پارید باشد قسمیکه در قمار مقدار نیست  
ظاهر مسح بر آن و انباشد و اگر شخصی با وضو باشد یک موزه را از پا  
کشید بعد که اکثر قدم از جای خود در ساق موزه آید یا وقت مسح موزه  
تمام شد در هر دو صورت هر دو موزه کشیده هر دو پا بشوید

بسیار از اینها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند

بسیار از اینها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند

بسیار از اینها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند  
و بعضی از آنها را در کتابها نوشته اند



آب و من برآمد اگر رنگ آب و من ساه سرخ نماز و وضو  
 بشکند اگر رنگی از آنکه اندک چند باشد که در نزد مردم اگر غشیا  
 شست دست جمع کرده شود و نزدانی یوسف اگر مجلس  
 شست دست جمع کرده شود و خشن بر پشت یا بر جلو یا تکیه  
 زده چیزی که اگر کشیده شود مقتصد شکند و وضو است  
 و خشن استاده یا نشسته بدون کسیر یا در حالت  
 رکوع یا سجود بر هیات مسنون شکند و وضو نیست  
 و دیوانگی و مستی و بهوشی در هر حال که باشد شکند  
 وضو است و آنچه بالغ در نماز صاحب رکوع و سجود  
 شکند و وضو است و با شترت فاحشه شکند و وضو است  
 و دست رسانیدن لبش نگاه خود بدون پرده و دست  
 مرد اگر زن را بی پرده رسد نزد امام عظمی وضو نمی شکند  
 و نزد دیگر ائمه وضو بشکند و خوردن گوشت شتر نزد

در نماز اگر رنگ آب و من ساه سرخ نماز و وضو بشکند اگر رنگی از آنکه اندک چند باشد که در نزد مردم اگر غشیا شست دست جمع کرده شود و نزدانی یوسف اگر مجلس شست دست جمع کرده شود و خشن بر پشت یا بر جلو یا تکیه زده چیزی که اگر کشیده شود مقتصد شکند و وضو است و خشن استاده یا نشسته بدون کسیر یا در حالت رکوع یا سجود بر هیات مسنون شکند و وضو نیست و دیوانگی و مستی و بهوشی در هر حال که باشد شکند وضو است و آنچه بالغ در نماز صاحب رکوع و سجود شکند و وضو است و با شترت فاحشه شکند و وضو است و دست رسانیدن لبش نگاه خود بدون پرده و دست مرد اگر زن را بی پرده رسد نزد امام عظمی وضو نمی شکند و نزد دیگر ائمه وضو بشکند و خوردن گوشت شتر نزد

در نماز اگر رنگ آب و من ساه سرخ نماز و وضو بشکند اگر رنگی از آنکه اندک چند باشد که در نزد مردم اگر غشیا شست دست جمع کرده شود و نزدانی یوسف اگر مجلس شست دست جمع کرده شود و خشن بر پشت یا بر جلو یا تکیه زده چیزی که اگر کشیده شود مقتصد شکند و وضو است و خشن استاده یا نشسته بدون کسیر یا در حالت رکوع یا سجود بر هیات مسنون شکند و وضو نیست و دیوانگی و مستی و بهوشی در هر حال که باشد شکند وضو است و آنچه بالغ در نماز صاحب رکوع و سجود شکند و وضو است و با شترت فاحشه شکند و وضو است و دست رسانیدن لبش نگاه خود بدون پرده و دست مرد اگر زن را بی پرده رسد نزد امام عظمی وضو نمی شکند و نزد دیگر ائمه وضو بشکند و خوردن گوشت شتر نزد

نام احمد در شکنجه و وضو است احتیاط ازین سه مرتبه اولی

### فصل در غسل شستن تمام بدن و آب دهن و در

یعنی کردن فرض است و سنت است که اول

است بشوید و نجاست حقیقی از بدن پاک کند

پستر وضو کند لیکن اگر در جائیکه آب غسل جمع میشود

غسل میکنند پای بعد غسل بشوید و سه بار تمام بدن بشوید

و بر زن رسانیدن آب در نیخ مویهای بافته

رض است و شگافتن مویهای بافته ضرور نیست

و بر مرد اگر موی سرداشته باشد شگافتن مو

و شستن تمام آن از سر تا بن فرض است

### فصل بوجبات غسل جماع است در متبل باشد یا

در بر مرد یا زن اگر چه انزال نشود دیگر انزال است

بمندی و شهوت در بیداری یا در خواب و از خواب

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and "الحمد لله رب العالمین".

Handwritten marginal notes on the left side, starting with "بسم الله الرحمن الرحیم" and discussing the details of the ritual.

Handwritten marginal notes on the left side, continuing the discussion of the ritual and its requirements.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, providing further commentary on the text.

دیدن بدون انزال غسل واجب نشود و اگر حیض بانفصال  
 چون منقطع شود غسل واجب گردد **فصل فی غسل**  
 سه روز است و اکثر آن ده روز و اکثرها سه  
 چهل روز است و اقل آن را حدیست درین مدت  
 به رنگ که باشد سوائی سفیدی خالص خون حیض و  
 نفاس انکاشته شود و اقل ظهر یا زوده روز است  
 آنچه از سه روز کمتر و از ده روز زیاد در حیض دیده شود  
 و آنچه از چهل روز زیاد در نفاس دیده شود خون استحاضه  
 باشد که مانع نماز و روزه نیست اگر روزی را حیض  
 زیاده از عادت شود تا ده روز مرض گفتند  
 و اگر از ده روز زیاد شود پس آنچه از عادت زیاده باشد  
 همه آن استحاضه است و بیشتر از زیاده از ده روز  
 استحاضه گفته شود و پاکی که در مسینه مدت حیض  
 است **اسه طهر نخل**

غسل واجب است بر آنکه در روزی حیض او قطع شود  
 و اگر در روزی حیض او قطع نشود و در روز دیگر  
 قطع شود غسل واجب نیست  
 حیض بانفصال آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 حیض باانقباض آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 استحاضه آنست که در روزی قطع نشود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 حیض بانفصال آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 حیض باانقباض آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 استحاضه آنست که در روزی قطع نشود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 حیض بانفصال آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 حیض باانقباض آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر  
 قطع نشود  
 استحاضه آنست که در روزی قطع نشود و در روز دیگر  
 قطع نشود

استحاضه آنست که در روزی قطع نشود و در روز دیگر قطع نشود  
 حیض بانفصال آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر قطع نشود  
 حیض باانقباض آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر قطع نشود  
 استحاضه آنست که در روزی قطع نشود و در روز دیگر قطع نشود  
 حیض بانفصال آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر قطع نشود  
 حیض باانقباض آنست که در روزی قطع شود و در روز دیگر قطع نشود  
 استحاضه آنست که در روزی قطع نشود و در روز دیگر قطع نشود



حلال است و بول اسپ و پس افکنده پرندگان حرام گوشت  
 نجس است بنجاست خفیه کمتر از ربع پارچه خصوصت  
 یعنی از چهارم حصه تخمه یا دامن یا تریز یا آستین اگر کمتر  
 ازان بیاید نماز را مانع نباشد لیکن آب را فاسد کند  
 و پس افکنده پرندگان حلال گوشت سوای ماکیان و  
 بط پاک است و بول آدمی اگر چه صغیر باشد و بول خرو  
 جانوران حرام گوشت و پس افکنده آدمیان چهارپایگان  
 نجس است بنجاست غلیظه و همچنین خون سائل هر جانور و شراب  
 انگوری منی **مسئله** در نجاست غلیظه مقدار در هر معنی مساحت  
 عرض کف در رقیق و مقدار چهار و نیم باشد و غلیظه حقو است  
 لیکن آب را فاسد کند مسئله و پس خورده آدمی اگر چه کافر  
 باشد و اسپ و جانوران حلال گوشت و عرق آنها و عرق خر  
 و استرپاک است و پس خورده گربه و موش و دیگر جانوران  
 نجس است بنجاست غلیظه و همچنین خون سائل هر جانور و شراب  
 انگوری منی **مسئله** در نجاست غلیظه مقدار در هر معنی مساحت  
 عرض کف در رقیق و مقدار چهار و نیم باشد و غلیظه حقو است  
 لیکن آب را فاسد کند مسئله و پس خورده آدمی اگر چه کافر  
 باشد و اسپ و جانوران حلال گوشت و عرق آنها و عرق خر  
 و استرپاک است و پس خورده گربه و موش و دیگر جانوران

138304

حلال است و بول اسپ و پس افکنده پرندگان حرام گوشت  
 نجس است بنجاست خفیه کمتر از ربع پارچه خصوصت  
 یعنی از چهارم حصه تخمه یا دامن یا تریز یا آستین اگر کمتر  
 ازان بیاید نماز را مانع نباشد لیکن آب را فاسد کند  
 و پس افکنده پرندگان حلال گوشت سوای ماکیان و  
 بط پاک است و بول آدمی اگر چه صغیر باشد و بول خرو  
 جانوران حرام گوشت و پس افکنده آدمیان چهارپایگان  
 نجس است بنجاست غلیظه و همچنین خون سائل هر جانور و شراب  
 انگوری منی **مسئله** در نجاست غلیظه مقدار در هر معنی مساحت  
 عرض کف در رقیق و مقدار چهار و نیم باشد و غلیظه حقو است  
 لیکن آب را فاسد کند مسئله و پس خورده آدمی اگر چه کافر  
 باشد و اسپ و جانوران حلال گوشت و عرق آنها و عرق خر  
 و استرپاک است و پس خورده گربه و موش و دیگر جانوران

حلال است و بول اسپ و پس افکنده پرندگان حرام گوشت  
 نجس است بنجاست خفیه کمتر از ربع پارچه خصوصت  
 یعنی از چهارم حصه تخمه یا دامن یا تریز یا آستین اگر کمتر  
 ازان بیاید نماز را مانع نباشد لیکن آب را فاسد کند  
 و پس افکنده پرندگان حلال گوشت سوای ماکیان و  
 بط پاک است و بول آدمی اگر چه صغیر باشد و بول خرو  
 جانوران حرام گوشت و پس افکنده آدمیان چهارپایگان  
 نجس است بنجاست غلیظه و همچنین خون سائل هر جانور و شراب  
 انگوری منی **مسئله** در نجاست غلیظه مقدار در هر معنی مساحت  
 عرض کف در رقیق و مقدار چهار و نیم باشد و غلیظه حقو است  
 لیکن آب را فاسد کند مسئله و پس خورده آدمی اگر چه کافر  
 باشد و اسپ و جانوران حلال گوشت و عرق آنها و عرق خر  
 و استرپاک است و پس خورده گربه و موش و دیگر جانوران

خاکی مثل کرفش و مانند آن و بزندگان حرام گوشت مکروه است  
 و پس خوردن خون سگ و فیل چهار یا گمان حرام گوشت سوی  
 ربه مانند آن خمس سنت مسلم و بول اگر مثل سرسوزن تشریح شود عفو است  
 فصل طهارت از نجاست حکمی حاصل نشود مگر از آب پاک  
 ساری آسمان فرود آید یا از زمین بر آید مثل آب دریا  
 چاه چشمه پس از آب درخت یا مثل آب تریزه  
 بانگور یا کیده طهارت حاصل نشود اگر در آب چیزی  
 یک افتد مانند خاک یا صابون یا زعفران و ضو از آن  
 با نرسد مگر وقتیکه رقت او را دور کند یا در اجزا از آب  
 بر آید یا زیاد مخلوط شود چنانچه نیم سیر گلاب در نیم سیر آب  
 مخلوط شود یا آنکه نام آب از دور شود نام آن شور با  
 گلاب یا سرکه یا مانند آن شود در آن صورت وضو و غسل  
 آن با جماع جایز نباشد و شستن با ریحون و نجس مانند آن

اگر در صفا کرده نسبت که از آن است که از آن است  
 بسیار چودید نشود و در زواج واجب است  
 آن در جاه که موقوفه او اکثر از در هم باشد  
 و اگر گاه که دیده شود جمع کرده شود نسبت  
 که از آن طهارت است  
 نجاست تحقیقی حاصل میشود  
 بپوشیده و چیزی که در آن دو دست کند  
 نجاست مثل سرکه گلاب غیر مطلق  
 شکر و غیر آن که در کینه نیست پس این  
 طهارت حاصل میشود اگر از آن طهارت  
 در آب یکبار باقی بماند اگر چه  
 با کرات در وضو  
 اجزای بپایزاده از آن  
 در آن غنی در حق فرائض  
 از آن باقی بماند اگر چه  
 لیکن آب غسل در آن وضو  
 در آن وضو طهارت است



از ان نزد امام عظیم جان نزد باشد نزد امام محمد و شایسته غیر و جابر  
نباشد مسلک منی غلیظ خشک اگر از بار چوب تراشیده شود  
پایه پاک گردد و مشیر مانند این از مسج کردن پاک شود  
وزمین نجس اگر خشک شود و لثه نجاست باقی نماند همی  
نماز پاک شود نه برای تیمم و همچنین دیوار و خشت معروش  
درخت و گیاه غیر مقطوع و مقطوع بدون شستن پاک نشود  
مسکله نجاست که نبود ایش شستن مقدار  
که عین او زایل شود نزد امام عظیم پاک شود  
و نزد بعضی بعد زوال عین چه بار باید شست  
هر بار اگر ممکن باشد باید افشرد و الا خشک باید کرد  
نقاط نامند و نجاست که نمودار نباشد لکن بر امته با  
یا هفت بار باید شست و هر بار باید افشرد و سرگرم  
اگر سوخته خاکستر شود نزد امام محمد پاک شود

از ان نزد امام عظیم جان نزد باشد نزد امام محمد و شایسته غیر و جابر  
نباشد مسلک منی غلیظ خشک اگر از بار چوب تراشیده شود  
پایه پاک گردد و مشیر مانند این از مسج کردن پاک شود  
وزمین نجس اگر خشک شود و لثه نجاست باقی نماند همی  
نماز پاک شود نه برای تیمم و همچنین دیوار و خشت معروش  
درخت و گیاه غیر مقطوع و مقطوع بدون شستن پاک نشود  
مسکله نجاست که نبود ایش شستن مقدار  
که عین او زایل شود نزد امام عظیم پاک شود  
و نزد بعضی بعد زوال عین چه بار باید شست  
هر بار اگر ممکن باشد باید افشرد و الا خشک باید کرد  
نقاط نامند و نجاست که نمودار نباشد لکن بر امته با  
یا هفت بار باید شست و هر بار باید افشرد و سرگرم  
اگر سوخته خاکستر شود نزد امام محمد پاک شود

Marfat.com

امام بی یوسف و همچنین خرج اگر در کمسار افتد و نکشند و پاک شود نزد محمد  
نزد ابی یوسف و پوست مرد در باغت پاک شود مسئله آب جاری  
و آب کثیر از افتادن نجاست لان یا گدشتن آن بر نجاست نجس نشود  
مگر وقتیکه از نجاست تک یا مزه یا بودران ظاهر شود مسئله اگر سنگ در  
جدول آب جانی نشسته باشد یا مزاری در آن افتاده باشد یا متصل  
میزاب نجاست افتاده باشد و آب سقف در باران از آن  
میزاب وان شود پس اگر اکثر آب بسک نجاست رسیده وان  
میشود نجس باشد و الا پاک باشد مسئله آب قلیل با نیک نجاست  
نجس شود مسئله قلتین که پنج مشک آب باشد هر  
مشک مقدار صد رطل که یک من و پنج سیر این دیار باشد  
مجموع پنج من و نسبت و پنج آنرا نزد اکثر ائمه کثیر است نزد امام عظیم  
آب کثیر است که از حرکت دادن یک طرف طرف و متحرک  
شود و متاخران آن را بده و زرع در ده تقدیر کرده اند

سوی جلد خنجر و آردی هر جلد از باغت نشود و  
و باغت آن را بکوبد و از جیب یا جیب دیگر از  
سوی دیگر از جیب دیگر از جیب دیگر از  
سوی دیگر از جیب دیگر از جیب دیگر از

و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن

در کتب معتبره است که اگر نجاست بر آب است  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن  
و مسئله اگر نجاست بر آب است و در آن

گفته که این تنگ  
تخلیف طلاق تمام  
تنگست چو پستان  
حکم نجاست  
میکنند با قزو و  
میان وضو بیاورد  
و بوی نمی آید  
سند آورده

که در وقت غسل  
در وقت غسل  
حکم نجاست  
آید اگر  
باید باره

در وقت غسل  
توسط کلان  
جامع روزی  
ایست  
در وقت غسل  
توسط کلان  
جامع روزی  
ایست  
در وقت غسل  
توسط کلان  
جامع روزی  
ایست

دفعه  
در وقت غسل  
توسط کلان  
جامع روزی  
ایست

**مسئله در چاه گر جانوری افتد و میرو پس اگر آسیده شود یا پاره**  
**بازه شود تمام آب آن چاه کشیده شود و اگر نه پس اگر جانور کلان**  
**مثل گربه یا کلان تر از آن نیز تمام آب چاه کشیده شود و**  
**بچه چنین اگر سه جانور متوسط باشد مثل کبوتر و اگر جانور خردست**  
**مثل موش و عصفور از مرون آن بست و لو کشیده شود**  
**ماسی و از مثل کبوتر چهل و لو کشیده شود تا شصت و**  
**عصفور حکم یک کبوتر دارد و اگر علم حاصل در تمام اگر مصلی بر آب**  
**قادر نباشد بسبب دوری آب یک گروه چهار هزار قدم**

مما صاحب در وقت گوید کرده چهار هزار قدم بست

آن جانور داخل  
باید که در وقت  
غسل آن جانور  
غسل آن جانور  
غسل آن جانور

**مسئله**  
داخته باشد ازانی البهائم و غیره روان  
و چنانچه جانور از انبوه است یا از غایت  
یا این نیستند و در چنین اگر نجاستی افتد اگر چنانچه در چاه  
بول خون بوبه اگر چنانچه در چاه نیفتد تمام آب کشیده شود  
سزانی در وقت غسل

است و از آنکه آب چاه کرده شود از وقت  
تنگ کلان اگر آسیده نباشد اگر آسیده  
غسل آن جانور تمام آب کشیده شود  
و در وقت غسل آن جانور تمام آب کشیده شود  
و در وقت غسل آن جانور تمام آب کشیده شود

وفاقت است و در وقت نماز وضو نماید  
و در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است

و در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است

السبب في حدوث عرقية في يد الزنك وشفافا يزيد من ضيق  
التمس يد زنده يا خوف تشنگي يا ميسر شدن دلو يار سن اورا جاز است  
بعضه وضو و غسل تيمم کند بر جنبش زمین خاک باشد یاریک  
یا چونه یانجک یا سنگ سُرخ یا سياه یا مرمر لشرطیکه پاک باشد  
مسئله اول میت تيمم کند بهر دو دست بر زمین ده یکبار تيمم وی  
بالد و باز بر زمین زده بهر دو دست به آرنج باله این ستمه چیز  
بر تيمم فرض است اگر مقدار ناخن تمام از دست یاری باقی ماند که دست  
بخانه نشوید باشد تيمم روا نباشد پس اگر گشتی را حرکت بیاورد و خلال

و در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است

عالمگیری است  
عالمگیری است  
عالمگیری است  
عالمگیری است  
عالمگیری است

و در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است







# جدول متعلق صفحہ ۲۹

جدول اقدار سایہ اصلی باختلاف شہور و ازده گانه جلالی انگریزی ہندی در بلاد شہر ہندوستان بحساب قدم و دقائق باطول و عرض بلاد و  
 زمین ہر بلکہ از اقالیم سبعہ پایہ اصلی عبارتست از سایہ ہر چیز ہنگام رسیدن مرکز آفتاب خط نصف النهار کہ وقت ظہر ہنگام زوال و تجاوز از آنست  
 امر از قدم درینجا ہفتم حصہ چیزی و مراد از دقیقه درینجا ہفتم حصہ قدم است و برای تسہیل حساب کسور توانی و توانت و غیرہما را درینجا حذف کردہ  
 شد باید دانست کہ این حساب متخرج است از جدول اظلال اقدام بازامی درجات ارتفاع از یک تا نو کہ در زائچہ آورده اند و طاق آخر خارج اظلال  
 اقدام است کہ درجات عرض بلکہ مطلوب اظلال در ہفت و نیم ضرب نیز حاصل ضرب را بہ نسبت تقسیم نمایند پس خارج مستقیم اظلال اقدام باشد

تحویل آفتاب بوجہ اٹھ عشر	حل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبلہ	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ظاہر و اصل مہای طالی	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری
ظاہر و اصل شہور	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری
ظاہر و اصل شہور	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری
ظاہر و اصل شہور	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری	دوری
مستدام و دقائق	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم	قدم
احمد نگر	۲۵-۲	۵۵+	۱۰+	۳۲+	۱۰+	۵۵+	۲۵-۱	۸-۳	۳۶-۵	۲۹-۴	۲۶-۵	۸-۳
ولست آباد و رنگ آباد	۳۶-۲	۶-۱	+	۲۱+	+	۶-۱	۲۶-۲	۲۳-۲	۲-۴	۱۳-۴	۲۳-۲	۳-۲
سورت	۲۵-۲	۱۳-۱	۸+	۱۳+	۸-	۱۳-۱	۲۵-۲	۲۳-۲	۱۳-۴	۱۳-۴	۱۳-۲	۳-۲
کلکتہ	۵-۲	۱۸-۱	۱۳+	۱۱+	۱۳+	۱۵-۱	۵-۲	۲۹-۳	۲۱-۴	۸-۶	۳۶-۲	۵-۲
احمد آباد بجرات	۱-۳	۲۶-۱	۲۲+	۱+	۲۲+	۲۶-۱	۱-۳	۲۹-۴	۲۹-۴	۲۶-۶	۳۹-۲	۱۵-۲
کالیو شہر آباد	۱۵-۳	۲۱-۱	۲۳+	۱۲+	۲۳+	۲۱-۱	۱۵-۳	۲۱-۵	۲-۶	۱۲-۶	۱۱-۵	۲-۵
آلہ آباد دیہار آباد	۲۵-۳	۳۹-۱	۲۲+	۱۹+	۲۲+	۳۹-۱	۲۵-۳	۲۳-۵	۱۹-۶	۱۳-۵	۱۹-۶	۲۳-۵
پرس عظیم آباد	۲۶-۳	۵۱-۱	۲۳+	۲۱+	۲۳+	۵۱-۱	۲۶-۶	۲۱-۵	۲۲-۶	۱۴-۸	۲۶-۵	۱۵-۲
مونگیر	۲۶-۳	۵۱-۱	۲۳+	۲۱+	۲۳+	۵۱-۱	۲۶-۳	۲۶-۵	۲۲-۵	۱۶-۸	۲۶-۵	۱۲-۲



# شمہ جدول اقدار سائے اصلی

بلاد	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم	تقسیم قدم
جوڑور	۲۸-۳	۵۱-۱	۲۲+	۲۱+	۲۲+	۲۲+	۲۱+	۲۲+	۲۱+	۲۲+	۲۱+	۲۲+	۲۱+	۲۲+	۲۱+	۲۲+	۲۱+
گوالیار	۳۰-۳	۵۳-۱	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+
گھنٹو	۳۰-۳	۵۳-۱	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+	۲۲+	۲۴+
اکبر آباد	۳۲-۳	۵۵-۱	۲۸+	۲۲+	۲۸+	۲۲+	۲۸+	۲۲+	۲۸+	۲۲+	۲۸+	۲۲+	۲۸+	۲۲+	۲۸+	۲۲+	۲۸+
فیض آباد	۳۲-۳	۵۴-۱	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+
بھارتی	۳۲-۳	۵۴-۱	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+	۲۴+	۲۹+
بدایون	۳۸-۳	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+	۱۳+
سنجل	۲۸-۲	۸-۲	۵۹+	۳۶+	۵۹+	۳۶+	۵۹+	۳۶+	۵۹+	۳۶+	۵۹+	۳۶+	۵۹+	۳۶+	۵۹+	۳۶+	۵۹+
شاہجہان آباد	۲۹-۳	۱۰-۲	۱-۱	۳۸+	۱-۱	۳۸+	۱-۱	۳۸+	۱-۱	۳۸+	۱-۱	۳۸+	۱-۱	۳۸+	۱-۱	۳۸+	۱-۱
پانی پت	۵۲-۲	۱۱-۲	۳-۱	۲+	۳-۱	۲+	۳-۱	۲+	۳-۱	۲+	۳-۱	۲+	۳-۱	۲+	۳-۱	۲+	۳-۱
بانس	۵۵-۳	۱۲-۲	۸-۱	۱۲+	۸-۱	۱۲+	۸-۱	۱۲+	۸-۱	۱۲+	۸-۱	۱۲+	۸-۱	۱۲+	۸-۱	۱۲+	۸-۱
پروردار	۵-۳	۲۳-۲	۱۲-۱	۵+	۱۲-۱	۵+	۱۲-۱	۵+	۱۲-۱	۵+	۱۲-۱	۵+	۱۲-۱	۵+	۱۲-۱	۵+	۱۲-۱
سرنہ	۸-۳	۲۵-۲	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱
لاہور	۲۲-۲	۲۴-۲	۲۲-۱	۱-۱	۲۴-۲	۲۲-۱	۱-۱	۲۴-۲	۲۲-۱	۱-۱	۲۴-۲	۲۲-۱	۱-۱	۲۴-۲	۲۲-۱	۱-۱	۲۴-۲
کشمیر	۵۲-۲	۳-۳	۵۱-۱	۲۴-۱	۵۱-۱	۲۴-۱	۵۱-۱	۲۴-۱	۵۱-۱	۲۴-۱	۵۱-۱	۲۴-۱	۵۱-۱	۲۴-۱	۵۱-۱	۲۴-۱	۵۱-۱
کابل	۲۹-۲	۳+	۲۶-۱	۲-۱	۲۶-۱	۲-۱	۲۶-۱	۲-۱	۲۶-۱	۲-۱	۲۶-۱	۲-۱	۲۶-۱	۲-۱	۲۶-۱	۲-۱	۲۶-۱
تفت	۵۲-۵	۲۸-۳	۳-۲	۳۲+	۳-۲	۳۲+	۳-۲	۳۲+	۳-۲	۳۲+	۳-۲	۳۲+	۳-۲	۳۲+	۳-۲	۳۲+	۳-۲

روز از آن وقت که در آنجا است  
 و بعد از آن که در آنجا است  
 و بعد از آن که در آنجا است  
 و بعد از آن که در آنجا است

بر هر دو قول وقت عصرست تا که آفتاب زرد و بی شعاع نشود  
 بعد از آن وقت عصر مکرره است تا غروب آفتاب ران وقت  
 عصر همان روز با کراهت تحریمی جائز است و دیگر نماز فرض  
 و نفل جائز نیست و بعد غروب آفتاب وقت مغرب  
 است تا غروب شفق سرخ نزد اکثر علما و نزد امام عظیم  
 بر قولی تا شفق سفید وقت مغرب باقی ماند لیکن بعد از بوه  
 ستارگان نماز مغرب مکرره باشد بکراهت تنزیهی و بعد  
 گذشتن وقت مغرب بر هر دو قول وقت عشاء است  
 تا نصف شب نزد جمهور و نزد امام عظیم تا صبح با کراهت  
 تحریمی و وقت وتر بعد ادای عشاء است تا طلوع صبح

و وقت عصرست تا آنکه آفتاب  
 زرد شود و بی شعاع نشود  
 و وقت عصرست تا آنکه آفتاب  
 زرد شود و بی شعاع نشود

و اگر نماز را با کراهت بخواند  
 و اگر نماز را با کراهت بخواند  
 و اگر نماز را با کراهت بخواند  
 و اگر نماز را با کراهت بخواند

و بعد از آن که در آنجا است  
 و بعد از آن که در آنجا است  
 و بعد از آن که در آنجا است  
 و بعد از آن که در آنجا است

و نماز ظهر در گراما و تا خیر عشا تا ثلث شب و در  
 روشنی روز خواندن صحیح بعد یکم بقراءت  
 مسنون نماز ادا کنند و اگر فساد ظاهر شود  
 باز بقراءت مسنون ادا کنند مستحب است و در  
 دیگر نمازها نزد فقیر تجبیل اولی است مگر برای  
 انتظار جماعت و در وقت طلوع آفتاب و میان  
 روز و وقت غروب سوای عصر آن روز دیگر هیچ نماز  
 جائز نیست و نه سجده تلاوت و نه نماز جنازه و در وقت  
 فجر سوای سنت فجر و بعد عصر پیش از ردی آفتاب  
 پیش از مغرب نفل مکروه است و قضا جائز است  
**فصل** اذان و اقامت برای ادا و قضا مسنون است  
 و صفت آن معروف است و مسافر ترک اذان مکروه  
 است و هر که در خانه نماز گزارد اذان مصر او را کافی است

و نماز ظهر در گراما و تا خیر عشا تا ثلث شب و در  
 روشنی روز خواندن صحیح بعد یکم بقراءت  
 مسنون نماز ادا کنند و اگر فساد ظاهر شود  
 باز بقراءت مسنون ادا کنند مستحب است و در  
 دیگر نمازها نزد فقیر تجبیل اولی است مگر برای  
 انتظار جماعت و در وقت طلوع آفتاب و میان  
 روز و وقت غروب سوای عصر آن روز دیگر هیچ نماز  
 جائز نیست و نه سجده تلاوت و نه نماز جنازه و در وقت  
 فجر سوای سنت فجر و بعد عصر پیش از ردی آفتاب  
 پیش از مغرب نفل مکروه است و قضا جائز است  
**فصل** اذان و اقامت برای ادا و قضا مسنون است  
 و صفت آن معروف است و مسافر ترک اذان مکروه  
 است و هر که در خانه نماز گزارد اذان مصر او را کافی است

و نماز ظهر در گراما و تا خیر عشا تا ثلث شب و در  
 روشنی روز خواندن صحیح بعد یکم بقراءت  
 مسنون نماز ادا کنند و اگر فساد ظاهر شود  
 باز بقراءت مسنون ادا کنند مستحب است و در  
 دیگر نمازها نزد فقیر تجبیل اولی است مگر برای  
 انتظار جماعت و در وقت طلوع آفتاب و میان  
 روز و وقت غروب سوای عصر آن روز دیگر هیچ نماز  
 جائز نیست و نه سجده تلاوت و نه نماز جنازه و در وقت  
 فجر سوای سنت فجر و بعد عصر پیش از ردی آفتاب  
 پیش از مغرب نفل مکروه است و قضا جائز است  
**فصل** اذان و اقامت برای ادا و قضا مسنون است  
 و صفت آن معروف است و مسافر ترک اذان مکروه  
 است و هر که در خانه نماز گزارد اذان مصر او را کافی است

و نماز ظهر در گراما و تا خیر عشا تا ثلث شب و در  
 روشنی روز خواندن صحیح بعد یکم بقراءت  
 مسنون نماز ادا کنند و اگر فساد ظاهر شود  
 باز بقراءت مسنون ادا کنند مستحب است و در  
 دیگر نمازها نزد فقیر تجبیل اولی است مگر برای  
 انتظار جماعت و در وقت طلوع آفتاب و میان  
 روز و وقت غروب سوای عصر آن روز دیگر هیچ نماز  
 جائز نیست و نه سجده تلاوت و نه نماز جنازه و در وقت  
 فجر سوای سنت فجر و بعد عصر پیش از ردی آفتاب  
 پیش از مغرب نفل مکروه است و قضا جائز است  
**فصل** اذان و اقامت برای ادا و قضا مسنون است  
 و صفت آن معروف است و مسافر ترک اذان مکروه  
 است و هر که در خانه نماز گزارد اذان مصر او را کافی است

**فصل در شروط نماز شرط طهارت بدن**

مصلی است از آنجاست حقیقی و حکمی چنانچه پیر بالا

گذشت و طهارت پارچه و طهارت مکان و استقبال

قبله و ستر عورت مرد را از ناف تا زیر زانو و همچنین کنیز

را با زیادت شکم و پشت وزن حره را مستحکم

بدن مگر و دهر دو کف دست و هر دو قدم

**مسئله** هر عضو از اعضای عورت مرد یا زن

اگر چهارم حصه آن برهنه شود نماز فاسد گردد و مویهای

مرزن که فرو بسته باشند عضو نیست علیحده اگر چهارم

حصه آن برهنه شود نماز فاسد گردد **مسئله** در نواز اول

گفته که آواز زن هم عورت است **مسئله** است این چهارم گفته که برین

تقدیر اگر زن قرارت بجز خواندن نمازش فاسد شود

**مسئله** هرگز اگر پارچه برای ستر عورت نباشد نماز او برهنه جایز است

در طهارت مکان  
بوضوح جوده بالاتفاق  
و بوضوح جوده بالاتفاق  
در طهارت مکان  
بوضوح جوده بالاتفاق  
و بوضوح جوده بالاتفاق

فصل در طهارت بدن  
مصلی است از آنجاست حقیقی و حکمی چنانچه پیر بالا  
گذشت و طهارت پارچه و طهارت مکان و استقبال  
قبله و ستر عورت مرد را از ناف تا زیر زانو و همچنین کنیز  
را با زیادت شکم و پشت وزن حره را مستحکم  
بدن مگر و دهر دو کف دست و هر دو قدم

مسئله هر عضو از اعضای عورت مرد یا زن  
اگر چهارم حصه آن برهنه شود نماز فاسد گردد و مویهای  
مرزن که فرو بسته باشند عضو نیست علیحده اگر چهارم  
حصه آن برهنه شود نماز فاسد گردد  
مسئله در نواز اول  
گفته که آواز زن هم عورت است  
مسئله است این چهارم گفته که برین  
تقدیر اگر زن قرارت بجز خواندن نمازش فاسد شود  
مسئله هرگز اگر پارچه برای ستر عورت نباشد نماز او برهنه جایز است

۳۵

بوضوح جوده بالاتفاق  
در طهارت مکان  
بوضوح جوده بالاتفاق  
و بوضوح جوده بالاتفاق  
در طهارت مکان  
بوضوح جوده بالاتفاق  
و بوضوح جوده بالاتفاق

مسئله اگر جانب قبله معلوم نشود تحریمی کرده موافق  
 تحریمی نماز گزارد و بدون تحریمی نمازش جایز نیست  
 مسئله هر که بسبب خوف دشمن یا عدم قدرت  
 بسبب مرض رو بقبله نتواند آورد هر سو که ممکن باشد  
 نماز گزارد مسئله نماز نفل در صحرا بر چهار پایه هر سو که  
 چهار پایه رود جایز است مسئله نیت شرط نماز است  
 مطلق نیت برای نفل و سنت و تراویح جایز است  
 برای فرض و وتر تعیین نیت متصل تحریم و در السنن  
 آنکه نماز ظهر میخواهم یا عصر شرط است و نیت اقتدار  
 مقتدی لازم است و نیت عدد رکعات شرط نیست  
**فصل** در ارکان نماز از فرض نماز که داخل نماز  
 اندیکی تحریمی است که شرط است برای تحریم  
 آنچه در سایر ارکان شرط است از طهارت و ستر عورت

مسئله اگر جانب قبله معلوم نشود تحریمی کرده موافق  
 تحریمی نماز گزارد و بدون تحریمی نمازش جایز نیست  
 مسئله هر که بسبب خوف دشمن یا عدم قدرت  
 بسبب مرض رو بقبله نتواند آورد هر سو که ممکن باشد  
 نماز گزارد مسئله نماز نفل در صحرا بر چهار پایه هر سو که  
 چهار پایه رود جایز است مسئله نیت شرط نماز است  
 مطلق نیت برای نفل و سنت و تراویح جایز است  
 برای فرض و وتر تعیین نیت متصل تحریم و در السنن  
 آنکه نماز ظهر میخواهم یا عصر شرط است و نیت اقتدار  
 مقتدی لازم است و نیت عدد رکعات شرط نیست  
**فصل** در ارکان نماز از فرض نماز که داخل نماز  
 اندیکی تحریمی است که شرط است برای تحریم  
 آنچه در سایر ارکان شرط است از طهارت و ستر عورت

برای تراویح نیت شرط است  
 برای نفل نیت شرط است  
 برای فرض نیت شرط است  
 برای سنت نیت شرط است  
 برای تراویح نیت شرط است  
 برای نفل نیت شرط است  
 برای فرض نیت شرط است  
 برای سنت نیت شرط است

مسئله اگر جانب قبله معلوم نشود تحریمی کرده موافق  
 تحریمی نماز گزارد و بدون تحریمی نمازش جایز نیست  
 مسئله هر که بسبب خوف دشمن یا عدم قدرت  
 بسبب مرض رو بقبله نتواند آورد هر سو که ممکن باشد  
 نماز گزارد مسئله نماز نفل در صحرا بر چهار پایه هر سو که  
 چهار پایه رود جایز است مسئله نیت شرط نماز است  
 مطلق نیت برای نفل و سنت و تراویح جایز است  
 برای فرض و وتر تعیین نیت متصل تحریم و در السنن  
 آنکه نماز ظهر میخواهم یا عصر شرط است و نیت اقتدار  
 مقتدی لازم است و نیت عدد رکعات شرط نیست  
**فصل** در ارکان نماز از فرض نماز که داخل نماز  
 اندیکی تحریمی است که شرط است برای تحریم  
 آنچه در سایر ارکان شرط است از طهارت و ستر عورت

مسئله اگر جانب قبله معلوم نشود تحریمی کرده موافق  
 تحریمی نماز گزارد و بدون تحریمی نمازش جایز نیست  
 مسئله هر که بسبب خوف دشمن یا عدم قدرت  
 بسبب مرض رو بقبله نتواند آورد هر سو که ممکن باشد  
 نماز گزارد مسئله نماز نفل در صحرا بر چهار پایه هر سو که  
 چهار پایه رود جایز است مسئله نیت شرط نماز است  
 مطلق نیت برای نفل و سنت و تراویح جایز است  
 برای فرض و وتر تعیین نیت متصل تحریم و در السنن  
 آنکه نماز ظهر میخواهم یا عصر شرط است و نیت اقتدار  
 مقتدی لازم است و نیت عدد رکعات شرط نیست  
**فصل** در ارکان نماز از فرض نماز که داخل نماز  
 اندیکی تحریمی است که شرط است برای تحریم  
 آنچه در سایر ارکان شرط است از طهارت و ستر عورت

و استقبال قبله و وقت نماز و نیت و دو رکعت و قعدۀ  
 اخیرہ در فجر و چار رکعت و قعدۀ اخیرہ در ظهر و عصر  
 و عشا و شہ رکعت و قعدۀ اخیرہ در مغرب و وتر  
 و دو رکعت و قعدۀ اخیرہ در نفل و خروج از نماز بفعل  
 مصلی ہم فرض است نزد امام عظمیٰ و فرض در  
 ہر رکعت قیام و رکوع و سجود است باتفاق علما و قرأت  
 نزد شافعی رحمہ و اسجد رحمہ در ہر رکعت از رکعات فرض و نفل  
 فرض است و نزد امام اعظمیٰ قرأت در دو رکعت از  
 رکعات فرض خمسہ فرض است و در ہر سہ رکعت  
 وتر و در ہر رکعت نفل و قنوت و جلسہ و قرار گرفتن در  
 ارکان فرض است نزد ابی یوسف رحمہ و نزد اکثر علما  
 فرض نیست و فرض در قرأت نزد امام عظمیٰ یک آیت است  
 نزد ابی یوسف رحمہ و محمد رحمہ آیت خورد برابر سورہ کوش

نسخہ فی حقہ علیہ السلام و در بیان وقت نماز و نیت و دو رکعت و قعدہ اخیرہ  
 در فجر و چار رکعت و قعدہ اخیرہ در ظهر و عصر و عشا و شہ رکعت و قعدہ  
 اخیرہ در مغرب و وتر و دو رکعت و قعدہ اخیرہ در نفل و خروج از نماز  
 بفعل مصلی ہم فرض است نزد امام عظمیٰ و فرض در ہر رکعت قیام و رکوع  
 و سجود است باتفاق علما و قرأت نزد شافعی رحمہ و اسجد رحمہ در ہر  
 رکعت از رکعات فرض و نفل فرض است و نزد امام اعظمیٰ قرأت در دو رکعت  
 از رکعات فرض خمسہ فرض است و در ہر سہ رکعت وتر و در ہر رکعت نفل  
 و قنوت و جلسہ و قرار گرفتن در ارکان فرض است نزد ابی یوسف رحمہ  
 و نزد اکثر علما فرض نیست و فرض در قرأت نزد امام عظمیٰ یک آیت است  
 نزد ابی یوسف رحمہ و محمد رحمہ آیت خورد برابر سورہ کوش

۳۷

نسخہ فی حقہ علیہ السلام و در بیان وقت نماز و نیت و دو رکعت و قعدہ  
 اخیرہ در فجر و چار رکعت و قعدہ اخیرہ در ظهر و عصر و عشا و شہ رکعت  
 و قعدہ اخیرہ در مغرب و وتر و دو رکعت و قعدہ اخیرہ در نفل و خروج  
 از نماز بفعل مصلی ہم فرض است نزد امام عظمیٰ و فرض در ہر رکعت قیام  
 و رکوع و سجود است باتفاق علما و قرأت نزد شافعی رحمہ و اسجد رحمہ  
 در ہر رکعت از رکعات فرض و نفل فرض است و نزد امام اعظمیٰ قرأت در  
 دو رکعت از رکعات فرض خمسہ فرض است و در ہر سہ رکعت وتر و در ہر  
 رکعت نفل و قنوت و جلسہ و قرار گرفتن در ارکان فرض است نزد ابی  
 یوسف رحمہ و نزد اکثر علما فرض نیست و فرض در قرأت نزد امام  
 عظمیٰ یک آیت است نزد ابی یوسف رحمہ و محمد رحمہ آیت خورد برابر  
 سورہ کوش

نسخہ فی حقہ علیہ السلام و در بیان وقت نماز و نیت و دو رکعت و قعدہ  
 اخیرہ در فجر و چار رکعت و قعدہ اخیرہ در ظهر و عصر و عشا و شہ رکعت  
 و قعدہ اخیرہ در مغرب و وتر و دو رکعت و قعدہ اخیرہ در نفل و خروج  
 از نماز بفعل مصلی ہم فرض است نزد امام عظمیٰ و فرض در ہر رکعت قیام  
 و رکوع و سجود است باتفاق علما و قرأت نزد شافعی رحمہ و اسجد رحمہ  
 در ہر رکعت از رکعات فرض و نفل فرض است و نزد امام اعظمیٰ قرأت در  
 دو رکعت از رکعات فرض خمسہ فرض است و در ہر سہ رکعت وتر و در ہر  
 رکعت نفل و قنوت و جلسہ و قرار گرفتن در ارکان فرض است نزد ابی  
 یوسف رحمہ و نزد اکثر علما فرض نیست و فرض در قرأت نزد امام  
 عظمیٰ یک آیت است نزد ابی یوسف رحمہ و محمد رحمہ آیت خورد برابر  
 سورہ کوش



تسبیح نوروزان  
از نوروز تا آخر شعبان  
در هر روز یک مرتبه بخواند  
برای زیادتى صلوات  
بر پیغمبر و آل او

سجود کرده تا هم یک رکعت شد و همچنین اگر اول سجده کرد  
پس قیام و قنوت و رکوع کرد و سجده نکرد پس قیام و  
قنات و سجده کرد و رکوع نکرد این همه یک رکعت شد  
و همچنین اگر رکوع کرد در اولی سجده نکرد و رکوع کرد  
در ثانیه و سجده نکرد و سجده کرد در ثالثه و رکوع نکرد این همه  
یک رکعت شد و قعدۀ اولی و خواندن تشهد در آن و هم  
خواندن تشهد در قعدۀ اخیره فرض است نزد احمد نه نزد  
غیر او مگر آنکه نزد امام اعظم واجب است و در دو خواندن  
در قعدۀ اخیره بعد تشهد فرض است نزد شافعی رح و احمد رح  
و سلام گفتن هم فرض است و رکن است نزد ائمه ثلاثه نه  
نزد امام اعظم رح که نزد او واجب است و تکبیرات خفض و  
رفع و در رکوع **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ** یک بار گفتن و در  
سجود **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى** یک بار گفتن و وقت قومه

تسبیح نوروزان  
از نوروز تا آخر شعبان  
در هر روز یک مرتبه بخواند  
برای زیادتى صلوات  
بر پیغمبر و آل او  
و در هر روز یک مرتبه بخواند  
برای زیادتى صلوات  
بر پیغمبر و آل او  
و در هر روز یک مرتبه بخواند  
برای زیادتى صلوات  
بر پیغمبر و آل او

در هر روز یک مرتبه بخواند  
برای زیادتى صلوات  
بر پیغمبر و آل او



گفتن و مقتدی را اولی در وقت نماز کز آن فراموش کرد و در وقت نماز غلظت بر او افتاد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد

سَمِعَ اللَّهُ مِنْ حَمْدِكَ أَفْغَتَنَ وَ بَيْنَ السُّجْدَيْنِ سَكَتٌ أَغْفِرُ لِي  
گفتن نزد احمد رح فرض است نه نزد غیر او لیکن اگر سهواً  
ترک کند نزد احمد نماز باطل نشود و قرأت بر مقتدی  
فرض است نزد شافعی رح و نزد غیر او فرض نیست بلکه  
نزد امام عظم مقتدی را قرأت حرام است  
**فصل** در واجبات نماز و واجبات نماز نزد امام  
عظم پانزده چیز است یکی قرأت فاتحه دو  
ضم سوره یا یک آیت طول یا سه آیت قصیر در  
هر رکعت نفل و دو ترود در دو رکعت فرض سومین  
اولین برای قرأت چهارم رعایت ترتیب در سجده پنجم قرأت  
گرفتن در ارکان ششم قومه هفتم جلسه میان هر دو سجده  
در فتاوی قاضیخان گفته که اگر مصلی از رکوع بسجده  
رفت و قومه نکرد نماز نزد ابی حنیفه رح و محمد جائز باشد

در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد

مقتدی را اولی در وقت نماز کز آن فراموش کرد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد

در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد و در وقت نماز از یاد برد

در وقت سجده سهوا واجب است هفت قاعده اولی نهم تشهد خواندن

بروی سجده سهوا واجب است هفت قاعده اولی نهم تشهد خواندن در آن و هم پی به پی ارکان گزاردن پس رکوع مکرر کرد یا سه سجده کرد یا بعد تشهد اولی درود اندود در قیام برکت ثالثه دیر شد سجده سهوا لازم آید زدهم تشهد خواندن در قاعده اخیره دو از دهم قرائت کبر و آمدن امام را در دو رکعت فجر و مغرب عشا و جمعه عیدین غصیه خواندن در ظهر و عصر و نوافل روز سیزدهم خروج نماز بلفظ سلام چهاردهم قنوت و تر یا نزد دهم تکبیرات سیدین نزد امام اعظم فرض از واجب جداست از یک فرض نماز باطل شود و از ترک واجب سهوا سجده سهوا واجب شود پس اگر سجده سهوا کرد نماز درست شد اگر سجده سهوا نکرد یا واجب عمدت ترک کرد واجب است نماز اعاده کند دیگر آنکه در فرض و واجب فرق نمیکنند

اولی نهم تشهد خواندن در وقت سجده سهوا واجب است هفت قاعده اولی نهم تشهد خواندن در آن و هم پی به پی ارکان گزاردن پس رکوع مکرر کرد یا سه سجده کرد یا بعد تشهد اولی درود اندود در قیام برکت ثالثه دیر شد سجده سهوا لازم آید زدهم تشهد خواندن در قاعده اخیره دو از دهم قرائت کبر و آمدن امام را در دو رکعت فجر و مغرب عشا و جمعه عیدین غصیه خواندن در ظهر و عصر و نوافل روز سیزدهم خروج نماز بلفظ سلام چهاردهم قنوت و تر یا نزد دهم تکبیرات سیدین نزد امام اعظم فرض از واجب جداست از یک فرض نماز باطل شود و از ترک واجب سهوا سجده سهوا واجب شود پس اگر سجده سهوا کرد نماز درست شد اگر سجده سهوا نکرد یا واجب عمدت ترک کرد واجب است نماز اعاده کند دیگر آنکه در فرض و واجب فرق نمیکنند

در وقت سجده سهوا واجب است هفت قاعده اولی نهم تشهد خواندن

آن در آیه سوره بقره  
 فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِيهِ فَلْيُكَلِّمْنَا بِهِ لِسَانًا  
 مُّطَهَّرًا وَكَأَنَّهُ لَمْ يُصِرِّحْ بِشِرْكِهِ  
 فَأَن يَكُنْ فِي قَوْمِهِ مُخَوِّفًا لِّذُنُوبِهِ  
 فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْفَرَسِ الثَّمَّارِ

۲۲

آن در آیه سوره بقره  
 فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِيهِ فَلْيُكَلِّمْنَا بِهِ لِسَانًا  
 مُّطَهَّرًا وَكَأَنَّهُ لَمْ يُصِرِّحْ بِشِرْكِهِ  
 فَأَن يَكُنْ فِي قَوْمِهِ مُخَوِّفًا لِّذُنُوبِهِ  
 فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْفَرَسِ الثَّمَّارِ

آن در آیه سوره بقره  
 فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِيهِ فَلْيُكَلِّمْنَا بِهِ لِسَانًا  
 مُّطَهَّرًا وَكَأَنَّهُ لَمْ يُصِرِّحْ بِشِرْكِهِ  
 فَأَن يَكُنْ فِي قَوْمِهِ مُخَوِّفًا لِّذُنُوبِهِ  
 فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْفَرَسِ الثَّمَّارِ

مگر آنکه سجده سهواً از ترک بعضی واجبات و بعضی سنن گویند  
**مسئله** سجده سهواً است که بعد از سلام در سجده کند  
 و تشهد و درود و دعا خواند و سلام دهد و اگر پیش از  
 سلام سجده سهواً کند هم زوا باشد و اگر در یک نماز  
 چند واجب بسهوت ترک کند یک بار سجده سهواً کند و بر  
 و سبق سجده سهواً کند بتابعیت امام و اگر در  
 نماز غلظه خود سهواً کرد باز سجده سهواً کند  
 جماعت در نمازها که پنجگانه فرض است نزد  
 احمد لیکن نماز منفرد هم صحیح است و نزد شافعی جماعت  
 فرض کفایه است و نزد ابی حنیفه و مالک جماعت  
 سنت مؤکده است قریب واجب در احتمال فوت جماعت  
 سنت فخری که مؤکدترین سنتهاست ترک کند و اگر مرد  
 شهری ترک جماعت را عادت کنند با آنها قتال باید کرد

آن در آیه سوره بقره  
 فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِيهِ فَلْيُكَلِّمْنَا بِهِ لِسَانًا  
 مُّطَهَّرًا وَكَأَنَّهُ لَمْ يُصِرِّحْ بِشِرْكِهِ  
 فَأَن يَكُنْ فِي قَوْمِهِ مُخَوِّفًا لِّذُنُوبِهِ  
 فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْفَرَسِ الثَّمَّارِ

آن در آیه سوره بقره  
 فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِيهِ فَلْيُكَلِّمْنَا بِهِ لِسَانًا  
 مُّطَهَّرًا وَكَأَنَّهُ لَمْ يُصِرِّحْ بِشِرْكِهِ  
 فَأَن يَكُنْ فِي قَوْمِهِ مُخَوِّفًا لِّذُنُوبِهِ  
 فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْفَرَسِ الثَّمَّارِ

است باطل و غیر معتاد است و در بیان آن  
 از بعضی کلمات معلوم می شود که  
 در این باب در میان اهل علم اختلاف  
 است و بعضی از ایشان می گویند که  
 در این باب در میان اهل علم اختلاف  
 است و بعضی از ایشان می گویند که

**مسئله** جماعت زنانه نماز واجب صلیه مکروه است  
 و دو گیرنده جائز است مسئله اولی برای امامت قاری  
 است که از احکام نماز واقف باشد پسر عالم تر که قرآن  
 بجز به الصلوة خواند و نزد اکثر علماء بعکس آن و  
 مست فاسق جائز است با کراهت و اقتدای مرد  
 بی بالغ بکودک زن آتی و اقتدای مفترض تینفصل جائز نیست  
 راعی قاری و امی را امامت کند نماز هر سه باطل شود  
 از پس محدث جائز نیست از مناد نماز امام نماز  
 تندی فاسد شود و نماز قائم خلف قاعد و نماز متوضی  
 ف میتم جائز است و نماز رکوع و سجود کند خلف  
 اراه کننده جائز نیست مسئله اگر یک مقتدی باشد  
 بر امام بردست راست بایستد و مقتدی و زیاده  
 ت امام بایستند و تنها خلف صفت اگر کسی نماز گزارد

۴۲

سواد فاضل و قاری است و در بیان آن  
 از بعضی کلمات معلوم می شود که  
 در این باب در میان اهل علم اختلاف  
 است و بعضی از ایشان می گویند که  
 در این باب در میان اهل علم اختلاف  
 است و بعضی از ایشان می گویند که

امامت را در میان اهل علم  
 اختلاف است و بعضی از ایشان  
 می گویند که در این باب  
 در میان اهل علم اختلاف  
 است و بعضی از ایشان می  
 گویند که

نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است

نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است

نمازش مکروه باشد و نزد امام احمد نمازش جائز نباشد  
 اگر مقتدی از امام مقدم شود نمازش باطل شود این  
 انس روایت کرده که رسول فرمود علیه السلام که نماز مرد  
 خود ثواب یک نماز دارد و نماز او در مسجد مقبله ثواب  
 بیست و پنج نماز و نماز او در مسجد جمعه ثواب پانصد  
 و نماز او در مسجد اقصی ثواب هزار نماز و نماز او در مسجد  
 یعنی مسجد مدینه ثواب پنجاه هزار نماز و نماز او در مسجد  
 ثواب صد هزار نماز **فصل** طریق خواندن نماز بر و  
 سنت آنست که اذان گفته شود و اقامت و نزدیکی  
 الصلوة امام برخیزد و نزد قد قامت تکبیر گوید  
 نیت کند و هر دو دست تا زمره گوش بردارد و وقت  
 بعد تکبیر امام تکبیر گوید و دست راست بر دست چپ  
 زیر ناف بندد نزد ابی حنیفه وزن هر دو دست تا دو

نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است

نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است

نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است  
 نماز شکر و شکر نماز است

برود و بالای سینه دست بردست بنهد پسر امام و  
 منفرد و مقتدی سبحانك اللهم انم خصیه بخوانند پسر امام  
 و منفرد و عود با الله من الشیطان الرجیم بسم الله  
 الرحمن الرحیم خصیه بخوانند و مسبوق در قضای سابق  
 عود و بسم الله خوانند نه مقتدی پسر امام و منفرد فاتحه  
 بخوانند پسر امام و مقتدی و منفرد آمین آهسته گویند  
 پسر امام و منفرد سوره ضم کلمت و سنت آن است که در  
 حالت ایستادگی و اطمینان در فجر و ظهر طول مفصل خواند  
 از سوره هجرات تا سوره بروج و در عصر و عشا اوساط  
 مفصل از بروج تا لم یکن و در مغرب قصار از لم یکن تا آخر  
 قرآن لیکن اینچنین لازم گرفتن مسنون نیست گاهی سبب  
 صلی الله علیه و سلم در فجر عود همین خوانده و گاهی در مغرب  
 سوره طور و سوره نجم و والمرسلات خوانده و اگر مقتدیان

۲۵

در ایستادن سینه دست بردست بنهد پسر امام و  
 منفرد و مقتدی سبحانك اللهم انم خصیه بخوانند پسر امام  
 و منفرد و عود با الله من الشیطان الرجیم بسم الله  
 الرحمن الرحیم خصیه بخوانند و مسبوق در قضای سابق  
 عود و بسم الله خوانند نه مقتدی پسر امام و منفرد فاتحه  
 بخوانند پسر امام و مقتدی و منفرد آمین آهسته گویند  
 پسر امام و منفرد سوره ضم کلمت و سنت آن است که در  
 حالت ایستادگی و اطمینان در فجر و ظهر طول مفصل خواند  
 از سوره هجرات تا سوره بروج و در عصر و عشا اوساط  
 مفصل از بروج تا لم یکن و در مغرب قصار از لم یکن تا آخر  
 قرآن لیکن اینچنین لازم گرفتن مسنون نیست گاهی سبب  
 صلی الله علیه و سلم در فجر عود همین خوانده و گاهی در مغرب  
 سوره طور و سوره نجم و والمرسلات خوانده و اگر مقتدیان

فاسخ و راحب در طول قیام باشند و با باشد که قراوت  
 طویل خواند ابو بکر صدیق در نماز فجر در یک رکعت  
 سوره بقره خوانده و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در دو رکعت  
 مغرب سوره اعراف خوانده و عثمان در نماز فجر اکثر  
 سوره یوسف میخواند لیکن رعایت حال مقتدیان  
 ضرورت معاذ بن جبل در نماز عشا سوره بقره خواند یک  
 مقتدی پیغمبر علیه السلام شکایت کرد پیغمبر علیه السلام  
 فرمود ای معاذ مگر تو در فتنه و بلا و مصیبت می اندازی  
 مثل سج اسم و او شمس مانند آن میخوان غرض که رعایت  
 حال مقتدیان اہم است و در نماز صبح روز جمعہ پیغمبر  
 علیه السلام سوره الم سجده و سوره دہر خوانده و مقتدی  
 ساکت باشد و متوجه بقراوت امام و در نوافل بر آیت  
 ترغیب و ترہیب دعا و استغفار و تعوذ از دوزخ

در رکعت اولی از نماز صبح پیغمبر علیه السلام  
 تلاوت میفرمود سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز عشا سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز مغرب سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز فجر سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز عشا سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز مغرب سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز فجر سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز عشا سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز مغرب سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز فجر سوره بقره و سوره اعراف

در رکعت اولی از نماز صبح پیغمبر علیه السلام  
 تلاوت میفرمود سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز عشا سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز مغرب سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز فجر سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز عشا سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز مغرب سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز فجر سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز عشا سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز مغرب سوره بقره و سوره اعراف  
 در نماز فجر سوره بقره و سوره اعراف

و در خواست بهشت مسنون است چون از قرأت فارغ  
 شود تکبیر گویند بر کوع رود و وقت رفتن بر کوع و  
 سر برداشتن از آن رفع یدین نزد امام عظمی است  
 نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات آن می کنند  
 و در کوع هر روز انور ابرو دست محکم بگیرد و انگشتان  
 را کشاده دارد و سر و پشت را با سهون برابر کند  
 و هر قدر که در قیام درنگ کرده باشد مناسب  
 آن در کوع درنگ کند و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ  
 می گفتند باشد و رعایت و ترکند و آدمی مسنون  
 سه بار است و مقتدی بعد امام بر کوع و سجود رود  
 و تقدیم مقتدی از امام در ارکان حرام است پستتر امام  
 سر بردارد و مقتدی بعد از آن و وقت سر برداشتن  
 نزد امام عظمی *اللهم صل على محمد و آل محمد* گوید و مقتدی

در کوع هر روز انور ابرو دست محکم بگیرد و انگشتان را کشاده دارد و سر و پشت را با سهون برابر کند و هر قدر که در قیام درنگ کرده باشد مناسب آن در کوع درنگ کند و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ می گفتند باشد و رعایت و ترکند و آدمی مسنون سه بار است و مقتدی بعد امام بر کوع و سجود رود و تقدیم مقتدی از امام در ارکان حرام است پستتر امام سر بردارد و مقتدی بعد از آن و وقت سر برداشتن نزد امام عظمی اللهم صل على محمد و آل محمد گوید و مقتدی

در وقت رفتن بر کوع و سر برداشتن از آن رفع یدین نزد امام عظمی است نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات آن می کنند و در کوع هر روز انور ابرو دست محکم بگیرد و انگشتان را کشاده دارد و سر و پشت را با سهون برابر کند و هر قدر که در قیام درنگ کرده باشد مناسب آن در کوع درنگ کند و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ می گفتند باشد و رعایت و ترکند و آدمی مسنون سه بار است و مقتدی بعد امام بر کوع و سجود رود و تقدیم مقتدی از امام در ارکان حرام است پستتر امام سر بردارد و مقتدی بعد از آن و وقت سر برداشتن نزد امام عظمی اللهم صل على محمد و آل محمد گوید و مقتدی

در وقت رفتن بر کوع و سر برداشتن از آن رفع یدین نزد امام عظمی است نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات آن می کنند و در کوع هر روز انور ابرو دست محکم بگیرد و انگشتان را کشاده دارد و سر و پشت را با سهون برابر کند و هر قدر که در قیام درنگ کرده باشد مناسب آن در کوع درنگ کند و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ می گفتند باشد و رعایت و ترکند و آدمی مسنون سه بار است و مقتدی بعد امام بر کوع و سجود رود و تقدیم مقتدی از امام در ارکان حرام است پستتر امام سر بردارد و مقتدی بعد از آن و وقت سر برداشتن نزد امام عظمی اللهم صل على محمد و آل محمد گوید و مقتدی

در وقت رفتن بر کوع و سر برداشتن از آن رفع یدین نزد امام عظمی است نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات آن می کنند و در کوع هر روز انور ابرو دست محکم بگیرد و انگشتان را کشاده دارد و سر و پشت را با سهون برابر کند و هر قدر که در قیام درنگ کرده باشد مناسب آن در کوع درنگ کند و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ می گفتند باشد و رعایت و ترکند و آدمی مسنون سه بار است و مقتدی بعد امام بر کوع و سجود رود و تقدیم مقتدی از امام در ارکان حرام است پستتر امام سر بردارد و مقتدی بعد از آن و وقت سر برداشتن نزد امام عظمی اللهم صل على محمد و آل محمد گوید و مقتدی





و الفها برداشته استاده شود و رکعت ثانیه مثل اولی  
خواند بدوون ثنا و تعوذ و چون رکعت دوم تمام کند  
پای چپ را بگستراند و بران بنشیند و پای راست را  
ستاده دارد و انگشتان هر دو پای را متوجه قبله  
ارد و هر دو دست را بر هر دوران دارد و دو انگشت  
شصت و بنصر از دست راست <sup>قریب بزائو</sup> عقد کند و وسطی  
ابهام را حلفت کند و انگشت شهادت را  
شاده دارد و تشهد بخواند و وقت شهادت  
شارت کند این اشارت از ائمه اربعه مروی است  
لیکن مشهور مذہب امام عظیم <sup>رحم</sup> آن است که اشارت  
نکند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد و در  
قعدہ اولی بر تشهد زیاده نکند بعد از آن تکبیر گویان بسو  
رکعت سوم بر خیزد و در رفع یدین درین وقت نزد

در استاده شود و اگر  
بسیار حال صحت که در آن وقت  
دست باز بماند و درین زمان  
عقد رکعت دوم درین وقت  
را از اولی جدا کند و درین  
وقت در استاده شود و اگر  
بسیار حال صحت که در آن وقت  
دست باز بماند و درین زمان  
عقد رکعت دوم درین وقت  
را از اولی جدا کند و درین  
وقت در استاده شود و اگر

در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت

در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت

در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت  
در وقت نماز و طحاوی و در وقت



بنام خداوند متعال  
این کتاب را در شهر کربلا  
در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان  
سال ۱۲۰۰ قمری  
مطبعه مطبوعه  
توسط  
مطبعه مطبوعه

و قوم و ملائکه را و باید که نماز بحضور و خشوع گذارد و نظر بسجده گاه  
دارد و بعد سلام آیه الکرسی یکبار و سبحان اللهی و سه بار  
و الحمد للهی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار و کلمه توحید  
یکبار خواند **فصل** اگر در نماز حدث لاحق شود و وضو کند و بر همان  
نماز بنکند و اگر منفرد باشد او را از سر نو نماز خواندن **فصل**  
است و اگر امام باشد خلیفه گیرد و وضو کند و در اصل  
مقتدیان شود و مقتدی وضو کرده باز آید بمکانی که  
از آنجا رفته بود و درین عرصه آنچه امام خوانده است  
اول آنرا بدون قرائت ادا کند و با امام شریک  
شود و اگر امام از نماز فارغ شده است مقتدی مختار  
است اگر خواهد بکنان اول باز آید و اگر خواهد جایکه  
وضو کرده همانجا نماز تمام کند و اگر عمدا حدث کند نماز فاسد  
شود و اگر در نماز مجنون شد یا احتلام کرد یا قهقهه کرد

و اگر در نماز حدث لاحق شود و وضو کند و بر همان نماز بنکند و اگر منفرد باشد او را از سر نو نماز خواندن است و اگر امام باشد خلیفه گیرد و وضو کند و در اصل مقتدیان شود و مقتدی وضو کرده باز آید بمکانی که از آنجا رفته بود و درین عرصه آنچه امام خوانده است اول آنرا بدون قرائت ادا کند و با امام شریک شود و اگر امام از نماز فارغ شده است مقتدی مختار است اگر خواهد بکنان اول باز آید و اگر خواهد جایکه وضو کرده همانجا نماز تمام کند و اگر عمدا حدث کند نماز فاسد شود و اگر در نماز مجنون شد یا احتلام کرد یا قهقهه کرد

و در این کتاب  
در روز پنجشنبه  
سال ۱۲۰۰ قمری  
مطبعه مطبوعه  
توسط  
مطبعه مطبوعه



سبوق را میگویند که در وقت نماز بر او است  
از اول به پیش و از پیش از او است  
از اول به پیش و از پیش از او است  
از اول به پیش و از پیش از او است

بمس الیه و مانند آن را عذر دور شد یا جبیره زخم از بی  
شدن زخم بر بخت ورین صورتهای بخت فرض بودن  
عروج بفعل مصلی نماز نزد امام عظیم رح باطل شد و نزد  
ما جبین رح باطل نشد **مسئله** اگر امام را حدث شد  
و مسبوق را خلیفه گرفت مسبوق نماز را تمام کند  
پس تر خلیفه کند درک را تا سلام دهد با قوم و آن مسبوق  
ستاده بخود و نماز خود تمام کند **مسئله** اگر در رکوع یا سجده  
حدث لاحق شود چون بسن کند آن رکوع و سجود را  
عاده کند و اگر در رکوع و سجود یا در آمد که یک سجده از  
الاتفاق ۱۲ خطاوی  
رکعت اولی فوت شده بود یا سجده تلاوت فوت  
شده بود آن سجده را قضا کند و عاده این سجده مستحب  
است واجب نیست و اگر امام را حدث شد وقتی  
بم مروت همان مرد بلا تعیین خلیفه میشود و اگر مقتدی

است که در اول حال  
باید که در وقت نماز  
باید که در وقت نماز  
باید که در وقت نماز  
باید که در وقت نماز

باید که در وقت نماز  
باید که در وقت نماز  
باید که در وقت نماز  
باید که در وقت نماز

۵۴

از آن بعد از او ای  
از آن بعد از او ای  
از آن بعد از او ای  
از آن بعد از او ای



بشوند و قعدہ اخیرہ کردہ سلام دهد و سجدہ سهو کند و اگر رکعت پنجم  
سجدہ کرد فرض او باطل شد اگر خواهد رکعت ششم کرده سلام

دهد و سجدہ سهو کند و اگر خواهد رکعت ششم نکرده همانجا قعدہ اخیرہ  
کند و سلام دهد درین صورت چهار رکعت نفل شد و یک  
رکعت باطل شد **فصل** اگر نماز را وقت فوت شود قضا  
کند با اذان و اقامت مانند او پس اگر جماعت خواند هر دو نماز  
جمعی بقرات واجب است و اگر تنها خواند مترقرا<sup>ت</sup>ت بخواند  
**مسئله** ترتیب در فرائض و وقتیه فرض است و همچنین فرض  
و وتر که واجب است هم فرض است نزد امام اعظم پس اگر  
با وجودیکه فائتہ یاد باشد وقتیه بخواند نماز وقتیه فاسد شود  
پس اگر قضا کرد فائتہ را پیش از او کردن وقتیه ثانیہ نماز وقتیه  
اولی باطل شد فرضیت او و اگر پیش از قضا کردن آن فائتہ پنج  
وقتیه داد آن وقتیات فاسد شد بفساد موقوف اگر بعد از آن

بشوند و قعدہ اخیرہ کردہ سلام دهد و سجدہ سهو کند و اگر رکعت پنجم  
سجدہ کرد فرض او باطل شد اگر خواهد رکعت ششم کرده سلام  
دهد و سجدہ سهو کند و اگر خواهد رکعت ششم نکرده همانجا قعدہ اخیرہ  
کند و سلام دهد درین صورت چهار رکعت نفل شد و یک  
رکعت باطل شد فصل اگر نماز را وقت فوت شود قضا کند با اذان و اقامت  
مانند او پس اگر جماعت خواند هر دو نماز جمعی بقرات واجب است و اگر  
تنها خواند مترقرا<sup>ت</sup>ت بخواند مسئله ترتیب در فرائض و وقتیه فرض است  
و همچنین فرض و وتر که واجب است هم فرض است نزد امام اعظم پس  
اگر با وجودیکه فائتہ یاد باشد وقتیه بخواند نماز وقتیه فاسد شود  
پس اگر قضا کرد فائتہ را پیش از او کردن وقتیه ثانیہ نماز وقتیه  
اولی باطل شد فرضیت او و اگر پیش از قضا کردن آن فائتہ پنج  
وقتیه داد آن وقتیات فاسد شد بفساد موقوف اگر بعد از آن

۵۵

باقی نماز باطل است و اگر بعد از آن نماز اولی را قضا کرد  
باقی نماز باطل است و اگر بعد از آن نماز اولی را قضا کرد



و اگر نماز در وقت ضعیف باشد و در وقت قوی عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند

و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند

و قتیة ششم پیش از ادا کردن فائتة او اگر در آن وقتیات  
 صحیح شدند نزد امام عظیم رحمة نزد صاحبین مسئل اگر عشا  
 بفراموشی بی وضو خواند و سنت و وتر با وضو خواند همراه عشا  
 سنت باز خواند و آعاده و ترکند نزد امام عظیم رحمة و نزد صاحبین  
 و تراهم عاده کند مسئل ترتیب بسبب چیزها قط شود بی سبب  
 تنگی وقت دقتیة دوم بفراموشی سوم و قتیة در ذمه او  
 شش فائتة شود و نوباشد یا کمند پسته هر گاه فائت  
 کند باز ترتیب عود نماید و اگر شش نماز یا زیاد فوت  
 شود و چند نماز قضا کرد تا که کم از شش در ذمه او  
 باقی ماند نزد بعضی ترتیب عود کند و فتوی بر آن است  
 که ترتیب عود نکند تا که تمام ادا نشود **فصل در**  
**مفسدات و مکروهات کلام** اگر چه سهوا باشد یا در  
 خواب مفسد نماز است و همچنین دعا بخیزی که طلب آن

و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند  
 و اگر نماز در وقت قوی باشد و در وقت ضعیف عود کند

آدمیان ممکن باشد و ناله کردن و اوّه گفتن و آفت  
 نشتن و گریستن با آواز از درد یا مصیبت نه از ذکر بهشت  
 و دوزخ توخنج بی عذر کردن و عاطس را یَحْتَمُكَ اللهُ گفتن  
 جواب دادن خیر خوش به آنکه شد **لِلّهِ وَخَيْرٌ بِمَا سْتَرْجِعُ وَخَيْرٌ**  
**بِحَبِّهِ سُبْحَانَ اللهِ يَا لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ** نماز را  
 سد کند و اگر بر غیر امام خود فتح کند نماز فاسد شود و اذیع  
 امام خود نماز فاسد نشود و سلام عمدا آورد سلام نماز را فاسد  
 ندهد سلام سهواً و خواندن از مصحف و خوردن و آشامیدن  
 محل کثیر نماز را فاسد کند و محل کثیر است که در آن محتاج شود  
 مرد و دست و نزد بعضی آنچه سینه عامل او را داند  
 در نماز نیست و بعضی گفته اند آنچه که مصلی آنرا کثیر داند و اگر  
 نجاست سجده کرد نماز فاسد شود و اگر نماز در نمازی بود و نمازی  
 یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

۵۷

اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان  
 اگر نماز در نمازی بود و نمازی یک شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

نماز فاسد است اگر در آن چیزی از اینها باشد  
و اگر در آن چیزی از اینها نباشد  
نماز فاسد است اگر در آن چیزی از اینها باشد  
و اگر در آن چیزی از اینها نباشد

فردی که نماز را فاسد کند  
باید که در آن چیزی از اینها باشد  
و اگر در آن چیزی از اینها نباشد  
نماز فاسد است اگر در آن چیزی از اینها باشد  
و اگر در آن چیزی از اینها نباشد

باز شروع کرد و تکبیر نماز اول باطل نشود و اگر طاعت  
در رندان بود از زبان بر آورده خورد اگر کم از خود است  
نماز فاسد نشود و اگر مقدار نخود است فاسد نشود و اگر  
مکتوبی نظر کرد و معنیش فهمید نماز فاسد نشود و اگر بر زمین  
یا دوگان نماز میخواند و از پیش او کسی گذشت نماز  
فاسد نشود اگر چه گذرنده زن باشد یا سگ یا خر  
لیکن اگر عاقلی گذشته گذرنده عاصی شود مگر وقتیه  
و گان بلند باشد نقیبی که سر او مقابل پای مصلی نشود  
و سنت آنست که پیش خود مصلی در صحرا و بر سر راه  
قائم کند بطول یک ذراع و پیری یک انگشت و قریب  
خود مقابل ابروی راست یا چپ کند و نهادن دست  
و خط شین فائده ندارد و ستره امام قوم را کفایت نمیکند  
و گذرنده را اگر ستره نباشد مصلی از گذشتن در رفع کفایت  
نمیکند

نماز فاسد است اگر در آن چیزی از اینها باشد  
و اگر در آن چیزی از اینها نباشد  
نماز فاسد است اگر در آن چیزی از اینها باشد  
و اگر در آن چیزی از اینها نباشد

شارت یا تسبیح نه بهر دو مسئله اگر نماز کند بر پارچه دو تهر  
 اگر آن نجس باشد اگر آن دو تهر مضر نباشد نماز صحیح باشد  
 اگر مضر باشد صحیح نباشد و اگر بر پارچه گسترانیده نماز کند  
 یک طرف از آن نجس باشد نماز و ابا باشد از حرکت دادن  
 زنی دیگر طرف متحرک شود یا نشود و اگر پارچه دراز باشد  
 یک طرفی از آن پوشیده نماز گزارد و طرفی دیگر نجس  
 بین باشد اگر از متحرک مصلی طرف پارچه که نجس است متحرک  
 شود نماز و ابا باشد و اگر متحرک نمی شود روا باشد مسئله  
 روه دست عیث کردن در نماز بر پارچه یا بدن اگر عمل قلیل  
 شد و اگر عمل کثیر است مفسد است و سنگریزه از موضع سجود  
 سوگردن مگر در صورتیکه سجود ممکن نباشد یکبار یا دو بار  
 سنگریزه دفع کند و مگروه دست انگشتان را مالیده و کشیده  
 از آوردن و دست بر تپتی گاه نهادن و بسوس

این تسبیح در وقت نماز صحیح است و اگر در وقت دیگر باشد صحیح نیست

اگر نماز کند بر پارچه که نجس است و آن را در وقت نماز بردارد صحیح است  
 اگر آن را در وقت دیگر بردارد صحیح نیست

اگر نماز کند بر پارچه که نجس است و آن را در وقت نماز بردارد صحیح است  
 اگر آن را در وقت دیگر بردارد صحیح نیست

اگر نماز کند بر پارچه که نجس است و آن را در وقت نماز بردارد صحیح است  
 اگر آن را در وقت دیگر بردارد صحیح نیست

در بعضی تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده  
 در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده  
 در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده

در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده  
 در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده

راست یا چپ رو آوردن اگر سینه از سوی قبله برنگردد  
 و اگر برگردد نماز فاسد شود و مکروه است اتفاقاً یعنی بر سر زمین  
 و پا از نو برداشته و دست بر زمین نهاده مثل سنگ  
 نشستن و بهر دو ذراع راد در سجده بر زمین فرس کردن  
 و جواب سلام بدست کردن و چهار زانو بی عذر و  
 فرض نشستن و پا رچه را برای احتیاط خاک آلودگی  
 چیدن و مثل ثوب یعنی پا رچه را بر سر و دوش  
 انداخته اطراف آن را جمع نکند فرو گزارد و فائزه کردن  
 باید که فائزه راد دفع کنند و سمرقند را تا مقدور دفع کنند  
 متلی یعنی بدن را برای دفع ماندگی کشیدن  
 و چشم پوشیده داشتن بلکه نظر در سجده گاه دارد  
 و مکروه است که موئی سر را بالای سر بچسبند  
 داده نماز کردن بلکه سنت آنست که اگر موئی بر

در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده  
 در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده

در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده  
 در بعضی از تفسیرش همان است که حضرت عیسی از رحمت آورده و نیز بعضی گفته اند که بافت را اگر در سجده

داشته باشد سوی فرومشته باشد تا موسی هم  
 جده کنند و هم مکرده است نماز برهنه سر گزاردن  
 اگر بنا بر تذلل و انکسار و شمار کردن آیات و تسبیحات  
 دست و نزد صاحبین مکرده نیست و مکرده است  
 به امام تنها در طاق مسجد باشد و مردم بیرون یا امام بر بندگی  
 باشد و مردم همه زیر و مکرده است استادن پس  
 صفت تنها در صورتی که در صف فرجه باشد و اگر  
 فرجه نباشد یک کس را از صف کشیده با خود صف  
 نهد و مکرده است پوشیدن پارچه که در آن تصویر آدمی  
 یا جانور باشد یا آنکه تصویر بالای سر باشد یا مقابله  
 رویا بدست راست یا چپ باشد اگر زیر قدم یا پیش  
 پشت باشد مضائقه ندارد و تصویر درخت و مانند  
 آن مضائقه ندارد و همچنین تصویر سر بریده و قتل مکرر

بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم

درین زمانه بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 درین زمانه بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 درین زمانه بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم

درین زمانه بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 درین زمانه بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 درین زمانه بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم

بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم

بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم  
 بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم و بیرون غنچه است مردم

در نماز مکره نیست و نه آنکه امام در مسجد باشد و مسجد  
در طاق مسجد کند و نیز مکره نیست نماز خواندن  
بطرف پشت مردی که سخن میکند و بسوی مصحف  
یا شمشیر آویزان یا بسوی شمع یا چراغ  
**فصل** در قیام نماز شسته باشد یا  
خوف زیادت مرض بود نماز شسته گزارد و رکوع  
و سجود بجا آورد و اگر قدرت بر رکوع و سجود نداشته  
باشد و قدرت بر قیام داشته باشد نزد امام عظمی  
مفتی به آنست که شسته نماز گزاردن او را بهترست  
از استاده گزاردن شسته نماز گزاردن و اشاره  
رکوع و سجود بسر کند اشاره بسجود پست تر کند از رکوع  
و اگر استاده نماز گزاردن و اشاره کند هم جائزست و  
نزد فقیر با وجود قدرت بر قیام قیام را ترک نکند

این قول که در صورت استیجاب است و در صورت استیجاب است  
در نماز مکره نیست و نه آنکه امام در مسجد باشد و مسجد  
در طاق مسجد کند و نیز مکره نیست نماز خواندن  
بطرف پشت مردی که سخن میکند و بسوی مصحف  
یا شمشیر آویزان یا بسوی شمع یا چراغ  
**فصل** در قیام نماز شسته باشد یا  
خوف زیادت مرض بود نماز شسته گزارد و رکوع  
و سجود بجا آورد و اگر قدرت بر رکوع و سجود نداشته  
باشد و قدرت بر قیام داشته باشد نزد امام عظمی  
مفتی به آنست که شسته نماز گزاردن او را بهترست  
از استاده گزاردن شسته نماز گزاردن و اشاره  
رکوع و سجود بسر کند اشاره بسجود پست تر کند از رکوع  
و اگر استاده نماز گزاردن و اشاره کند هم جائزست و  
نزد فقیر با وجود قدرت بر قیام قیام را ترک نکند

در نماز مکره نیست و نه آنکه امام در مسجد باشد و مسجد  
در طاق مسجد کند و نیز مکره نیست نماز خواندن  
بطرف پشت مردی که سخن میکند و بسوی مصحف  
یا شمشیر آویزان یا بسوی شمع یا چراغ  
**فصل** در قیام نماز شسته باشد یا  
خوف زیادت مرض بود نماز شسته گزارد و رکوع  
و سجود بجا آورد و اگر قدرت بر رکوع و سجود نداشته  
باشد و قدرت بر قیام داشته باشد نزد امام عظمی  
مفتی به آنست که شسته نماز گزاردن او را بهترست  
از استاده گزاردن شسته نماز گزاردن و اشاره  
رکوع و سجود بسر کند اشاره بسجود پست تر کند از رکوع  
و اگر استاده نماز گزاردن و اشاره کند هم جائزست و  
نزد فقیر با وجود قدرت بر قیام قیام را ترک نکند

در نماز مکره نیست و نه آنکه امام در مسجد باشد و مسجد  
در طاق مسجد کند و نیز مکره نیست نماز خواندن  
بطرف پشت مردی که سخن میکند و بسوی مصحف  
یا شمشیر آویزان یا بسوی شمع یا چراغ  
**فصل** در قیام نماز شسته باشد یا  
خوف زیادت مرض بود نماز شسته گزارد و رکوع  
و سجود بجا آورد و اگر قدرت بر رکوع و سجود نداشته  
باشد و قدرت بر قیام داشته باشد نزد امام عظمی  
مفتی به آنست که شسته نماز گزاردن او را بهترست  
از استاده گزاردن شسته نماز گزاردن و اشاره  
رکوع و سجود بسر کند اشاره بسجود پست تر کند از رکوع  
و اگر استاده نماز گزاردن و اشاره کند هم جائزست و  
نزد فقیر با وجود قدرت بر قیام قیام را ترک نکند

در نماز مکره نیست و نه آنکه امام در مسجد باشد و مسجد  
در طاق مسجد کند و نیز مکره نیست نماز خواندن  
بطرف پشت مردی که سخن میکند و بسوی مصحف  
یا شمشیر آویزان یا بسوی شمع یا چراغ  
**فصل** در قیام نماز شسته باشد یا  
خوف زیادت مرض بود نماز شسته گزارد و رکوع  
و سجود بجا آورد و اگر قدرت بر رکوع و سجود نداشته  
باشد و قدرت بر قیام داشته باشد نزد امام عظمی  
مفتی به آنست که شسته نماز گزاردن او را بهترست  
از استاده گزاردن شسته نماز گزاردن و اشاره  
رکوع و سجود بسر کند اشاره بسجود پست تر کند از رکوع  
و اگر استاده نماز گزاردن و اشاره کند هم جائزست و  
نزد فقیر با وجود قدرت بر قیام قیام را ترک نکند

و اگر قدرت بر قیام و رکوع و سجود نداشت باشد  
 نشسته نماز گزارد و اشاره کند و اگر قدرت  
 نشستن هم نداشته باشد بر قفا نماز گزارد و هر دو پای  
 سوی قبله کند یا بر پهلو گزارد و روی بسوی قبله  
 کند و اشاره کند بسره و اگر اشاره بسره بر آن رکوع  
 و سجود مقدور نباشد نماز را موقوف دارد تا که قدرت  
 اشاره حاصل شود و اگر درین عرصه بمیرد عاصی نباشد  
 و اگر در میان نماز بیمار شد حسب مقدور خود نماز تمام کند  
**مسئله** اگر مریض نماز نشسته میکرد بار رکوع و سجود  
 در میان نماز قادر شد بر قیام استاده شده همان نماز را  
 تمام کند و نزد امام محمد نماز را از سر گیرد و اگر مریض نماز  
 با اشاره میکرد و در میان نماز بزرگ رکوع و سجود قادر شد  
 باتفاق نماز را از سر گیرد **مسئله** هر که بیوشش شد

هر دو پای سجده کند و اشاره کند و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند  
 و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند

سجود و رکوع و سجود و رکوع و سجود و رکوع و سجود  
 و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند

و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند  
 و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند

و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند  
 و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند و اگر اشاره کند



در صورتی که نماز بر او برسد و در وقت نماز خواب باشد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است

و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است

و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است

یا دیوانه گشت یک شبانه روز نماز قضا کند و اگر زیاده از  
شبانه روز یک ساعت هم گذشت قضا واجب نشود  
و نزد محمد هر تا که نماز ششم را وقت در نیامده باشد قضا واجب  
شود **فصل شخصی** که از خانه خود برآید و از عمارات شهر  
خارج شود به نیت سفر سه مرحله هر مرحله شانزده کبره و  
هر گروه چهار هزار قدم آن شخص فرض چهار گانه را دو گانه  
گزارد و اگر چهار رکعت کرد پس اگر بر دو رکعت قعد  
نماز او شود دو رکعت فرض و دو رکعت نفل شود  
و بسبب آمیزش نفل با فرض بزه کار باشد و اگر سه  
اینچنین کرد بسبب تاخیر سلام سجده سهو کند و اگر بر دو  
رکعت نشسته است فرض او تباه شد و هر چهار رکعت  
نفل شد و سجده سهو کند **مسئله** حکم سفر باقی است  
تا که داخل وطن اصلی خود شود یا نیت اقامت

و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است  
و در صورتی که در وقت نماز بخوابد و بیدار نشود تا بعد از وقت آن بیدار شود و در آن وقت نماز او صحیح است

و شایسته است که در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست که در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست که در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست

زده روز یا زیاده از آن کند در شهر یا در دهری و نیت  
 نامست در صحرا معتبر نیست و کسانی که همیشه در صحرا  
 می مانند و جای اقامت نمی کنند مگر چند روز آنها  
 یشه نماز اقامت میخوانده باشند مگر وقتیکه قصد کنند  
 لغت و احده سفر چهل و هشت کرده را و مسافر اگر اقتدی  
 بم کند در وقت بروی چهار گانه لازم شود و بعد  
 شستن وقت یعنی در قضا مسافر را اقتدای مستقیم صحیح  
 است و مقیم را اقتدای مسافر هم در وقت و هم بعد  
 است در قضا صحیح است امام مسافر دو گانه خوانده  
 امام دهد و مقتدی مستقیم برخاسته چهار رکعت تمام کند  
 سله وطن اصلی بوطن اصلی باطل شود نه بسفر  
 نه بوطن اقامت و وطن اقامت هم بوطن  
 است باطل شود و هم بوطن اصلی و هم بسفر

از زمان که در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست که در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست که در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست  
 در صحرا معتبر نیست و کسانی که همیشه در صحرا می مانند و جای اقامت نمی کنند مگر چند روز آنها یشه نماز اقامت میخوانده باشند مگر وقتیکه قصد کنند لغت و احده سفر چهل و هشت کرده را و مسافر اگر اقتدی بم کند در وقت بروی چهار گانه لازم شود و بعد شستن وقت یعنی در قضا مسافر را اقتدای مستقیم صحیح است و مقیم را اقتدای مسافر هم در وقت و هم بعد است در قضا صحیح است امام مسافر دو گانه خوانده امام دهد و مقتدی مستقیم برخاسته چهار رکعت تمام کند سله وطن اصلی بوطن اصلی باطل شود نه بسفر نه بوطن اقامت و وطن اقامت هم بوطن است باطل شود و هم بوطن اصلی و هم بسفر

در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست که در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست که در این روزها در شهرها و دهرها و اقامت در آنجاست

در وقت نماز و در وقت دعا و در وقت تلاوت قرآن و در وقت سجده و در وقت رکعت و در وقت هر یک از اینها باید که در وقت آن دعا بخواند و در وقت آن دعا بخواند و در وقت آن دعا بخواند

**مسئله** فائده حضرت در سفر چهار گانه گزارد و در سفر در حضور دو گانه گزارد **مسئله** در سفر معصوم نزدائمه ثلثه قصر و انباشد و نزد امام عظمی رواست افطار روز و واجب است قصر نماز **مسئله** در نیت اقامت و سفر نیت مقبوله مقبره است یعنی امیر و سید و شوهر نه نیت تمام یعنی لشکری و عمد روز و وجه فصل در نماز جمعه برای صحت ادای جمع و سقه ظهر از مصلی جمعه شش چیز شرط است یکی معنی شهری که در آن حاکم و قاضی باشد یا نواح مصر که برای حجاج اهل مصر میباشد پس در دهات نزد امام اعظم جمعه جائز نیست و نزد شافعی رحم و اکثر ائمه در دهات جمعه جائز است

در وقت نماز و در وقت دعا و در وقت تلاوت قرآن و در وقت سجده و در وقت رکعت و در وقت هر یک از اینها باید که در وقت آن دعا بخواند و در وقت آن دعا بخواند و در وقت آن دعا بخواند

در وقت نماز و در وقت دعا و در وقت تلاوت قرآن و در وقت سجده و در وقت رکعت و در وقت هر یک از اینها باید که در وقت آن دعا بخواند و در وقت آن دعا بخواند و در وقت آن دعا بخواند

در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر  
در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر  
در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر

در نواح مصر جایز نیست **دوم** حضور یا د شاه  
نائب او و این نزد اکثر ائمه شرط نیست <sup>بوجود بودن</sup> **سوم**  
وقت ظهر چهارم خطبه مسئله نزد ابی حنیفه رح خطبه  
قدر یک تسبیح کفایت میکند و نزد صاحبین فرض  
است که ذکر طویل باشد و خطبه خواندن مثل بر عهد  
و صلوة و تلاوت قرآن و وصیت مسلمانان را  
و استغفار برای نفس خود و برای مسلمانان نزد اکثر  
ائمه فرض است و نزد امام عظیم رح سنت است  
و ترک آن مکروه **چشم** جماعت است و آن  
نزد شافعی رح و احمد رح چهل کس میباید و نزد ابی حنیفه  
کسی سواهی امام و نزد ابی یوسف رح دو کس سواهی  
امام مسئله اگر در میانه نماز مردم جماعت بگریزند عدد جماعت  
نماند جمعه امام و باقی ماند با فاسد شود و ظهر از سر گیرند

در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر  
در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر  
در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر در وقت خطبه نماز روز و روز دیگر

۶۷

نزد امام ابوحنیفه رح و امام ابو یوسف رح و امام شافعی رح و امام احمد رح  
نزد امام ابوحنیفه رح و امام ابو یوسف رح و امام شافعی رح و امام احمد رح  
نزد امام ابوحنیفه رح و امام ابو یوسف رح و امام شافعی رح و امام احمد رح  
نزد امام ابوحنیفه رح و امام ابو یوسف رح و امام شافعی رح و امام احمد رح

**مسئله** اذان عام فمسئله نماز جمعه بر طفل و بینه  
 وزن و مسافر و مرخص واجب نیست و همچنین بر نابینا  
 نزد امام عظم <sup>رحم</sup> اگر چه او را قاند میسر شود و نزد امام <sup>بزرگ</sup>  
 اگر قاند میسر شود جمعه بر نابینا واجب باشد و الا  
 ویربندہ نزد احمد جمعہ واجب است **مسئله** اگر بینه  
 یا مرخص یا مسافر نماز جمعه در مصر بگزارند جمعه ادا شود و  
 ظہر ساقط گردد **مسئله** کسی که خارج مصر میباشد  
 اگر اذان جمعہ می شنود بروی حضور جمعه لازم است  
**مسئله** بینه و مرخص و مسافر اگر در جمعه امام گیرند  
 روا باشد **مسئله** اگر جماعت مسافران در مصر نماز  
 جمعه گزارند و در آنها مقیم کسی نباشد نزد امام عظم <sup>رحم</sup>  
 صحیح باشد و نزد شافعی و احمد تا که چهل کس <sup>مقیم</sup>  
 صحیح نباشند جمعه روا نباشد **مسئله** غیر معذور

حاکم در روازه حکم کرده است که اگر چه در جمعه مسافر و مرخص و بینه و نابینا و طفل و غیره نماز جمعه بر آنها واجب نیست و اگر چه در جمعه در مصر بگزارند جمعه ادا شود و ظہر ساقط گردد و اگر چه در جمعه در مصر بگزارند جمعه ادا شود و ظہر ساقط گردد و اگر چه در جمعه در مصر بگزارند جمعه ادا شود و ظہر ساقط گردد

۵

تو بیاید از پیش من... این حدیث در صحیحین و مستدرکین و مشکوٰۃ و معجم صغیر و معجم کبیر و معجم کبیر و معجم کبیر و معجم کبیر...

پیش از جمعه ظهر گزار و ظهر او اشود با کراهت تحریم  
پس اگر برای جمعه سعی کرد و امام از جمع منور فارغ  
شده بود و ظهر باطل شد پس اگر جمعه را یافت بهتر و الا ظهر  
از گزار و روز و صاحبین هم اگر جمعه را در نیاید ظهر باطل نشود  
مسئله منذور و سجود را در هر جمعه نماز ظهر کجاست

از آن مکروه است مسئله هر که امام را در جمعه در تشهد  
در سجود سپود دریافت و داخل نماز شد بعد سلام  
ایم دور رکعت جمعه تمام کند و نزد محمد اگر از رکعت ثانیه  
دو رکعت چهار رکعت ظهر بر همان تحریمه تمام کند

مسئله چون جمعه را اذان اول گفته شود سعی  
جب کرد و بیح حرام شود و چون امام بر آید برای خطبه  
نشین گفتن و نماز گزاردن ممنوع باشد تا که  
خطبه فارغ شود و چون امام بر منبر نشیند

مسئله اگر کسی در وقت نماز باشد و از آن بگذرد... این حدیث در صحیحین و مستدرکین و مشکوٰۃ و معجم صغیر و معجم کبیر و معجم کبیر...

این حدیث در صحیحین و مستدرکین و مشکوٰۃ و معجم صغیر و معجم کبیر و معجم کبیر و معجم کبیر...

از خلاصه است از خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است

و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است

اذان دوم رو بروی او گفته شود و مردم بسوی او  
 متوجه شوند و چون خطبه تمام کنند اقامت گفته شود  
**مسئله** در نماز جمعه سوره جمع و منافقون  
 خواندن مسنون است و بروایتی صحیح اتم و هل اشک  
**مسئله** در یک شهر چند جا جمعه جائز است  
 و بروایتی از امام عظیم رحم سواي یک جا جائز نیست  
 و اگر چند جا جمعه گزارده شود اول صحیح باشد نه بعد  
 آن و مروی از امام ابی یوسف رح آنست که در میان  
 شهر اگر نهر جاری باشد هر دو جانب آن دو جمع  
 خواندن جائز است **فصل** در نمازهای واجبیه سواي  
 نماز پنجگانه دیگر نماز نردا اکثر الله واجب نیست و نردا  
 عظیم و ترهم واجب است و عید الفطر و عید اضحی  
 نیز واجب است و نردا غیر او این هر سه نماز سنت است

و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است

۴۰

عنه ای صاحب مختار»

و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است  
 و در این خطبه باری است





**مسئله** روز عید الفطر سنت است که اول چیزی

بخورد و صدقه فطر دهد و مسواک کند و غسل کند و حسن  
 ثياب پوشد و خوشبو استعمال نماید و تکبیر گوید و آن  
 بصفتی رود لیکن چهار تکبیر نه کند و چون آفتاب  
 بلند شود و چشم خیرگی نماید از آن وقت تا پیش  
 از زوال وقت نماز عیدین است و چون نماز عید  
 خواند بعد تحریر در رکعت اولی سه تکبیر  
 زوائد گوید و با هر تکبیر هر دو دست بردارد و بعد  
 تکبیرات ثنا خواند و در رکعت دوم بعد قرائت پیش  
 از رکوع سه تکبیر زوائد گوید و با هر تکبیر هر دو دست  
 بردارد پس تکبیر رکوع گوید این تکبیر رکوع در نماز عید  
 واجب است اگر فوت شود سجده سهواً لازم گردد و نماز  
 عید اگر کسی همراه امام در نیا بد آن راقضا نیست و اگر

بسیار عید است که در نماز فطر  
 در نماز عیدین در رکعت اولی  
 و در رکعت دوم بعد از قرائت  
 سه تکبیر زوائد گوید و با هر  
 تکبیر هر دو دست بردارد و بعد  
 از رکوع سه تکبیر زوائد گوید  
 و با هر تکبیر هر دو دست بردارد  
 و این تکبیرات در نماز عید واجب  
 است و اگر فوت شود سجده سهواً  
 لازم میگردد و نماز عید اگر کسی  
 همراه امام در نیا بد آن راقضا  
 نیست و اگر کسی در نیا بد آن  
 راقضا نیست و اگر کسی در نیا  
 بد آن راقضا نیست و اگر کسی  
 در نیا بد آن راقضا نیست و اگر  
 کسی در نیا بد آن راقضا نیست  
 و اگر کسی در نیا بد آن راقضا  
 نیست و اگر کسی در نیا بد آن  
 راقضا نیست و اگر کسی در نیا  
 بد آن راقضا نیست و اگر کسی  
 در نیا بد آن راقضا نیست و اگر  
 کسی در نیا بد آن راقضا نیست

۲۲

در نماز عیدین در رکعت اولی  
 و در رکعت دوم بعد از قرائت  
 سه تکبیر زوائد گوید و با هر  
 تکبیر هر دو دست بردارد و بعد  
 از رکوع سه تکبیر زوائد گوید  
 و با هر تکبیر هر دو دست بردارد  
 و این تکبیرات در نماز عید واجب  
 است و اگر فوت شود سجده سهواً  
 لازم میگردد و نماز عید اگر کسی  
 همراه امام در نیا بد آن راقضا  
 نیست و اگر کسی در نیا بد آن  
 راقضا نیست و اگر کسی در نیا  
 بد آن راقضا نیست و اگر کسی  
 در نیا بد آن راقضا نیست و اگر  
 کسی در نیا بد آن راقضا نیست  
 و اگر کسی در نیا بد آن راقضا  
 نیست و اگر کسی در نیا بد آن  
 راقضا نیست و اگر کسی در نیا  
 بد آن راقضا نیست و اگر کسی  
 در نیا بد آن راقضا نیست و اگر  
 کسی در نیا بد آن راقضا نیست  
 و اگر کسی در نیا بد آن راقضا  
 نیست و اگر کسی در نیا بد آن  
 راقضا نیست و اگر کسی در نیا  
 بد آن راقضا نیست و اگر کسی  
 در نیا بد آن راقضا نیست و اگر  
 کسی در نیا بد آن راقضا نیست

عذری نماز عید الفطر از امام و قوم فوت شود روز  
 دوم ادا کنند بعد از آن وعید اضحی را  
 ما خیر تا دوازدهم جائز است **مسئله** عید  
 اضحی مثل عید الفطر است مگر آنکه مستحب آنست که بعد  
 نماز از اضحیه خود بخورد و قبل نماز هم خوردن مکروه نیست  
 اضحیه پیش از نماز عید جائز نیست و تکبیر در  
 راه مصلی در عید اضحی بجز میگفته باشد **مسئله**  
 تکبیرات تشریح بعد هر نماز فرض که بجماعت گزارده شود  
 بر مقیم مبصر واجب است از صبح روز عرفه تا عصر روز  
 عید نزد امام عظمی و تا عصر تاریخ سیزدهم نزد صاحبین  
 و قومی بر آنست و اگر زن یا مسافر اقتدا بقیم کند بر آنها هم  
 تکبیر واجب شود بگوید کیبار با و از بند الله اکبر الله  
**تکبیرا لا اله الا الله قال الله اکبر الله اکبر والله الحمد**

در روز عید الفطر از امام و قوم فوت شود روز دوم ادا کنند بعد از آن وعید اضحی را ما خیر تا دوازدهم جائز است مسئله عید اضحی مثل عید الفطر است مگر آنکه مستحب آنست که بعد نماز از اضحیه خود بخورد و قبل نماز هم خوردن مکروه نیست اضحیه پیش از نماز عید جائز نیست و تکبیر در راه مصلی در عید اضحی بجز میگفته باشد مسئله تکبیرات تشریح بعد هر نماز فرض که بجماعت گزارده شود بر مقیم مبصر واجب است از صبح روز عرفه تا عصر روز عید نزد امام عظمی و تا عصر تاریخ سیزدهم نزد صاحبین و قومی بر آنست و اگر زن یا مسافر اقتدا بقیم کند بر آنها هم تکبیر واجب شود بگوید کیبار با و از بند الله اکبر الله تکبیرا لا اله الا الله قال الله اکبر الله اکبر والله الحمد

در روز عید الفطر از امام و قوم فوت شود روز دوم ادا کنند بعد از آن وعید اضحی را ما خیر تا دوازدهم جائز است مسئله عید اضحی مثل عید الفطر است مگر آنکه مستحب آنست که بعد نماز از اضحیه خود بخورد و قبل نماز هم خوردن مکروه نیست اضحیه پیش از نماز عید جائز نیست و تکبیر در راه مصلی در عید اضحی بجز میگفته باشد مسئله تکبیرات تشریح بعد هر نماز فرض که بجماعت گزارده شود بر مقیم مبصر واجب است از صبح روز عرفه تا عصر روز عید نزد امام عظمی و تا عصر تاریخ سیزدهم نزد صاحبین و قومی بر آنست و اگر زن یا مسافر اقتدا بقیم کند بر آنها هم تکبیر واجب شود بگوید کیبار با و از بند الله اکبر الله تکبیرا لا اله الا الله قال الله اکبر الله اکبر والله الحمد





در وقت نماز چهار رکعتی در هر رکعت اولی

دو گانه و گاهی چهار گانه چهار گانه و گاهی مجموع بیک  
سلام و گاهی هر دو گانه بوضوی جدید و مسواک خواند  
و بعد هر دو گانه بخواب رفته و باز بیدار شده و طول قیام  
در تجل بسیار میفرمود تا بحدیکه پاهای مبارک ورم کرده  
و منشق شده گاهی چهار رکعت گزارده در رکعت اولی  
سوره بقره و در ثانیه سوره آل عمران و در ثالثه سوره  
نساء و در رابعه سوره مائده خوانده و بقدری قیام کرد  
همان قدر رکوع و همچنان تومسه و همچنان سجود و همچنان  
جلسه داد فرموده و گاهی در یک رکعت این چهار سوره  
جمع فرموده و حضرت عثمان رضی الله عنه در یک رکعت  
و تمام قرآن ختم کرده لیکن مستحب آنست که هر روز آن  
قدر بخواند که دوام بر آن توان کرد در ماهی یک  
ختم کند یا دو ختم یا سه ختم و اکثر صحابه در بهفت شب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
سوره نخبه مراد از نماز است و از سوره نخبه مراد از نماز است و از سوره نخبه مراد از نماز است و از سوره نخبه مراد از نماز است و از سوره نخبه مراد از نماز است

تم میفرمودند شب اول سوره بقره و آل عمران  
سنا، شب دوم پنج سوره باز هفت سوره باز نه  
زیازده باز سیزده باز تا آخر قرآن و این ختم را منی  
بشوق می نامند و قرآن بتربسیل خواند و مستجاب است  
و نماز صبح بجماعت خوانده تا بلند شدن آفتاب  
در ذکر مشغول باشد آن زمان دو گانه نفل گزار و ثواب  
یک حج و یک عمره کامل در یابد و اگر چهار رکعت اول  
روز بخواند حق تعالی میفرماید که تا آخر روز او را کفایت  
نم و این را نماز اشراق گویند و چون آفتاب گرم شود  
پیش از زوال نماز ضمنی هشت رکعت از پیوسته  
علیه و سلم مروی گشته و بعد زوال پیش از ظهر چهار رکعت  
نفل مروی گشته و هرگاه وضو بپوشد کند تحمیه الوضوء  
دو گانه سنت است و هرگاه در سب در آید

در نماز صبح بجماعت خوانده تا بلند شدن آفتاب در ذکر مشغول باشد آن زمان دو گانه نفل گزار و ثواب یک حج و یک عمره کامل در یابد و اگر چهار رکعت اول روز بخواند حق تعالی میفرماید که تا آخر روز او را کفایت نم و این را نماز اشراق گویند و چون آفتاب گرم شود پیش از زوال نماز ضمنی هشت رکعت از پیوسته علیه و سلم مروی گشته و بعد زوال پیش از ظهر چهار رکعت نفل مروی گشته و هرگاه وضو بپوشد کند تحمیه الوضوء دو گانه سنت است و هرگاه در سب در آید

نفل مروی گشته و هرگاه وضو بپوشد کند تحمیه الوضوء دو گانه سنت است و هرگاه در سب در آید

در وقت تحیة مسجد سنت است و بعد عصر تا مغرب  
 در ذکر آلهی مشغول ماندن سنت است مسئله جماعت  
 در نفل مکروه است مگر در رمضان سنت است که سبب  
 رکعت بده سلام بگذارد با جماعت در هر رکعت ده بیت  
 خواند تا در تمام رمضان ختم قرآن شود و از کسل قوم ازین  
 کم نکند و اگر قوم راغب باشند در تمام رمضان دوخت  
 یا سه ختم یا چهار ختم کند و بعد هر چهار رکعت بقا  
 آن چهار رکعت جلسه کند و بذكر مشغول باشد  
 و این را تراویح گویند و بعد تراویح و ترجماعت  
 گزارد و سواى رمضان و ترجماعت مکروه است  
**نماز استخاره** اگر کاری در پیش آید سنت است  
 که استخاره کند وضو کند و دو گانه نفل گزارد و بعد  
 حمد خدا و رود بر پیغمبر علیه السلام و این را کجا

در وقت تحیة مسجد سنت است و بعد عصر تا مغرب  
 در ذکر آلهی مشغول ماندن سنت است مسئله جماعت  
 در نفل مکروه است مگر در رمضان سنت است که سبب  
 رکعت بده سلام بگذارد با جماعت در هر رکعت ده بیت  
 خواند تا در تمام رمضان ختم قرآن شود و از کسل قوم ازین  
 کم نکند و اگر قوم راغب باشند در تمام رمضان دوخت  
 یا سه ختم یا چهار ختم کند و بعد هر چهار رکعت بقا  
 آن چهار رکعت جلسه کند و بذكر مشغول باشد  
 و این را تراویح گویند و بعد تراویح و ترجماعت  
 گزارد و سواى رمضان و ترجماعت مکروه است  
**نماز استخاره** اگر کاری در پیش آید سنت است  
 که استخاره کند وضو کند و دو گانه نفل گزارد و بعد  
 حمد خدا و رود بر پیغمبر علیه السلام و این را کجا

نماز استخاره اگر کاری در پیش آید سنت است  
 که استخاره کند وضو کند و دو گانه نفل گزارد و بعد  
 حمد خدا و رود بر پیغمبر علیه السلام و این را کجا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغِيثُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ  
 بِقُدْرِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ قَضِيكَ الْغَطِيْمِ  
 يَا نَكَّ تَقْدِيرُ وَلَا أَقْدِيرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ  
 وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ  
 أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَعَاقِبَةِ أَمْرِي  
 فَتَدَيِّرْهُ وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ وَإِنْ كُنْتَ  
 تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي أَوْ دُنْيَايَ أَوْ عَاقِبَةِ  
 أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ  
 وَاقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ اسْأَلْنِي بِهِ  
**نماز توبهها** اگر معصیتی سرزند باید که زود  
 وضو کند و دو گانه نماز گزارد و استغفار  
 کند و از آن معصیت توبه کند و برگزشته ندانست  
 شد و آینده عزم بکند که باز مرتکب آن نشوم

این دعا را در هر وقت که بخواهید بخوانید و اگر در نماز باشد بهتر است  
 و اگر در وقت دیگر باشد هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد  
 هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد هم خوب است

۴۵

این دعا را در هر وقت که بخواهید بخوانید و اگر در نماز باشد بهتر است  
 و اگر در وقت دیگر باشد هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد  
 هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد هم خوب است  
 و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد  
 و در وقت دیگر باشد هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد  
 هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد هم خوب است

این دعا را در هر وقت که بخواهید بخوانید و اگر در نماز باشد بهتر است  
 و اگر در وقت دیگر باشد هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد  
 هم خوب است و اگر در وقت نماز باشد و در وقت دیگر باشد هم خوب است







**نماز کسوف** چون آفتاب کسوف کند سنت  
 است که امام جمع<sup>له</sup> دو رکعت نماز گزارد و در  
 هر رکعت یک رکوع کسوف مثل دیگر نمازها  
 و شراکت بسیار دراز خواند و آهسته و  
 نزد صاحبین<sup>رحم</sup> هر بقرا<sup>ت</sup> کند و بعد نماز بزم  
 مشغول باشد تا که آفتاب روشن شود و اگر  
 جماعت نباشد تنها خواند دو گانه یا چهار گانه همچنین  
 در خسوف ماه و ظلمت و شدت باد و زلزله مانند آن  
**طلب باران** برای استسقا گاهی رسول<sup>صلی</sup>  
 صلی الله علیه و سلم فقط دعا فرموده و گاهی در خطبه  
 جمعه دعا کرده و عمر رضی الله عنه برای استسقا  
 برآمد و استغفار نمود و بس و لهذا نزد امام عظم<sup>رح</sup>  
 در استسقا نماز سنت مؤکده نیست بلکه گفته که استسقا

در وقت کسوف و خسوف  
 نماز دو رکعتی است  
 هر رکعت یک رکوع  
 کسوف مثل دیگر نمازها  
 و شراکت بسیار دراز  
 خواند و آهسته و  
 نزد صاحبین هر بقرا  
 کند و بعد نماز بزم  
 مشغول باشد تا که  
 آفتاب روشن شود  
 و اگر جماعت نباشد  
 تنها خواند دو گانه  
 یا چهار گانه  
 همچنین در خسوف  
 ماه و ظلمت و شدت  
 باد و زلزله مانند آن  
**طلب باران**  
 برای استسقا گاهی  
 رسول صلی الله علیه  
 و سلم فقط دعا  
 فرموده و گاهی در  
 خطبه جمعه دعا کرده  
 و عمر رضی الله عنه  
 برای استسقا برآمد  
 و استغفار نمود و بس  
 و لهذا نزد امام  
 عظم در استسقا نماز  
 سنت مؤکده نیست  
 بلکه گفته که استسقا

نماز طلب باران  
 در وقت کسوف و خسوف  
 است و در وقت کسوف  
 و خسوف نماز دو رکعتی  
 است هر رکعت یک رکوع  
 کسوف مثل دیگر نمازها  
 و شراکت بسیار دراز  
 خواند و آهسته و  
 نزد صاحبین هر بقرا  
 کند و بعد نماز بزم  
 مشغول باشد تا که  
 آفتاب روشن شود  
 و اگر جماعت نباشد  
 تنها خواند دو گانه  
 یا چهار گانه  
 همچنین در خسوف  
 ماه و ظلمت و شدت  
 باد و زلزله مانند آن  
**طلب باران**  
 برای استسقا گاهی  
 رسول صلی الله علیه  
 و سلم فقط دعا  
 فرموده و گاهی در  
 خطبه جمعه دعا کرده  
 و عمر رضی الله عنه  
 برای استسقا برآمد  
 و استغفار نمود و بس  
 و لهذا نزد امام  
 عظم در استسقا نماز  
 سنت مؤکده نیست  
 بلکه گفته که استسقا



تذکره گانه قضا کرده  
 اول یا قیاس با شکر و محراب بود  
 کرده کزانی الکن و یمن  
 علم شنیدند از دست چهار  
 تا مندا است و گفته اند  
 که حینا طهارت رکعت  
 قضا کرده شود چنانکه  
 نماز است

دو گانه قضا کند و نزد امام ابی یوسف اگر نیست  
 چهار گانه کرده بود و پیش از قعوده اولی فاسد کرد  
 چهار رکعت قضا کند و همین خلاف است در آنکه  
 چهار رکعت نفل گزارد و در هر چهار رکعت  
 قراءت ترک کند یا در یک رکعت از شفعه ثانیه  
 قراءت کند و پس و اگر قراءت کرد و در دو رکعت  
 اولین فقط یا در دو رکعت آخرین فقط یا ترک کرد  
 قراءت در یک رکعت از اولین یا در یک رکعت از  
 آخرین درین چهار صورت باتفاق دو گانه قضا کند  
 و اگر قراءت کرد در یک رکعت از اولین غیر آن یا در یک  
 از اولین یکی از آخرین درین دو صورت نزد محمد  
 دو گانه قضا کند و نزدیکین چهار گانه و از ترک کردن قعود  
 اولی نزد محمد نماز باطل شود و نزدیکین باطل نشود

بجز در یک نماز است  
 کزانی السدایه و الکافی  
 و هو الاصح کذا است  
 الحضرات و النصاب  
 و البیضا و الرانی  
 قضا کنست و اگر در چهار رکعت  
 قضا کند و اگر در دو رکعت  
 قضا کند و اگر در یک رکعت  
 قضا کند و اگر در دو رکعت  
 قضا کند و اگر در یک رکعت  
 قضا کند کزانی العالمیه  
 اتفاق کرده اند که چهار رکعت  
 با هر از شفعه  
 قرون نفل  
 کزانی از هر دو رکعت  
 کزانی از هر دو رکعت  
 کزانی از هر دو رکعت  
 کزانی از هر دو رکعت  
 امام اعظم  
 از هر دو رکعت  
 از هر دو رکعت  
 از هر دو رکعت  
 از هر دو رکعت

بسیار است که از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول

متعلق صفحه  
و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول

و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول

اول احکام ترک قرات در رکعات نوافل چهارگانه غیر موقوف علامت قرات  
و شافع علامت خالی بودن رکعت ازان

ت	اول	دوم	سوم	چهارم	بیان لزوم قضای رکعات
۱	خ	خ	خ	خ	اولین و طریقین هر چهار نزد ابی یوسف ۶
۲	خ	خ	ق	خ	اولین نزد طریقین هر چهار نزد ابی یوسف ۶
۳	خ	خ	خ	ق	اولین نزد طریقین هر چهار نزد ابی یوسف ۶
۴	ق	ق	خ	خ	آخرین بالا جماع
۵	ق	خ	ق	ق	اولین بالا جماع
۶	ق	ق	ق	ق	اولین بالا جماع
۷	ق	خ	ق	ق	اولین بالا جماع
۸	ق	ق	خ	ق	آخرین بالا جماع
۹	ق	ق	ق	خ	آخرین بالا جماع

درین صورتها می گزاید قضای دور رکعت باید کذا فی الدر المختار و علیه الفتوی

۱۰	ق	خ	خ	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد ۷
۱۱	خ	خ	ق	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد ۷
۱۲	ق	خ	ق	خ	هر چهار نزد شیخین اولین امام محمد ۷
۱۳	خ	خ	ق	ق	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد ۷
۱۴	ق	خ	خ	ق	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد ۷
۱۵	خ	ق	ق	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد ۷

درین صورتها شش گانه قضا سه چهار رکعت باید کذا  
در الدر المختار و علیه الفتوی

و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول

و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول  
و از فتاویٰ و شافع اول



در سجده سوره فاتحه و غیره در هر رکعت سه مرتبه بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره حمد بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند

بجده سهولاً لازم آید اگر سهواً ترک کرده مسئله  
 بر نذر کرد که فردا نماز نفل گزارم یا روزه دارم پس حائضه  
 مدقضا لازم آید **مسئله** نفل ششستہ خواندن بی عذر  
 وجود قدرت بر قیام جائزست لیکن ششستہ بی عذر خواندن  
 اب یک درجه دارد و استاد خواندن دو درجه اگر ستاده  
 شروع کرد و ششستہ تمام کرد هم جائزست لیکن با کسبت  
 اگر بعد ماندگی و هم جائزست بسبب ماندگی تکبیر بر  
 دیوار کردن در نفل **مسئله** نفل گزاردن بر آب یا  
 یا بر عصا و برستون  
 شتر یا مانند آن خارج مصر جائزست با شاره رکوع وجود  
 کند بهر سو که رود کند مر کوب **مسئله** اگر شروع کرد بر آب  
 پس بر زمین آمد همان نماز بار رکوع و سجود تمام کند و نزد ابی  
 یوسف رجه نماز از سر گیرد و اگر بر زمین نماز شروع  
 کرد پسترسوار شد نمازش با تفاق باطل شد بنا کند

در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند

در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند و در هر رکعت یک مرتبه سوره قل بخواند



**فصل** سجود تلاوت واجب شود بر کسی که آیت سجد  
 بخواند یا بشنود و اگر چه قصد شنیدن نکرده باشد  
**مسئله** از خواندن امام اگر چه آهسته خواند بر مقتدی  
 سجد واجب شود و از خواندن مقتدی بر کسی واجب  
 نشود مگر بر کسی که خارج نماز باشد و از شنیدن کسی که  
 در رکوع یا سجود یا قومه یا جلسه یا سجده خوانده باشد  
**مسئله** اگر کسی خارج نماز آیه سجده خواند و مصلی  
 بعد نماز سجده کند و اگر در نماز آن سجده کند و انباشد لیکن نماز  
 باطل نشود **مسئله** اگر امام آیه سجده خواند و کسی خارج نماز  
 آن را بشنید پیشتر یا آن امام اقتدا کرد اگر پیشتر

فصل سجود تلاوت واجب شود بر کسی که آیت سجد بخواند یا بشنود و اگر چه قصد شنیدن نکرده باشد  
 مسئله از خواندن امام اگر چه آهسته خواند بر مقتدی سجد واجب شود و از خواندن مقتدی بر کسی واجب نشود مگر بر کسی که خارج نماز باشد و از شنیدن کسی که در رکوع یا سجود یا قومه یا جلسه یا سجده خوانده باشد  
 مسئله اگر کسی خارج نماز آیه سجده خواند و مصلی بعد نماز سجده کند و اگر در نماز آن سجده کند و انباشد لیکن نماز باطل نشود مسئله اگر امام آیه سجده خواند و کسی خارج نماز آن را بشنید پیشتر یا آن امام اقتدا کرد اگر پیشتر

**مسئله** سجود تلاوت واجب است بر هر مسلمانی که در نماز یا در وقت نماز آیت سجد بخواند یا بشنود و اگر چه قصد شنیدن نکرده باشد  
 مسئله از خواندن امام اگر چه آهسته خواند بر مقتدی سجد واجب شود و از خواندن مقتدی بر کسی واجب نشود مگر بر کسی که خارج نماز باشد و از شنیدن کسی که در رکوع یا سجود یا قومه یا جلسه یا سجده خوانده باشد  
 مسئله اگر کسی خارج نماز آیه سجده خواند و مصلی بعد نماز سجده کند و اگر در نماز آن سجده کند و انباشد لیکن نماز باطل نشود مسئله اگر امام آیه سجده خواند و کسی خارج نماز آن را بشنید پیشتر یا آن امام اقتدا کرد اگر پیشتر

فصل سجود تلاوت واجب است بر هر مسلمانی که در نماز یا در وقت نماز آیت سجد بخواند یا بشنود و اگر چه قصد شنیدن نکرده باشد  
 مسئله از خواندن امام اگر چه آهسته خواند بر مقتدی سجد واجب شود و از خواندن مقتدی بر کسی واجب نشود مگر بر کسی که خارج نماز باشد و از شنیدن کسی که در رکوع یا سجود یا قومه یا جلسه یا سجده خوانده باشد  
 مسئله اگر کسی خارج نماز آیه سجده خواند و مصلی بعد نماز سجده کند و اگر در نماز آن سجده کند و انباشد لیکن نماز باطل نشود مسئله اگر امام آیه سجده خواند و کسی خارج نماز آن را بشنید پیشتر یا آن امام اقتدا کرد اگر پیشتر

در نماز اگر کسی سجده نکرده باشد و نماز تمام شده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند و اگر در نماز سجده نکرده باشد و نماز تمام نشده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند و اگر در نماز سجده نکرده باشد و نماز تمام نشده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند

سجده کردن امام اقتدا کرد همراه امام سجده کند و اگر  
 سجده کردن امام در همان رکعت داخل شد  
 سجده نکند و اگر در رکعت دیگر داخل شد  
 سجده کند مانند کسی که اقتدا نکرده  
**مسئله** سجده تلاوت که در نماز واجب شده  
 حد نماز قضا نشود **مسئله** اگر کسی آیه  
 سجده خارج نماز خواند و سجده نکرده پس در  
 از شروع کرد و باز همان آیه خواند یک سجده  
 غایت کند و اگر سجده کرد پس در نماز شروع کرد  
 باز همان آیه خواند باز سجده کند **مسئله**  
 شخصی در مجلسی یک آیه سجده بارها خواند یک سجده  
 غایت کند و اگر آیه دیگر خواند یا مجلسی دیگر شده سجده دیگر کند  
 اگر مجلس تلاوت کند دست و مجلس سامع غیر متحد

در نماز اگر کسی سجده نکرده باشد و نماز تمام شده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند و اگر در نماز سجده نکرده باشد و نماز تمام نشده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند و اگر در نماز سجده نکرده باشد و نماز تمام نشده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند

در نماز اگر کسی سجده نکرده باشد و نماز تمام شده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند و اگر در نماز سجده نکرده باشد و نماز تمام نشده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند و اگر در نماز سجده نکرده باشد و نماز تمام نشده باشد و او را یاد آید که سجده نکرده است باید سجده کند

در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است  
 و در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است  
 و در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است  
 و در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است

کودن در سجده تلاوت  
 میان حضرت موسی  
 و دعای سجدت حضرت موسی  
 علیه السلام در سجده  
 و در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است  
 و در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است  
 و در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است  
 و در سجده تلاوت که گفته است تسبیح است

بر تلاوت کننده یک سجده واجب شود و بر سماع دو  
 سجده و بعکس آن اگر مجلس سماع متحد باشد نه مجلس تلاوت  
 کننده **کلمه کیفیت سجده آنست** که باشد **الطمانه**  
 تکبیر گویند و تسبیحات گویند و تکبیر گویند  
 از سجود سر بردارد و تحریر و تشهد و سلام در سجده  
 تلاوت نیست **کلمه** مکرره است که تمام سوره  
 خواند و آیت سجده نخواند و بعکس مکرره نیست و یک  
 آیه یا آیه سجده ضم کرده خواندن بهتر است و بهتر آنست  
 آیه سجده آهسته خواند تا بر سامعان سجده واجب نشد

**کتاب الجنائز**

موت را همیشه یادداشتن و وصیت نامه با وجوب  
 به الوضیة همراه داشتن مستحب است و در وقت غلظت  
 ظن بربوبت واجب است در حدیث است که هر که هر روز

بجز آنکه در دنیا باشد  
 و در عالم قبر است  
 و در عالم حساب است  
 و در عالم عقاب است  
 و در عالم جبروت است  
 و در عالم ملکوت است  
 و در عالم برزخ است  
 و در عالم عرش است  
 و در عالم قیامت است  
 و در عالم آخرت است  
 و در عالم بیابان است  
 و در عالم بیابان است  
 و در عالم بیابان است  
 و در عالم بیابان است

بیت مرتبه موت را یاد کنند درجه شهادت یابد  
 مکه چون مسلمان مشرف برگ شود تلقین شهادتین  
 کرده شود و سوره یسن بر سرش خوانده شود و چون بمیرد  
 دهن و چشم او پوشیده شود و در دفن او شتابی کرده شود  
 مکه چون غسل داده شود تخمه را چه عود سوز سه بار  
 بر روی بیارد و نجاست حقیقی پاک کرده بی آنکه آب  
 در دهن و بینی او کرده شود و ضوکنانیده بآبی که اندکی  
 در آن برگ کنار یا مانند آن جوش داده باشد غسل  
 داده شود و موی ریش و موی سر او را بگل خیر و مانند  
 آن بشوید اول بر پهلوی چپ غلطانیده پستر بر پهلوی  
 راست غلطانیده بشوید تا که آب روان شود  
 و تکیه داده شکم او را آهسته ببالد اگر چیزی بر آید پاک کند

بیت مرتبه موت را یاد کنند درجه شهادت یابد  
 مکه چون مسلمان مشرف برگ شود تلقین شهادتین  
 کرده شود و سوره یسن بر سرش خوانده شود و چون بمیرد  
 دهن و چشم او پوشیده شود و در دفن او شتابی کرده شود  
 مکه چون غسل داده شود تخمه را چه عود سوز سه بار  
 بر روی بیارد و نجاست حقیقی پاک کرده بی آنکه آب  
 در دهن و بینی او کرده شود و ضوکنانیده بآبی که اندکی  
 در آن برگ کنار یا مانند آن جوش داده باشد غسل  
 داده شود و موی ریش و موی سر او را بگل خیر و مانند  
 آن بشوید اول بر پهلوی چپ غلطانیده پستر بر پهلوی  
 راست غلطانیده بشوید تا که آب روان شود  
 و تکیه داده شکم او را آهسته ببالد اگر چیزی بر آید پاک کند

بیت مرتبه موت را یاد کنند درجه شهادت یابد  
 مکه چون مسلمان مشرف برگ شود تلقین شهادتین  
 کرده شود و سوره یسن بر سرش خوانده شود و چون بمیرد  
 دهن و چشم او پوشیده شود و در دفن او شتابی کرده شود  
 مکه چون غسل داده شود تخمه را چه عود سوز سه بار  
 بر روی بیارد و نجاست حقیقی پاک کرده بی آنکه آب  
 در دهن و بینی او کرده شود و ضوکنانیده بآبی که اندکی  
 در آن برگ کنار یا مانند آن جوش داده باشد غسل  
 داده شود و موی ریش و موی سر او را بگل خیر و مانند  
 آن بشوید اول بر پهلوی چپ غلطانیده پستر بر پهلوی  
 راست غلطانیده بشوید تا که آب روان شود  
 و تکیه داده شکم او را آهسته ببالد اگر چیزی بر آید پاک کند

بیت مرتبه موت را یاد کنند درجه شهادت یابد  
 مکه چون مسلمان مشرف برگ شود تلقین شهادتین  
 کرده شود و سوره یسن بر سرش خوانده شود و چون بمیرد  
 دهن و چشم او پوشیده شود و در دفن او شتابی کرده شود  
 مکه چون غسل داده شود تخمه را چه عود سوز سه بار  
 بر روی بیارد و نجاست حقیقی پاک کرده بی آنکه آب  
 در دهن و بینی او کرده شود و ضوکنانیده بآبی که اندکی  
 در آن برگ کنار یا مانند آن جوش داده باشد غسل  
 داده شود و موی ریش و موی سر او را بگل خیر و مانند  
 آن بشوید اول بر پهلوی چپ غلطانیده پستر بر پهلوی  
 راست غلطانیده بشوید تا که آب روان شود  
 و تکیه داده شکم او را آهسته ببالد اگر چیزی بر آید پاک کند

سزاوار است که در این کتاب شرحی بر این حدیث مذکور در کتاب شریف شرح الطحاوی از آنجا که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب را بخواند...

کف بر دست کف از آنجا که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب را بخواند... کف بر دست کف از آنجا که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب را بخواند...

کف بر دست کف از آنجا که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب را بخواند... کف بر دست کف از آنجا که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب را بخواند...

و اعاده غسل ضرورت است پست از پارچه خشک کرده خوشبو  
بر سر و ریش و کافور بر اعضای سجده او باله و کفن  
پوشاندم در آسته پارچه مسنون است بقول ابی حنیفه  
یکی کفنی تا نصف ساق و دو چادر از سر تا قدم و دو  
حدیث صحیح آمده که نبی صلی الله علیه و سلم را در سه چادر  
کفن داده شد قمیص در آن نبود و دستار بستن بدعت است  
و اگر سه پارچه میسر نشود دو پارچه کفن کفایت است  
حمزه رضی الله عنه را در یک چادر دفن کرده شد که اگر  
می پوشید پا برهنه می شد و اگر پایی پوشید از جانب سر کوتاه  
میگرد آخر حکم آن سرور علیه السلام بجانب سر کشیدند و بر  
گیاه انداختند وزن را دو پارچه زیاده داده شود که  
دامنی که موی سر بدان چپیده بر سینه بندد و یک  
سینه بند از بغل تا زانو و اگر میسر نشود سه پارچه کفن

کف بر دست کف از آنجا که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب را بخواند... کف بر دست کف از آنجا که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب را بخواند...

عند الضرورة هر چه بم رسد  
 مرده مسلمان را غسل و کفن و دادن  
 و نماز جنازه خواندن  
 و دفن کردن فرض کفایت است  
 و بدون غسل و کفن  
 نماز جنازه صحیح نیست  
 مگر برای امامت  
 نماز جنازه پادشاه اولی است  
 پسر قاضی پسر امام محله پسر  
 ولی میت اقرب پس اقرب لیکن پدر میت برای امامت  
 از پسرش اولی است  
 مگر نماز جنازه چهار  
 تکبیر است بعد تکبیر اولی سبحانک اللهم تا آخر خوانند  
 نزد امام عظمی سوره فاتحه خواندن در نماز جنازه مشروع  
 نیست و اکثر علماء بر آنند که فاتحه هم بخوانند و بعد تکبیر دوم  
 درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم خوانند و بعد سوم برای  
 میت و جمع مسلمانان دعا خوانند اللهم اغفر لحياتنا  
 و میتنا و ارحمنا  
 و در وقت نماز جنازه  
 بگویند اللهم اغفر  
 لنا و ارحمنا و  
 اغفر للمؤمنين  
 و المؤمنات  
 و المسلمین و المسلمات  
 و ارحمهم اجمعین  
 و این دعا در وقت  
 نماز جنازه  
 خوانده شود

کفایت است و عند الضرورة هر چه بم رسد **مسئله**  
 مرده مسلمان را غسل و کفن و دادن و نماز جنازه خواندن  
 و دفن کردن فرض کفایت است و بدون غسل و کفن  
 نماز جنازه صحیح نیست **مسئله** برای امامت  
 نماز جنازه پادشاه اولی است پسر قاضی پسر امام محله پسر  
 ولی میت اقرب پس اقرب لیکن پدر میت برای امامت  
 از پسرش اولی است **مسئله** نماز جنازه چهار  
 تکبیر است بعد تکبیر اولی سبحانک اللهم تا آخر خوانند  
 نزد امام عظمی سوره فاتحه خواندن در نماز جنازه مشروع  
 نیست و اکثر علماء بر آنند که فاتحه هم بخوانند و بعد تکبیر دوم  
 درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم خوانند و بعد سوم برای  
 میت و جمع مسلمانان دعا خوانند اللهم اغفر لحياتنا  
 و میتنا و ارحمنا و اغفر للمؤمنين و المؤمنات  
 و المسلمین و المسلمات و ارحمهم اجمعین و این دعا در وقت  
 نماز جنازه خوانده شود

مسئله  
 کفایت است و عند الضرورة هر چه بم رسد  
 مرده مسلمان را غسل و کفن و دادن و نماز جنازه خواندن  
 و دفن کردن فرض کفایت است و بدون غسل و کفن  
 نماز جنازه صحیح نیست  
 مگر برای امامت  
 نماز جنازه پادشاه اولی است  
 پسر قاضی پسر امام محله پسر  
 ولی میت اقرب پس اقرب لیکن پدر میت برای امامت  
 از پسرش اولی است  
 مگر نماز جنازه چهار  
 تکبیر است بعد تکبیر اولی سبحانک اللهم تا آخر خوانند  
 نزد امام عظمی سوره فاتحه خواندن در نماز جنازه مشروع  
 نیست و اکثر علماء بر آنند که فاتحه هم بخوانند و بعد تکبیر دوم  
 درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم خوانند و بعد سوم برای  
 میت و جمع مسلمانان دعا خوانند اللهم اغفر لحياتنا  
 و میتنا و ارحمنا و اغفر للمؤمنين و المؤمنات  
 و المسلمین و المسلمات و ارحمهم اجمعین و این دعا در وقت  
 نماز جنازه خوانده شود

این دعا در وقت  
 نماز جنازه  
 خوانده شود  
 اللهم اغفر  
 لنا و ارحمنا  
 و اغفر للمؤمنين  
 و المؤمنات  
 و المسلمین و المسلمات  
 و ارحمهم اجمعین  
 و این دعا در وقت  
 نماز جنازه  
 خوانده شود  
 اللهم اغفر  
 لنا و ارحمنا  
 و اغفر للمؤمنين  
 و المؤمنات  
 و المسلمین و المسلمات  
 و ارحمهم اجمعین



عنه هر که بردارد جنازه را چهل قدم معاف کرده شود چهل گناه کبیره ادا  
مستحق است که در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است

مسلمان شد یا خود عاقل بود و مسلمان شد درین هر سه  
صورت اگر آن طغسل بمیرد نماز بروی کرده شود  
**مسئله سنت آنست که جنازه را چهار کس بردارند**  
و جلد روان شوند نه پویان و همراهیانش پس جنازه  
روان شوند و تا که جنازه بر زمین نهاده نشود نه نشینند  
**مسئله** کج در قبر کرده شود و میت را از جانب قلبه  
اخل قبر کرده شود و وقت نهادن **بِسْمِ اللّٰهِ قَاعَلِي**  
**بِسْمِ اللّٰهِ سَعَالِي** الله گفته شود و روی بسوی قبله کرده شود  
و بزرگ پوشیده شود و خشک خام یانی نهاده خاک  
نیاشته شود و قبر مثل کوهان شتر کرده شود و خشک  
پخته و چونه و چوب در آن کردن مکروه است **مسئله**  
انچه بر قبور اولیا عمارت های منبع بنامی کنند و چراغان شن  
می کنند و ازین قبیل هر چه میکنند حرام است یا مکروه  
از غلات و پرده و سات با ل ۱۲

پیش از آنکه در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است  
کسانی که جنازه را در آن سینه بپزند و کوه را در شمار و جامع الرزق است

از غلات و پرده و سات با ل ۱۲  
از غلات و پرده و سات با ل ۱۲  
از غلات و پرده و سات با ل ۱۲  
از غلات و پرده و سات با ل ۱۲





در وی فرض نشده آن کس شهید است و را غسل نباید داد  
 در پارچه بدنش دهن باید کرد لیکن بروی نماز باید خواند  
 اگر این شرط نیافته شد و ظلم گشته شد اگر چه  
 باب شهادت باید لیکن غسل و کفن داده شود و  
 بر در حد یا قصاص گشته شد شهید نیست غسل  
 داده شود و بروی نماز خوانده شود و اگر قاطع طریق  
 بخی گشته شد غسل داده شود و نماز بروی بخوانده شود  
 غسل در ماتم اگر زنی را شوهر فوت شود بروی  
 هر کس در چهار ماه و ده روز ایام عدت واجب  
 است زینت نکند و پوشیدن پارچه معصوم  
 عطرانی و استعمال خوشبو و روغن و سرمه و حنا  
 نکند مگر بجز رو از خانه شوهر بر نیاید مگر روزانه  
 می ضرورت و شبانه همانجا باشد مگر در صورتیکه

در وی فرض نشده آن کس شهید است و را غسل نباید داد  
 در پارچه بدنش دهن باید کرد لیکن بروی نماز باید خواند  
 اگر این شرط نیافته شد و ظلم گشته شد اگر چه  
 باب شهادت باید لیکن غسل و کفن داده شود و  
 بر در حد یا قصاص گشته شد شهید نیست غسل  
 داده شود و بروی نماز خوانده شود و اگر قاطع طریق  
 بخی گشته شد غسل داده شود و نماز بروی بخوانده شود  
 غسل در ماتم اگر زنی را شوهر فوت شود بروی  
 هر کس در چهار ماه و ده روز ایام عدت واجب  
 است زینت نکند و پوشیدن پارچه معصوم  
 عطرانی و استعمال خوشبو و روغن و سرمه و حنا  
 نکند مگر بجز رو از خانه شوهر بر نیاید مگر روزانه  
 می ضرورت و شبانه همانجا باشد مگر در صورتیکه

در وی فرض نشده آن کس شهید است و را غسل نباید داد  
 در پارچه بدنش دهن باید کرد لیکن بروی نماز باید خواند  
 اگر این شرط نیافته شد و ظلم گشته شد اگر چه  
 باب شهادت باید لیکن غسل و کفن داده شود و  
 بر در حد یا قصاص گشته شد شهید نیست غسل  
 داده شود و بروی نماز خوانده شود و اگر قاطع طریق  
 بخی گشته شد غسل داده شود و نماز بروی بخوانده شود  
 غسل در ماتم اگر زنی را شوهر فوت شود بروی  
 هر کس در چهار ماه و ده روز ایام عدت واجب  
 است زینت نکند و پوشیدن پارچه معصوم  
 عطرانی و استعمال خوشبو و روغن و سرمه و حنا  
 نکند مگر بجز رو از خانه شوهر بر نیاید مگر روزانه  
 می ضرورت و شبانه همانجا باشد مگر در صورتیکه

در وی فرض نشده آن کس شهید است و را غسل نباید داد  
 در پارچه بدنش دهن باید کرد لیکن بروی نماز باید خواند  
 اگر این شرط نیافته شد و ظلم گشته شد اگر چه  
 باب شهادت باید لیکن غسل و کفن داده شود و  
 بر در حد یا قصاص گشته شد شهید نیست غسل  
 داده شود و بروی نماز خوانده شود و اگر قاطع طریق  
 بخی گشته شد غسل داده شود و نماز بروی بخوانده شود  
 غسل در ماتم اگر زنی را شوهر فوت شود بروی  
 هر کس در چهار ماه و ده روز ایام عدت واجب  
 است زینت نکند و پوشیدن پارچه معصوم  
 عطرانی و استعمال خوشبو و روغن و سرمه و حنا  
 نکند مگر بجز رو از خانه شوهر بر نیاید مگر روزانه  
 می ضرورت و شبانه همانجا باشد مگر در صورتیکه



منع نکرده درین صورتها میت عذاب کرده شود نبوده  
 اهل اول والا عذاب نکرده شود مسئله سنت آنست  
 در مصیبت **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گوید و صبر کند  
**سکله** طعام فرستادن برای اهل میت روز مصیبت  
**سنت** **فصل** زیارت قبور مردان را جائزست نه  
 زنان را و سنت آنست که در مقابر بر رفته گوید **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ**  
**أَهْلَ الْقُبُورِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُعَامِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا**  
**تَلَفٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ وَإِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ**  
**أَحْسَنَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَخِرِينَ**  
**سَأَلَ اللَّهُ لَنَا وَلكم العافية يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ وَيَرْحَمُنَا**  
**لِلّٰهِ وَإِنَّا كُمْ** از امیر المومنین علی رضی الله عنه در میت  
 زنجبیر علیه الصلوة والسلام که هر که بر مقابر گذرد و  
**يَهْوَى اللَّهُ أَحَدًا يَزُوهُ** بار خوانده بر دوگان نباشد

در اول عذاب نکرده درین صورتها میت عذاب کرده شود نبوده  
 اهل اول والا عذاب نکرده شود مسئله سنت آنست در مصیبت  
**إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گوید و صبر کند در مصیبت  
**سکله** طعام فرستادن برای اهل میت روز مصیبت سنت  
**فصل** زیارت قبور مردان را جائزست نه زنان را و سنت آنست  
 که در مقابر بر رفته گوید **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ** اهل القبور  
 من المسلمین و المؤمنین انتم لنا تلف و نحن لكم تبع  
 و ان شاء الله بكم احسن یرحم الله المستقدمین منا  
 و المستخیرین سأل الله لنا و لكم العافية یغفر الله لنا  
 و لكم و یرحمنا للهِ و انما کوم از امیر المومنین علی رضی  
 الله عنه در میت زنجبیر علیه الصلوة والسلام که هر که بر  
 مقابر گذرد و **يَهْوَى اللَّهُ أَحَدًا يَزُوهُ** بار خوانده بر دوگان  
 نباشد

در اول عذاب نکرده درین صورتها میت عذاب کرده شود نبوده  
 اهل اول والا عذاب نکرده شود مسئله سنت آنست در مصیبت  
**إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گوید و صبر کند در مصیبت  
**سکله** طعام فرستادن برای اهل میت روز مصیبت سنت  
**فصل** زیارت قبور مردان را جائزست نه زنان را و سنت آنست  
 که در مقابر بر رفته گوید **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ** اهل القبور  
 من المسلمین و المؤمنین انتم لنا تلف و نحن لكم تبع  
 و ان شاء الله بكم احسن یرحم الله المستقدمین منا  
 و المستخیرین سأل الله لنا و لكم العافية یغفر الله لنا  
 و لكم و یرحمنا للهِ و انما کوم از امیر المومنین علی رضی  
 الله عنه در میت زنجبیر علیه الصلوة والسلام که هر که بر  
 مقابر گذرد و **يَهْوَى اللَّهُ أَحَدًا يَزُوهُ** بار خوانده بر دوگان  
 نباشد

کتاب التوحید فی شرح تفسیر القرآن

موافق شمار مردگان اور اہم ثواب دادہ شود و  
ابی ہریرہ مرویست مرفوعاً کہ ہر کہ فاتحہ و اخلاص  
و سورہ تکوین خواندہ برای مردگان ثواب آن گوی  
مردگان برای او شفیع باشند و از انس است مرفوعاً  
کہ ہر کہ سورہ لیس در مقابر بخواند آنها را تخفیف کن  
حق تعالی و این را ثواب بعد و آنها باشد مسئلہ  
اکثر محققین بر آنند کہ اگر کسی مردہ را ثواب نماز یا  
یا صدقہ یا دیگر عبادت مالی یا بدنی بخشد  
مسئلہ سجدہ کردن بسوی قبور انبیاء و اولیاء  
طلوات کرد قبور کردن و دعا از آنها خواستن و نذر بران  
آنها قبول کردن حرامست بلکہ چیز بازان بفرمیرسان  
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر آنها لعنت گفتہ و از  
منع فرمودہ و گفتہ کہ قبر مرا بیت نہ کن

اصول و فروع و مسائل و احکام و عقوبات و جزایات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب صلوٰۃ و نماز و غیره  
 بیان مسأله از کتاب حج و عمره و غیره  
 بیان مسأله از کتاب زکوة و صدقات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نیکوکاری و خیرات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب طهارت و وضو و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نماز و رکعت و غیره  
 بیان مسأله از کتاب روزه و نهار و غیره  
 بیان مسأله از کتاب زکوة و صدقات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نیکوکاری و خیرات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب طهارت و وضو و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نماز و رکعت و غیره  
 بیان مسأله از کتاب روزه و نهار و غیره

## کتاب الزکوة

رکن دوم از ارکان اسلام زکوة است چون بعضی  
 قبائل عرب بعد وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 خواستند که زکوة ندهند ابو بکر صدیق قصد جهاد  
 با آنها فرمود و بر آن اجماع منعقد شد منکر و جوب  
 زکوة کافرست و تارک آن فاسق <sup>اسی صحابه اتفاق کردند</sup> مسئله زکوة  
 واجب است بر حر مسلم عاقل بالغ که مالک نصاب  
 باشد و فارغ باشد آن نصاب از حوائج صلیه و دین و  
 نامی باشد و بروی سال تمام گذشته باشد مسئله اگر بعد  
 ملک نصاب پیش از تمام سال زکوة یک سال یا  
 زکوة چند سال پیشگی ادا کرد ادا شود مسئله اگر مالک  
 یک نصاب زکوة چند نصاب داد و بعد ادای زکوة  
 مذکور مالک چند نصاب شد تا هم ادا جائز باشد

در این کتاب از مسائل و احکام و عقوبات و جزایات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب صلوٰۃ و نماز و غیره  
 بیان مسأله از کتاب حج و عمره و غیره  
 بیان مسأله از کتاب زکوة و صدقات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نیکوکاری و خیرات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب طهارت و وضو و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نماز و رکعت و غیره  
 بیان مسأله از کتاب روزه و نهار و غیره  
 بیان مسأله از کتاب زکوة و صدقات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نیکوکاری و خیرات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب طهارت و وضو و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نماز و رکعت و غیره  
 بیان مسأله از کتاب روزه و نهار و غیره

در این کتاب از مسائل و احکام و عقوبات و جزایات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب صلوٰۃ و نماز و غیره  
 بیان مسأله از کتاب حج و عمره و غیره  
 بیان مسأله از کتاب زکوة و صدقات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نیکوکاری و خیرات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب طهارت و وضو و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نماز و رکعت و غیره  
 بیان مسأله از کتاب روزه و نهار و غیره  
 بیان مسأله از کتاب زکوة و صدقات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نیکوکاری و خیرات و غیره  
 بیان مسأله از کتاب طهارت و وضو و غیره  
 بیان مسأله از کتاب نماز و رکعت و غیره  
 بیان مسأله از کتاب روزه و نهار و غیره

کسی غصب کرده باشد زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است

کسی غصب کرده باشد زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است  
غصب کرده است زکوة از کسی که غصب کرده است

مسئله زکوة در مال صبی و مجنون واجب نشود نزد ابی حنیفه  
و نزد ائمه ثلاثه واجب شود و والی از طرف او ادا کند  
مسئله در مال شمار یعنی مالیکه کم شده باشد یاد و در  
افتاده باشد یا کسی غصب کرده باشد و بران شود  
نباشد یاد و صحرا مدفون بود و مکانش فراموش شده باشد  
یا دین باشد بر کسی و مدیون مُسکِر باشد و شود بران  
نباشند یا پادشاه یا مانند آن یعنی کسیکه فریاد او نزد  
دیگری ممکن نباشد بمصادره گرفته باشند درین چنین  
مال زکوة واجب نیست و اگر این مال باز بدست آید  
بابت ایام گذشته زکوة واجب نشود و اگر دین باشد  
بر مستر اگر چه مفلس باشد یا بران دین شود باشد  
یا در علم قاضی باشد یا در خانه مدفون باشد و مکان  
آن فراموش شده باشد درین چنین مال زکوة

مسئله زکوة در مال صبی و مجنون واجب نشود نزد ابی حنیفه  
و نزد ائمه ثلاثه واجب شود و والی از طرف او ادا کند  
مسئله در مال شمار یعنی مالیکه کم شده باشد یاد و در  
افتاده باشد یا کسی غصب کرده باشد و بران شود  
نباشد یاد و صحرا مدفون بود و مکانش فراموش شده باشد  
یا دین باشد بر کسی و مدیون مُسکِر باشد و شود بران  
نباشند یا پادشاه یا مانند آن یعنی کسیکه فریاد او نزد  
دیگری ممکن نباشد بمصادره گرفته باشند درین چنین  
مال زکوة واجب نیست و اگر این مال باز بدست آید  
بابت ایام گذشته زکوة واجب نشود و اگر دین باشد  
بر مستر اگر چه مفلس باشد یا بران دین شود باشد  
یا در علم قاضی باشد یا در خانه مدفون باشد و مکان  
آن فراموش شده باشد درین چنین مال زکوة





و اگر بعض مال را صدقه کرده و نزد ابلی بویست رهن تیج  
 ساقط نشود و نزد محمد هر قدر که صدقه کرده و زکوة  
 آن ساقط شد **مسئله** اگر اول سال و آخر  
 سال نصاب کامل بود و در میان سال ناقص شود  
 زکوة تمام سال واجب شود و نقصان میان مقبریت  
**مسئله** مال نامی که در آن زکوة واجب شود  
 سه قسم است یکی نقد یعنی زر و سیم خواه مسکوک  
 بود یا تهر یا زبور یا ظروف طلا و نقره و نصاب زر  
 بیست مثقال است که هفت و نیم توله باشد و نصاب  
 سیم دو صد درم است که پنجاه و شش روپیه مسکه و هلی  
 وزن آن میشود و مقدار زکوة واجب از هر دو جنس  
 چهل حصه است و اگر کم از نصاب زر باشد همچنین سیم  
 نزد امام اعظم هر دو را با اعتبار قیمت یک جنس کرده

و اگر بعضی از مال را صدقه کرده و نزد ابلی بویست رهن تیج  
 ساقط نشود و نزد محمد هر قدر که صدقه کرده و زکوة  
 آن ساقط شد **مسئله** اگر اول سال و آخر  
 سال نصاب کامل بود و در میان سال ناقص شود  
 زکوة تمام سال واجب شود و نقصان میان مقبریت  
**مسئله** مال نامی که در آن زکوة واجب شود  
 سه قسم است یکی نقد یعنی زر و سیم خواه مسکوک  
 بود یا تهر یا زبور یا ظروف طلا و نقره و نصاب زر  
 بیست مثقال است که هفت و نیم توله باشد و نصاب  
 سیم دو صد درم است که پنجاه و شش روپیه مسکه و هلی  
 وزن آن میشود و مقدار زکوة واجب از هر دو جنس  
 چهل حصه است و اگر کم از نصاب زر باشد همچنین سیم  
 نزد امام اعظم هر دو را با اعتبار قیمت یک جنس کرده

انصاب اعتبار کرده شود و منفعت فقیر مرعی داشته شود  
 نزد صاحبین رح باعتبار اجزا انصاب کامل کرده میشود  
 پس اگر صد درم سیم و ده مثقال زر باشد با تفنق  
 زکوة واجب شود و اگر صد درم سیم و پنج مثقال  
 زر باشد و قیمت پنج مثقال زر برابر صد درم است  
 زکوة نزد امام اعظم رح واجب شود نه نزد صاحبین رح  
**مسئله** اگر زریا نقره مغشوش باشد حکم زر و نقره  
 خالص دارد اگر غش در آن مغلوب باشد و اگر  
 غش غالب باشد حکم عرض و رض دارد **مقدم دوم** از  
 مال نامی مال تجارت است **مسئله** هر مال که به نیت  
 تجارت خریده شود در آن زکوة واجب میشود و اگر کسی  
 او را بخشیده باشد یا وصیت کرده باشد یا زن را  
 در مهر مالی بدست آمده باشد یا مرد را در خلع یا صلح

اگر زریا نقره مغشوش باشد حکم زر و نقره خالص دارد اگر غش در آن مغلوب باشد و اگر غش غالب باشد حکم عرض و رض دارد

مال تجارت است پس در مال  
 زکوة واجب است  
 اگر زریا نقره مغشوش باشد حکم زر و نقره خالص دارد اگر غش در آن مغلوب باشد و اگر غش غالب باشد حکم عرض و رض دارد

۱۰۵

اگر زریا نقره مغشوش باشد حکم زر و نقره خالص دارد اگر غش در آن مغلوب باشد و اگر غش غالب باشد حکم عرض و رض دارد

از قصاص مال بدست آمده باشد وقت مالک شدن نیت تجارت کردن نزد ابی یوسف در آن زکوة واجب شود نه نزد محمد <sup>ص</sup> مسئله اگر در میراث مالی بهت باشد اگر چه وقت مردن مورث نیت تجارت کرد مال تجارت نشود و زکوة در آن با اتفاق واجب نشود مسئله اگر غلامی را برای تجارت خرید کرد پسترنیت استخدام کرد مال تجارت نامند و اگر برای استخدام خرید کرد پسترنیت تجارت کرد مال تجارت نشود و تا که آن را فروشد مسئله مال تجارت را بزرگ یا هم در آنچه نفع فقرا باشد قیمت کرده شود پس اگر بقدر نصاب یکی از هر دو جنس رسد چهل حصه آن در زکوة ادانند هتم سوم از مال نامی سوائه اند یعنی شته ان یا گاو ان یا بزها مخلوط از ماده که اکثر سال بر چریدن

در آن زکوة واجب است و در آن وقت مالک شدن نیت تجارت کردن نزد ابی یوسف در آن زکوة واجب نشود نه نزد محمد <sup>ص</sup> مسئله اگر در میراث مالی بهت باشد اگر چه وقت مردن مورث نیت تجارت کرد مال تجارت نشود و زکوة در آن با اتفاق واجب نشود مسئله اگر غلامی را برای تجارت خرید کرد پسترنیت استخدام کرد مال تجارت نامند و اگر برای استخدام خرید کرد پسترنیت تجارت کرد مال تجارت نشود و تا که آن را فروشد مسئله مال تجارت را بزرگ یا هم در آنچه نفع فقرا باشد قیمت کرده شود پس اگر بقدر نصاب یکی از هر دو جنس رسد چهل حصه آن در زکوة ادانند هتم سوم از مال نامی سوائه اند یعنی شته ان یا گاو ان یا بزها مخلوط از ماده که اکثر سال بر چریدن

در آن زکوة واجب است و در آن وقت مالک شدن نیت تجارت کردن نزد ابی یوسف در آن زکوة واجب نشود نه نزد محمد <sup>ص</sup> مسئله اگر در میراث مالی بهت باشد اگر چه وقت مردن مورث نیت تجارت کرد مال تجارت نشود و زکوة در آن با اتفاق واجب نشود مسئله اگر غلامی را برای تجارت خرید کرد پسترنیت استخدام کرد مال تجارت نامند و اگر برای استخدام خرید کرد پسترنیت تجارت کرد مال تجارت نشود و تا که آن را فروشد مسئله مال تجارت را بزرگ یا هم در آنچه نفع فقرا باشد قیمت کرده شود پس اگر بقدر نصاب یکی از هر دو جنس رسد چهل حصه آن در زکوة ادانند هتم سوم از مال نامی سوائه اند یعنی شته ان یا گاو ان یا بزها مخلوط از ماده که اکثر سال بر چریدن



دران علامت اسلام است مثل سکه اهل اسلام آن  
 حکم لقطه است مالکش را تلاش کرده باید سانیه و گوارا  
 علامت کفر باشد خمس گرفته شود و باقی یا بنده رس  
**مسئله** مصرف زکوة فقیر است که مالک کم از نصف  
 باشد و مسکینی که مالک هیچ نباشد و مکاتب است بر  
 ادای مال کتابت و دیون است که مالک نصاب  
 است لیکن نصاب او فاضل از دین نیست  
 و غازی که اسباب غروه ندارد از اسپ و ابق و کسی  
 مال دارد در وطن و او در سفر است بعید از وطن مال  
 همراه ندارد ازین اصناف یک صنف را بدید با هم  
 شان را لیکن زکوة دهند مال زکوة با اصول و فروع  
 زوج خود یا زوجه خود و بنده خود و مکاتب خود و مدبر  
 ولد خود دهد و غلامی را که بعضی او آزاد باشد همند

این کتاب از اسلام است  
 مالکش را تلاش کرده  
 باید سانیه و گوارا  
 علامت کفر باشد  
 خمس گرفته شود  
 و باقی یا بنده رس  
 مسئله مصرف زکوة  
 فقیر است که مالک  
 کم از نصف باشد  
 و مسکینی که مالک  
 هیچ نباشد و مکاتب  
 است بر ادای مال  
 کتابت و دیون است  
 که مالک نصاب است  
 لیکن نصاب او فاضل  
 از دین نیست و غازی  
 که اسباب غروه  
 ندارد از اسپ و ابق  
 و کسی مال دارد  
 در وطن و او در سفر  
 است بعید از وطن  
 مال همراه ندارد  
 ازین اصناف یک صنف  
 را بدید با هم شان  
 را لیکن زکوة دهند  
 مال زکوة با اصول  
 و فروع زوج خود  
 یا زوجه خود و بنده  
 خود و مکاتب خود  
 و مدبر ولد خود  
 دهد و غلامی را که  
 بعضی او آزاد  
 باشد همند

در اسلام است  
 مالکش را تلاش کرده  
 باید سانیه و گوارا  
 علامت کفر باشد  
 خمس گرفته شود  
 و باقی یا بنده رس  
 مسئله مصرف زکوة  
 فقیر است که مالک  
 کم از نصف باشد  
 و مسکینی که مالک  
 هیچ نباشد و مکاتب  
 است بر ادای مال  
 کتابت و دیون است  
 که مالک نصاب است  
 لیکن نصاب او فاضل  
 از دین نیست و غازی  
 که اسباب غروه  
 ندارد از اسپ و ابق  
 و کسی مال دارد  
 در وطن و او در سفر  
 است بعید از وطن  
 مال همراه ندارد  
 ازین اصناف یک صنف  
 را بدید با هم شان  
 را لیکن زکوة دهند  
 مال زکوة با اصول  
 و فروع زوج خود  
 یا زوجه خود و بنده  
 خود و مکاتب خود  
 و مدبر ولد خود  
 دهد و غلامی را که  
 بعضی او آزاد  
 باشد همند

در اسلام است  
 مالکش را تلاش کرده  
 باید سانیه و گوارا  
 علامت کفر باشد  
 خمس گرفته شود  
 و باقی یا بنده رس  
 مسئله مصرف زکوة  
 فقیر است که مالک  
 کم از نصف باشد  
 و مسکینی که مالک  
 هیچ نباشد و مکاتب  
 است بر ادای مال  
 کتابت و دیون است  
 که مالک نصاب است  
 لیکن نصاب او فاضل  
 از دین نیست و غازی  
 که اسباب غروه  
 ندارد از اسپ و ابق  
 و کسی مال دارد  
 در وطن و او در سفر  
 است بعید از وطن  
 مال همراه ندارد  
 ازین اصناف یک صنف  
 را بدید با هم شان  
 را لیکن زکوة دهند  
 مال زکوة با اصول  
 و فروع زوج خود  
 یا زوجه خود و بنده  
 خود و مکاتب خود  
 و مدبر ولد خود  
 دهد و غلامی را که  
 بعضی او آزاد  
 باشد همند

کافرانند و بنی هاشم و موالی آنها را ندهد مگر صدقه نفل  
 در بنای مسجد و کفن میت و ادای قرض میت خرج  
 کند و بنده غنی و پسر صغیر غنی را ندهد **مسئله** اگر  
 صرف زکوة کمان کرده داد و پسر ظاهراً بود که غنی بود  
 یا با شمی یا کافر یا پسر زکوة دهنده نزد امام عظیم  
 عاده آن لازم نیست و نزد ابی یوسف عاده  
 لازم است و اگر ظاهر شد که بنده یا مکاتب او بود  
 عاده لازم است **مسئله** مستحب آنست که یک  
 فقیر آن قدر دهد که در آن روز محتاج سوال نباشد  
 مسئله مقدار نصاب یا اکثر یک فقیر غیر یون و ادون  
 یا از شهری بشهری دیگر مال زکوة فرستادن مکروه است  
 مگر وقتی که قریب و یا محتاج تر در شهری دیگر باشند مسئله  
 هرگز اوقات یک روز میسر باشد او را سوال نباید کرد

کافرانند و بنی هاشم و موالی آنها را ندهد مگر صدقه نفل  
 در بنای مسجد و کفن میت و ادای قرض میت خرج  
 کند و بنده غنی و پسر صغیر غنی را ندهد **مسئله** اگر  
 صرف زکوة کمان کرده داد و پسر ظاهراً بود که غنی بود  
 یا با شمی یا کافر یا پسر زکوة دهنده نزد امام عظیم  
 عاده آن لازم نیست و نزد ابی یوسف عاده  
 لازم است و اگر ظاهر شد که بنده یا مکاتب او بود  
 عاده لازم است **مسئله** مستحب آنست که یک  
 فقیر آن قدر دهد که در آن روز محتاج سوال نباشد  
 مسئله مقدار نصاب یا اکثر یک فقیر غیر یون و ادون  
 یا از شهری بشهری دیگر مال زکوة فرستادن مکروه است  
 مگر وقتی که قریب و یا محتاج تر در شهری دیگر باشند مسئله  
 هرگز اوقات یک روز میسر باشد او را سوال نباید کرد

کافرانند و بنی هاشم و موالی آنها را ندهد مگر صدقه نفل  
 در بنای مسجد و کفن میت و ادای قرض میت خرج  
 کند و بنده غنی و پسر صغیر غنی را ندهد **مسئله** اگر  
 صرف زکوة کمان کرده داد و پسر ظاهراً بود که غنی بود  
 یا با شمی یا کافر یا پسر زکوة دهنده نزد امام عظیم  
 عاده آن لازم نیست و نزد ابی یوسف عاده  
 لازم است و اگر ظاهر شد که بنده یا مکاتب او بود  
 عاده لازم است **مسئله** مستحب آنست که یک  
 فقیر آن قدر دهد که در آن روز محتاج سوال نباشد  
 مسئله مقدار نصاب یا اکثر یک فقیر غیر یون و ادون  
 یا از شهری بشهری دیگر مال زکوة فرستادن مکروه است  
 مگر وقتی که قریب و یا محتاج تر در شهری دیگر باشند مسئله  
 هرگز اوقات یک روز میسر باشد او را سوال نباید کرد

کسی که مال او در دنیا است  
 و فرزندان صغیر او را  
 و فرزندانی که از او بیرون  
 و غیره بگوید که از او بیرون  
 و فرزندانی که از او بیرون  
 و غیره بگوید که از او بیرون  
 و فرزندانی که از او بیرون  
 و غیره بگوید که از او بیرون  
 و فرزندانی که از او بیرون  
 و غیره بگوید که از او بیرون

عقل و بلوغ و برائت از  
 عاقل و بالغ و برآوردن  
 عقل و بلوغ و برآوردن  
 عاقل و بالغ و برآوردن  
 عقل و بلوغ و برآوردن  
 عاقل و بالغ و برآوردن  
 عقل و بلوغ و برآوردن  
 عاقل و بالغ و برآوردن  
 عقل و بلوغ و برآوردن

**فصل** صدقه فطر واجب است بر هر مسلم که مالک نصاب باشد و آن نصاب فاضل باشد و دیون و حواجج اصلیه و نامی بودن نصاب شرط نیست و بر مالک اینچنین نصاب گرفتن صدقه حرام است صدقه فطر از نفس خود دهد و فرزند از صغیر خود اگر مالک نصاب نباشند و اگر باشند مال آنها داده شود و از بندگان خدمتی خود بدهند از بندگان تجارتی اگر چه بنده مدبر یا ام و ولد باشند از زوجه خود و فرزندان بالغ خود و مکاتب خود و نه از بنده گریخته مگر بعد از آمدن و اگر یک بنده یا چند بنده در چند کس مشترک باشند نزد امام اعظم صدقه فطر آن بنده بر کسی واجب نشود مسلماً صدقه فطر واجب می شود

فطره بندگان و عاقلان  
 فطره فاضل و عاقلان  
 فطره بندگان و عاقلان  
 فطره فاضل و عاقلان  
 فطره بندگان و عاقلان  
 فطره فاضل و عاقلان  
 فطره بندگان و عاقلان  
 فطره فاضل و عاقلان  
 فطره بندگان و عاقلان  
 فطره فاضل و عاقلان

کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر  
 کافی التمراتی و صدقه فطر

بلوغ فجر روز عید پس سیکه پیش از صبح عید برود  
 بعد صبح زائیده شد و یا اسلام آورد صدقه آن  
 جب نشود و پیش از عید هم ادای صدقه فطر  
 زست لیکن مسنون آنست که پیش از خروج  
 ملی ادا کند اگر روز عید صدقه فطر ادا نکند هرگاه خواهد  
 ناکند **مسئله** مقدار صدقه فطر نصف صاع است  
 ندیم یا آر و گندم یا ستوی گندم یا یک صاع است  
 خرما یا جو و شش مثل گندم است نزد امام عظم  
 ل جو نزد صاحبین **صاع** ظرفی باشد که در آن <sup>دریک آوایت</sup> شش  
 ل از عدس یا ماش یا مانند آن گنجد و نزد  
 یوسف پنج رطل و ثلث رطل و رطل سب  
 نار باشد هر **شتر** چهار و نیم مثقال پس بوزن  
 رطل برابر سی و شش <sup>پنجاه</sup> روپیه سکه دهل است

و در روز عید پس سیکه پیش از صبح عید برود  
 بعد صبح زائیده شد و یا اسلام آورد صدقه آن  
 جب نشود و پیش از عید هم ادای صدقه فطر  
 زست لیکن مسنون آنست که پیش از خروج  
 ملی ادا کند اگر روز عید صدقه فطر ادا نکند هرگاه خواهد  
 ناکند **مسئله** مقدار صدقه فطر نصف صاع است  
 ندیم یا آر و گندم یا ستوی گندم یا یک صاع است  
 خرما یا جو و شش مثل گندم است نزد امام عظم  
 ل جو نزد صاحبین **صاع** ظرفی باشد که در آن <sup>دریک آوایت</sup> شش  
 ل از عدس یا ماش یا مانند آن گنجد و نزد  
 یوسف پنج رطل و ثلث رطل و رطل سب  
 نار باشد هر **شتر** چهار و نیم مثقال پس بوزن  
 رطل برابر سی و شش <sup>پنجاه</sup> روپیه سکه دهل است

اگر نصف صاع از غنچه بماند و در آن سبب  
 این صاع نذر است و در آن سبب  
 یک صاع نذر است و در آن سبب  
 دو صاع نذر است و در آن سبب  
 سه صاع نذر است و در آن سبب  
 چهار صاع نذر است و در آن سبب  
 پنج صاع نذر است و در آن سبب  
 شش صاع نذر است و در آن سبب  
 هفت صاع نذر است و در آن سبب  
 هشت صاع نذر است و در آن سبب  
 نه صاع نذر است و در آن سبب  
 ده صاع نذر است و در آن سبب  
 یازده صاع نذر است و در آن سبب  
 بیستم صاع نذر است و در آن سبب  
 سی صاع نذر است و در آن سبب  
 چهل صاع نذر است و در آن سبب  
 پنجاه صاع نذر است و در آن سبب  
 شصت صاع نذر است و در آن سبب  
 هفتاد صاع نذر است و در آن سبب  
 هشتاد صاع نذر است و در آن سبب  
 نود صاع نذر است و در آن سبب  
 صد صاع نذر است و در آن سبب

و در روز عید پس سیکه پیش از صبح عید برود  
 بعد صبح زائیده شد و یا اسلام آورد صدقه آن  
 جب نشود و پیش از عید هم ادای صدقه فطر  
 زست لیکن مسنون آنست که پیش از خروج  
 ملی ادا کند اگر روز عید صدقه فطر ادا نکند هرگاه خواهد  
 ناکند **مسئله** مقدار صدقه فطر نصف صاع است  
 ندیم یا آر و گندم یا ستوی گندم یا یک صاع است  
 خرما یا جو و شش مثل گندم است نزد امام عظم  
 ل جو نزد صاحبین **صاع** ظرفی باشد که در آن <sup>دریک آوایت</sup> شش  
 ل از عدس یا ماش یا مانند آن گنجد و نزد  
 یوسف پنج رطل و ثلث رطل و رطل سب  
 نار باشد هر **شتر** چهار و نیم مثقال پس بوزن  
 رطل برابر سی و شش <sup>پنجاه</sup> روپیه سکه دهل است



**فصل** دادن قیمت عوض صدقه فطر جائز است

دیگر صدقه نافع است صدقه نافع بوالدین و  
اقرابین و یتامی و مساکین و همسایه و سائلین  
و غیره بدید لیکن بهتر آنست که آنچه زائد از حوائج اصلی  
و دیون و نفقات و حقوق واجب باشد بدید  
در معصیت خرج نکند پیغمبر صلی الله علیه و سا  
بعد فتح خیبر نفقه یک ساله پیشگی بازواج مطهره  
می دادند و دیگر برای نفس خود هیچ ذخیره نمی کردند  
هر چه میسری شد در راه خدا میدادند و فرمود  
أَنْفِقْ يَا بِلَالُ وَلَا تَخْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِهْلًا  
یعنی خرج کن آنچه داری ای بلال و از مالک عرش  
اندیشه فقر مدار و مال را بیوده خرج نکند که مبتدا  
حق تعالی بر او در شیطان گفته خرج بیوده آنست

و در فطردن غله بر فقرا و مساکین و یتامین و اقرابین و همسایه و سائلین و غیره بدید لیکن بهتر آنست که آنچه زائد از حوائج اصلی و دیون و نفقات و حقوق واجب باشد بدید در معصیت خرج نکند پیغمبر صلی الله علیه و سا بعد فتح خیبر نفقه یک ساله پیشگی بازواج مطهره می دادند و دیگر برای نفس خود هیچ ذخیره نمی کردند هر چه میسری شد در راه خدا میدادند و فرمود

و در فطردن غله بر فقرا و مساکین و یتامین و اقرابین و همسایه و سائلین و غیره بدید لیکن بهتر آنست که آنچه زائد از حوائج اصلی و دیون و نفقات و حقوق واجب باشد بدید در معصیت خرج نکند پیغمبر صلی الله علیه و سا بعد فتح خیبر نفقه یک ساله پیشگی بازواج مطهره می دادند و دیگر برای نفس خود هیچ ذخیره نمی کردند هر چه میسری شد در راه خدا میدادند و فرمود

و در فطردن غله بر فقرا و مساکین و یتامین و اقرابین و همسایه و سائلین و غیره بدید لیکن بهتر آنست که آنچه زائد از حوائج اصلی و دیون و نفقات و حقوق واجب باشد بدید در معصیت خرج نکند پیغمبر صلی الله علیه و سا بعد فتح خیبر نفقه یک ساله پیشگی بازواج مطهره می دادند و دیگر برای نفس خود هیچ ذخیره نمی کردند هر چه میسری شد در راه خدا میدادند و فرمود

و در فطردن غله بر فقرا و مساکین و یتامین و اقرابین و همسایه و سائلین و غیره بدید لیکن بهتر آنست که آنچه زائد از حوائج اصلی و دیون و نفقات و حقوق واجب باشد بدید در معصیت خرج نکند پیغمبر صلی الله علیه و سا بعد فتح خیبر نفقه یک ساله پیشگی بازواج مطهره می دادند و دیگر برای نفس خود هیچ ذخیره نمی کردند هر چه میسری شد در راه خدا میدادند و فرمود

روز نهاری است در سجده نیت و در وقت نماز  
 در روز چهارم از آن روز که است و در روز  
 از آن روز که است و در روز چهارم از آن روز

در آن ثواب نباشد و نه منفعتی در دنیا و آخرت  
 یاده از حق نفس مستبر نیست **مسئله اول** از  
 صدقه نافلة به بنی هاشم بدهد که زکوة بر آنها  
 نرسمست و بتواضع و احترام نظر بر قرابت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بگذارند **مسئله** صدقه نافلة  
 می را دادن جائزست نه حربی را **مسئله** ضیافت  
 همان تماشای روز سنت مؤکده است و بعد از آن مستحب

## کتاب الصوم

بنی ازارکان اسلام روز ماه مبارک رمضان است  
 مرض است قطعی بر هر مسلم مکلف منکر آن کافر بود و  
 ناکر بی عذر فاسق در صحیحین است که ابوهریره رضی  
 از رسول کریم صلی الله علیه و سلم روایت کرده که هر عمل  
 سینه این آدم زیاده داده می شود ثواب آن ده چند

قوله صدقه نافلة  
 و از اختلاف کرده اند  
 در صدقه نافلة و نذر  
 و کفار و غیره  
 و در وقت نماز  
 در وقت نماز  
 در وقت نماز

و از آن روز که است  
 و از آن روز که است  
 و از آن روز که است

و الحمد لله  
 و الحمد لله  
 و الحمد لله

در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است

تا هفتصد چندق تعالی فرمود مگر در رستیکه روز  
 برای نیست و من خود جزای روزه هستم الحدیث  
**مسئله** شرط ادای روزه نیت است و طهارت  
 از حیض و نفاس مسئله روزه بر شش قسمت است  
 روزه رمضان دوم روزه قضا سوم روزه نذر معین  
 چهارم روزه نذر غیر معین پنجم روزه کفارت ششم  
 روزه نفل نهم از امام عظیم ششم روزه رمضان مطلق  
 نیت و نیت فرض وقت و نیت نفل ادا شود  
 و اگر نیت قضا یا کفارت کرد اگر صحیح مقیم است فرض  
 وقت ادا شود و لا غیر و اگر مریض یا مسافر است آنچه  
 نیت کرد از قضا یا کفارت ادا شود و نزد صاحبزاده  
 تا هم فرض وقت ادا شود و نزد مالک و شافعی  
 احمد برای روزه رمضان هم تعیین نیت فرض وقت

در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است

در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است

در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است  
 در این روزها که در ماه رمضان است و در این روزها که در ماه رمضان است



کتابکدن کس بگوید از هر روز یک روز نیت ماه رمضان قلدیون

جائز نیست و نزد ائمه ثلاثه هر سی روزه رمضان  
راه شب نیت علیحدہ علیحدہ شرط است و نزد مالک  
برای تمام رمضان شب اول یک نیت کافیست اگر  
اول شب ماه نیت روزه کرد و در میان رمضان  
مجنون شد و چند روزه در جنون گذشت و مفطرات  
صوم از او بوقوع نیامد نزد مالک روزهای او صحیح شد و نزد  
ائمه ثلاثه ایام جنون را روزه قضا کند برای فوت نیت  
و اگر جنون تمام ماه رمضان را در گرفت روزه ساقط  
شود قضا واجب نگردد و اگر یک ساعت از رمضان مجنون  
افاقت شد ایام گذشته را قضا کند اگر چه در حالت بلوغ  
مجنون بود یا بعد از آن مجنون شد **مسئله** پند  
ماه رمضان یا تمام شدن سی روز شعبان روزه  
واجب شود و برای شهادت ماه رمضان اگر

در کتابکدن کس بگوید از هر روز یک روز نیت ماه رمضان قلدیون

در کتابکدن کس بگوید از هر روز یک روز نیت ماه رمضان قلدیون





رمضان و ایام عیدین و تشریق نباشد و اگر در میانه آن  
 روزه فوت شود بعد ریابی عذر روزه از سر گیرد  
 اگر بضرورت حیض و نفاس اگر افطار واقع شود  
 ضائقه ندارد و اگر مقدر روزه نداشته باشد به شخصیت  
 سکین طعام دهد هر یک مثل صدقه فطر و مزد شامی  
 یا احمد بدون جماع کفارت واجب شود و آزار مناسد  
 روزه قضا یا کفارت یا نذر کفارت واجب نشود با اتفاق  
 اگر در یک رمضان دو روزه یا چند روزه فاسد گردد  
 و همیکه کفارت واجب شود اگر بعد از فساد روزه اول  
 غارت داده شد روزه ثانی را کفارت علی حده  
 بدهد و همچنین در ثالث و رابع و بعد آن و اگر روزه  
 اول را کفارت نداده باشد تا آخر رمضان برای  
 نسا و چند روزه یک کفارت کافی است و نزد مالک

این است که در ایام عیدین و تشریق و در میانه آن روزه فوت شود  
 بعد ریابی عذر روزه از سر گیرد اگر بضرورت حیض و نفاس  
 اگر افطار واقع شود ضائقه ندارد و اگر مقدر روزه نداشته  
 باشد به شخصیت سکین طعام دهد هر یک مثل صدقه فطر و  
 مزد شامی یا احمد بدون جماع کفارت واجب شود و آزار  
 مناسد روزه قضا یا کفارت یا نذر کفارت واجب نشود با  
 اتفاق اگر در یک رمضان دو روزه یا چند روزه فاسد گردد  
 و همیکه کفارت واجب شود اگر بعد از فساد روزه اول  
 غارت داده شد روزه ثانی را کفارت علی حده بدهد و  
 همچنین در ثالث و رابع و بعد آن و اگر روزه اول را  
 کفارت نداده باشد تا آخر رمضان برای نسا و چند روزه  
 یک کفارت کافی است و نزد مالک

نفاس و حیض در وقت روزه اگر در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید

در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید

در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید

در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید  
 در وقت روزه اگر در وقت روزه نفاس بیاید  
 در وقت روزه حیض بیاید در وقت روزه  
 نفاس بیاید و در وقت روزه حیض بیاید



کفرات از کفار است و در رمضان بر تقدیر چند روزه اول از صغیر کفار است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است

و شافعی رح بر هر تقدیر چند روزه را چند کفارت میباید و اگر از دو در رمضان دو روزه فاسد کرده و کفارت روز اول نداده درین صورت با اتفاق کفارت علیحده علیحده واجب است و اگر بخطایا با کراه افطار کرد و بجماع یا حقه کرده شد یا در گوش یا در بینی دو اچکانیده شد یا در زخم شکم یا در زخم سرد و اچکانیده شد پس او باره او یا در شکم او رسید یا سنگریزه یا آهنی یا چیزیکه از جنس و غذا نیست از حلق فرو برد یا بقصد پری دهن می کرد یا بگمان شب طعام سحر خورد و ظاهر شد که صبح بود یا بگمان غروب افطار کرد حال آنکه غروب شب بود یا طعام نفراموشی خورد و گمان کرد که روزه من فاسد شد پسته عمد خورد یا آب و حلق خفته ریخته شد یا زنی خفته یا در حالت دیوانگی یا بهوشی جماع کرده شد درین صورتها قضا واجب شود

و در بعضی کفار واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است

و در بعضی کفار واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است

و در بعضی کفار واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است و بعضی کفار را واجب است که در رمضان با کفایت کفاره و اعدا کفاره است

در صورتی که در روز نیت خوردن و آشامیدن باشد و در روز نیت نیت روزی که در آن نیت است و در روزی که در آن نیت است و در روزی که در آن نیت است

آنکه کفارت و همچنین اگر در رمضان نیت روزه کرد و نیت افطار و هیچ از مفطرات صوم از او توقع نیاید قضا واجب شود نه کفارت و اگر در رمضان نیت روزه نکرد و طعام خورد و نزد امام عظم کفارت واجب نشود و نزد صاحبین رحم واجب شود و اگر روزه را فراموش کرد و در حالت فراموشی طعام یا آب خورد یا جماع کرد روزه فاسد نشود و قضا واجب نگردد و همچنین احتلام و انزال بنظر شهوت و روغن بر بدن مالیدن و سرمه در چشم کشیدن و غیبت کسی کردن و حجامت کردن و بقصد قی آمدن اگر چه کثیر باشد و بقصد قی اندک کردن و آب در گوش چکانیدن روزه را فاسد نکند و اگر در ذکر روغن یا چیزی دیگر چکانید نزد امام عظم روزه فاسد نشود و نزد

در صورتی که در روز نیت خوردن و آشامیدن باشد و در روز نیت نیت روزی که در آن نیت است و در روزی که در آن نیت است و در روزی که در آن نیت است

در صورتی که در روز نیت خوردن و آشامیدن باشد و در روز نیت نیت روزی که در آن نیت است و در روزی که در آن نیت است و در روزی که در آن نیت است

اگر روزی را که روزی قاضی جان  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که

فاسد نشود و اگر روزی قاضی جان  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که

به بابی خام ۱۲

۱۲۲

ابی یوسف رح فاسد شود و اگر یازن مهره یا چهار پایه  
در عمیر سبیلین جامع کرد یازن را یوسه کرد یا سبیلین  
کرد اگر انزال شد روزه فاسد شود و الا فاسد نشود  
اگر در دندان چیزی از طعام باقی مانده و آنرا از دست  
بر آورده خورد روزه فاسد شود و کفایت واجب نشود  
و اگر از لوك زبان بر آورده خورد اگر مقدار نخود باشد  
قضا واجب شود و اگر از نخود کمتر باشد روزه فار  
نشود اگر دهانه کج در دهان انداخته از حلق فرو برد  
روزه فاسد شود و اگر دهان خاسپ در روز  
فاسد نشود قی پری در دهان آمد و باز آن  
بقصد فرو برد روزه فاسد شود و اگر قی  
قلیل در دهان آمد بقصد فرورفت روزه  
فاسد نشود و اگر پری در دهان بے قصد فرورفت

فاسد نشود و اگر روزی قاضی جان  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که

بالاتفاق ۱۲

فاسد نشود و اگر روزی قاضی جان  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که  
از زبان آورده و روزی را که

Marfat.com

نزد ابی یوسف رحم فاسد شونده نزد محمد رحم و اگر قلیل بقصد  
 و بر روزی که فاسد شونده نزد ابی یوسف رحم چشیدن  
 بیری یا خائیدن چیزی بیعذر در روزه مکروه است  
 طعام برای طفل خائیدن در صورت ضرورت  
 با نوب باشد و مضمضه و استنشاق برای دفع گرمی  
 همچنین غسل برای دفع گرمی و پارچه ترچیدین نزد  
 امام اعظم مکروه است تنزهی که بر جرع دلیل است  
 نزد ابی یوسف مکروه نیست مسئله اگر شب مجنب شد  
 بیخ کرد صائم در حالت جنابت روزه او صحیح است  
 لیکن مستحب آنست که پیش از طلوع صبح غسل کند  
 مسئله علماء اتفاق دارند بر آنکه در روزه دروغ گفتن یا  
 غیبت کسی کردن یا کبسی نامنر گفتن روزه را فاسد نمیکند  
 لیکن سخت مکروه است و نزد اوزاعی روزه او فاسد شود

و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت  
 و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت  
 و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت

یا با آب سرد و در صورت ضرورت  
 یا با آب سرد و در صورت ضرورت  
 یا با آب سرد و در صورت ضرورت

۱۲۳

و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت  
 و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت  
 و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت

و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت  
 و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت  
 و در صورت ضرورت غسل با آب سرد و در صورت



حالت همان مرض یا سفر مردند قضا واجب نشود  
در بعد صحت و اقامت مردند هر قدر ایام که بعدت و  
است دریافتند همان قدر روزه را قضا واجب شود  
ن قضا نکردند بروی از ثلث مال آنها بشرط وصیت  
جب است که فدیة دهد عوض هر روزه طعام یک مسکین  
ندر صدقه فطر و بدون وصیت واجب نیست و  
اگر تبرع کند صحیح شود **مسئله** قضای رمضان اگر خواهد  
تا پیری گذارد و اگر خواهد متفرق اگر تمام سال قضا  
کرد در رمضان دیگر آمد روزه رمضان دیگر ادا کند  
پس تبرایت ماه رمضان اول قضا کند و درین صورت  
ایمچ فدیة واجب نیست **مسئله** شیخ فانی که از روزه  
عاجز باشد افاطار کند و عوض هر روزه بقدر صدقه فطر اطعام  
ند پس اگر قدرت روزه بهم رسید قضا بروی واجب شود

روزه در ماه رمضان باید که در آن ماه باشد  
و اگر در ماه دیگر باشد و در روزی که در آن ماه است  
روزه را در آن ماه قضا کند و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند و اگر در ماه دیگر است

و اگر در روزی که در آن ماه است  
روزه را در آن ماه قضا کند  
و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند  
و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند

و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند  
و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند  
و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند

۱۲۵

و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند  
و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند  
و اگر در ماه دیگر است  
روزه را در آن ماه قضا کند

فصل در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب

مسئله زن حامله یا شیرده اگر بر نفس خود یا سینه خود  
 کند افطار گشت و قضا کند و فدیة واجب نیست  
**فصل** روزه نفل بشرع واجب شود مگر روزه آیه  
 منیة و افطار روزه نفل بی عذر روانیست و بی  
 عیدین و سه روز تشریق ۱۲  
 رواست و ضیافت هم عذرست افطار کند و قضا  
 لازم شود **مسئله** اگر در روز رمضان طفل بالغ شد  
 یا کافر مسلمان گشت یا مسافر مقیم شد یا حائضه پاک  
 اشاک باقی روز واجب شود و اشاک کرد یا نکرد  
 هر صورت قضا واجب نشود مگر بر مسافر و حائضه  
**مسئله** روز عید الفطر و عید اضحی و ایام تشریف  
 روزه حرامست از شروع در آن روز روزه واجب نشود  
 لیکن اگر نذر کرد روزه این ایام را یا روزه تمام سال  
 در هر دو صورت درین روزها افطار کند و قضا کند

نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب

فصل در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب

فصل در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب  
 و در بیان وجوب نفل در روزهای غیر از روزهای واجب

اگر روزه داشت عاصی شود لیکن نذر از روزه ساقط  
 بود و قضا نیاید فائده در حدیث آمده هر که بعد رمضان  
 در شوال شش روزه دارد گویا که تمام سال روزه  
 شسته باشد بعضی علما گفته اند که شش روزه  
 شوال متفرق دارد متصل عید الفطر ندارد تا شب  
 صاری نشود لهذا متصل را مکروه داشته اند و فتوی  
 آنست که مکروه نیست و پیغمبری <sup>ص</sup> صلی الله علیه وسلم در شعبان  
 شش روزه داشتی و در بعضی احادیث بعد نصف شعبان از  
 روزه نهی آمده بحجت آنکه ضعف مانع صوم رمضان نشود  
 بلکه در ماه سه روزه داشتن مسنونست  
 ماهی پیغمبری صلی الله علیه وسلم روزه ایام بیض سیزدهم  
 چهاردهم پانزدهم داشته و گاهی اول ماه و گاهی آخر ماه  
 گاهی در هر عشره یک روزه و گاهی پنجشنبه و دو شنبه

این روایت از شیخ ابوالحسن عسکری علیه السلام است  
 در حدیثی که در کتاب صوم آمده است  
 و در حدیث دیگر آمده است که هر که در شعبان  
 شش روزه روزه بگیرد گویا که تمام سال روزه  
 شسته باشد

در حدیثی آمده است که هر که در شعبان  
 شش روزه روزه بگیرد گویا که تمام سال روزه  
 شسته باشد  
 در حدیثی دیگر آمده است که هر که در شعبان  
 شش روزه روزه بگیرد گویا که تمام سال روزه  
 شسته باشد

این روایت از شیخ ابوالحسن عسکری علیه السلام است  
 در حدیثی که در کتاب صوم آمده است  
 و در حدیث دیگر آمده است که هر که در شعبان  
 شش روزه روزه بگیرد گویا که تمام سال روزه  
 شسته باشد



است که آنجا در آن روز  
 گفتند این روز را روز  
 ما پدید می آید  
 و آن را روز  
 است که آنجا در آن روز  
 گفتند این روز را روز  
 ما پدید می آید  
 و آن را روز

طقت مومنین و عین و وحشت  
 در آن روز  
 روزی که در آن روز  
 گفتند این روز را روز  
 ما پدید می آید  
 و آن را روز

و پنجشنبه یا دوشنبه و پنجشنبه و دوشنبه و گاو  
 در یک ماه شنبه یکشنبه دوشنبه و در ماه د  
 سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه روز عرفه هر که  
 روزه دارد دو ساله گناه او بخشیده شود سائ  
 گذشته و سالی آینده و اگر روز عاشورا روزه د  
 یکساله گذشته گناه او بخشیده شود و مستحب آنس  
 که با عاشورا یک روز اول یا یک روز بعد از ان  
 داشته باشد و روزه روز جمعه تنها نزد بعض  
 علما مکروه است و نزد ابی حنیفه ح و محمد مکروه نیست  
**مسئله** صوم دهر و صوم وصال مکروه است  
 و بهترین صیام صیام او دست کبیک و روزه دارد و یک  
 افطار کند بشرطیکه مداومت بران تواند کرد که عباد  
**ا دو م بهتر است** **مسئله** زن را بدون اذن شو  
 عبادتیکه آنرا عام کرده باشد ۱۲

روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا

روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا  
 روز عاشورا

اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است و در مسجد جامع است

بنده را بدون اذن مالک روزه نفل نباید داشت  
**نفل اعتکاف** در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 ولی واجب میشود اعتکاف بنزد آن عبادتست  
 زماندن در مسجد نیست اعتکاف و اقل آن یک روز است  
 زدا امام عظمی و اکثر روز زدا بی یوسف و یک ساعت  
 زده و اعتکاف عشره اخیره رمضان سنت مؤکده  
 ست و روزه در اعتکاف واجب شرط است  
 و همچنین در نفل در روایتی وزن در مسجد خانه  
**اعتکاف کند** مستکف از مسجد بر نیاید مگر  
 برای بول یا غلط یا نماز جمعه در وقتیکه جمعه را با سنت  
 توان یافت و در مسجد جامع زیاده از آن درنگ نکند  
 اگر درنگ کرد اعتکاف فاسد نشود **مسئله**  
 تکلف بی عذر یک ساعت از مسجد بر آمد اعتکاف فاسد شد  
 خواه عمدا یا سهوا ۱۲ ع

اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است

۱۲۹

اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است

اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است

اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است  
 اعتکاف در مسجد جامع است و در مسجد جامع است



سؤال اعتکاف بشروع لازم شود مگر نزد محرم

## کتاب الحج

ان ازارکان اسلام حج است و آن فرض عین است  
 در شرائط و وجوب آن یافته شود و منکر آن کافرست  
 ناک آن با وجود شرائط و وجوب فاسق لیکن از بسکه  
 رین و پار شرائط کمتر موجود میشود و در عمر یکبار واجب است  
 فح آن بار بار نمیشود و عند الحاجة مسائل آن میتوان آمخت  
 ند مسائل حج درین رساله مختصر ذکر کرده شد و الله اعلم

## کتاب التقی

عدایتان ارکان اسلام و سنتن حرام و کرده و مشتبه و پرمیز از  
 شتهات بنا بر احتیاط از وقوع در حرام و مکروه از ضریبات  
 سلام است **فصل** در خوردن خوردن بیهی جانوریکه  
 خود مرده باشد و جانوریکه آن را کافر غیر کتابی ذبح

در عذر و در از انجا نبرد لغوی کند

سعی با حرام و حرام است

در عذر و در از انجا نبرد لغوی کند  
 سعی با حرام و حرام است  
 فتن بنیت حج بعد از عذر است  
 از بیجا نش و بیجا نشدن حج عذر است  
 در عذر و در از انجا نبرد لغوی کند

در عذر و در از انجا نبرد لغوی کند  
 سعی با حرام و حرام است  
 فتن بنیت حج بعد از عذر است  
 از بیجا نش و بیجا نشدن حج عذر است  
 در عذر و در از انجا نبرد لغوی کند  
 سعی با حرام و حرام است  
 فتن بنیت حج بعد از عذر است  
 از بیجا نش و بیجا نشدن حج عذر است

در عذر و در از انجا نبرد لغوی کند  
 سعی با حرام و حرام است  
 فتن بنیت حج بعد از عذر است  
 از بیجا نش و بیجا نشدن حج عذر است  
 در عذر و در از انجا نبرد لغوی کند  
 سعی با حرام و حرام است  
 فتن بنیت حج بعد از عذر است  
 از بیجا نش و بیجا نشدن حج عذر است

ذبح کرده با اختیار  
ذبح حیوان در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار  
ذبح کردن در حالت بی اختیار

کرده باشد حرام است و همچنین جانوریکه آنرا مسلمان  
کتابی ذبح کرده باشد و عمداً بسم الله ترک کرده باشد  
حرام است و اگر بنسبان ترک کرده باشد نزد مالک  
حرام است و نزد امام عظیم رحه حلال است مسئله خوردن  
درنده از چهارپایگان و پرندگان اگر چه گفتار و رو باد  
باشد و فیل و خر و اسب و خزندهای زمین مثل موش  
اهلی و وحشی و این عرس و غیره حشرات چون زنبور  
و سنگ پشت و مانند آن و جانوریکه غالب قوت وی  
نجاست باشد حرام است و زراعی که دانه و نجاست هر  
میخورد مکروه است و آسپ حلال است و نزد امام عظیم  
مکروه و زراعی که فقط دانه میخورد و خرگوش  
و دیگر حیوانات بری حلال اند و از حیوانات دریایی  
امام عظیم رحه سوای ماهی جمیع اقسام خود هیچ جانور حلال نیست

و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت

۱۳۲

عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت  
عالمی که در وقت

و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت  
و دوست داشتنی و در وقت



درین حدیث آمده است که اگر کسی از خوردن گوشتی که در آن عظم است بگذرد و در آن وقت که عظم در شکم او است عظم را بیرون آورد و آن گوشت را خورد آن گوشت بر او حرام است

درین حدیث آمده است که اگر کسی از خوردن گوشتی که در آن عظم است بگذرد و در آن وقت که عظم در شکم او است عظم را بیرون آورد و آن گوشت را خورد آن گوشت بر او حرام است

درین حدیث آمده است که اگر کسی از خوردن گوشتی که در آن عظم است بگذرد و در آن وقت که عظم در شکم او است عظم را بیرون آورد و آن گوشت را خورد آن گوشت بر او حرام است

درین حدیث آمده است که اگر کسی از خوردن گوشتی که در آن عظم است بگذرد و در آن وقت که عظم در شکم او است عظم را بیرون آورد و آن گوشت را خورد آن گوشت بر او حرام است

درین حدیث آمده است که اگر کسی از خوردن گوشتی که در آن عظم است بگذرد و در آن وقت که عظم در شکم او است عظم را بیرون آورد و آن گوشت را خورد آن گوشت بر او حرام است

و درین چنین حالت اگر مال غیر مقدار سدق خود نیست  
ادای قیمت آن روا باشد لیکن اگر احتیاط کرد و برود  
ما جور شود آثم نشود **مسئله** در خوردن در بیماری  
جائز است واجب نیست اگر در آن خورد و بر آثم نشود  
**مسئله** خوردن انواع فواکه و اطعمه لذیذه جائز  
است لیکن اسراف در آن و افراط ممنوع است مسدا  
استعمال ظروف طلا و نقره بر مرد و زن حرام است  
**مسئله** شراب انگوری از آب خام انگور که مسکر  
شود و کف آن در نجس است بنجاست غلیظه و حرام است قطعی  
مسکر آن کافور است و شرابی که از خرمای ترسازند یا  
از شمش که مسکر شود و کف آرد و طلا که آب انگور  
بپزند چون کمتر از دو ثلث خشک شود بگذارند  
تا مسکر شود و کف آرد این هر سه قسم نجس است

درین حدیث آمده است که اگر کسی از خوردن گوشتی که در آن عظم است بگذرد و در آن وقت که عظم در شکم او است عظم را بیرون آورد و آن گوشت را خورد آن گوشت بر او حرام است





نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن

نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن

تداوی نباید کرد و طفل را هم داده نشود و در هر چه زخم  
 هم نینداخته شود **مسئله** وقت خوردن طعام و اگر  
 سنت آنست که اول بسم الله گوید و آخرش الحمد لله  
 اول و آخر دست بشوید و آب بسمه کسرت بنوش  
 هر بار بسم الله و الحمد لله گوید **مسئله** شیر است بسبب  
 بول ماکول اللحم حرامست **مسئله** گوشت که از مسلمان  
 یا کتابی خریده شود حلالست و آنکه از بت پرست  
 خریده شود حرامست **مسئله** بر قبول هدیه قول  
 و ائمه و طفل مقبولست **مسئله** اگر عادل لطهارت  
 یا نجاست آب خردهد قبول کرده شود و اگر فاسق  
 مستورا حال نجاست آب خردهد تحريمی کنند  
 بنحالی رای عمل کند **مسئله** اگر در غلبه ظن صادق و  
 آب را ریخته تمیم کند و اگر در غلبه ظن کاذب داند و

Marfat.com

نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن  
 نماز در طعام  
 است که از خوردن

در این باب از آنکه در بعضی از روایات آمده است که اگر کسی در نماز لباسی بپوشد که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد...

نیم هر دو اگر کند بهتر باشد و الا وضو کند **مسئله**  
بندۀ تاجر قبول ضیافت جائز باشد و گرفتن پارچه یا  
بقدر یا غله بدون اجازت مولی جائز نیست **مسئله**  
ول ضیافت و هدیه از امرای ظالم و زن رقاصه  
غنیه و نماند که اکثر مال او از حرام باشد جائز نیست  
اگر داند که اکثر مال او از حلال است جائز است  
**مصل** در لباسش پارچه پوشیدن بقدر مستر عورت  
رفع سرما و گرمای مهملک فرض است و زیاده از آن  
ای زینت مأمور و اظهار نعمت خدا و ادای شکر  
تحتب است و مسنون آنست که لباس انگشت نما  
و شود و دامن دراز تا نصف ساق باشد و  
امن تا شتالنگ جائز است و فروتر از آن حرام است  
تکلیف و جب به نیت سنت مستحب است و زیاده

در این باب از آنکه در بعضی از روایات آمده است که اگر کسی در نماز لباسی بپوشد که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد...  
در این باب از آنکه در بعضی از روایات آمده است که اگر کسی در نماز لباسی بپوشد که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد...  
در این باب از آنکه در بعضی از روایات آمده است که اگر کسی در نماز لباسی بپوشد که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد...

در این باب از آنکه در بعضی از روایات آمده است که اگر کسی در نماز لباسی بپوشد که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد یا چیزی که در آن سوراخ یا شکافی باشد...

تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است

سکف در لباس بنا بر اسراف و تکبر حرام است یا مکروه  
و بدون آن مباحست مسئله معصوم و منزه مردان را  
حرامست نه زنان را و بروایتی زنگ سسج مردان را  
مطلقاً مکروهست مگر مخطط مثل سوسی **مسئله** پارچه  
که تار و پود آن ابریشم باشد زنان را حلالست و مردان را  
حرامست مگر مقدار چهار انگشت چون علم و آنچ  
پود آن ابریشم و تار آن از پنبه یا صوف باشد  
در حرب جائزست و آنچ پود آن از پنبه است  
و تار آن ابریشم مشروعست در هر حال جائزست  
**مسئله** از پارچه ابریشمی خالص فرش و تکیه ساختن  
جائزست نزد امام عظیم رح و نزد صاحبین جائز نیست  
**مسئله** زنان را زیور زر و نقره پوشیدن  
جائزست و مردان را جائز نیست مگر انگشتری نقره

تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است

عقوبت  
۱۲

تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
تکرار کلماتی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است

و کندن زر گرد نگینه **مسئله** لبستن دندان شکسته بتانقره جائزست نه بتار زر و نردصا جبین بتار زر هم جائزست **مسئله** انگشتری از آهن و سنگ در زمین جائز نیست **مسئله** پادشاه و قاضی و قاضی را انگشتری برای مهر شدن سنتست و دیگران را ترک آن افضلست **مسئله** طعام خوردن در ظرفی که کوفت نقره بران باشد و نشستن برین چنین کرسی جائزست بشرطیکه از موضع نقره احتیاط کند و نزد ابی یوسف و مکروهست و از محمد دور و ایتست **مسئله** طفل نر را پوشاندن حریر و زر حرامست **فصل** در وطی و دواعی آن جماع کردن با زن منکوحه یا مملوکه خود در دو برابر حالت حیض حرامست **مسئله** بواطت حرامست قطعی منکر حرمت آن کافرست

باز کردن آنرا از این جهت ... این بزرگوار است ...

۱۳

اول ابوحنیفه قول کرده اند و ابوحنیفه و ابوحنیفه قول کرده اند و ابوحنیفه و ابوحنیفه قول کرده اند ...

باز کردن آنرا از این جهت ... این بزرگوار است ...

منع از دیدن زن اجنبیه را یا امور البشوت حرام است و همچنین دست با جنبیه بشهوت رسانیدن و از پا حرکت تا مشروع کردن در حدیث آمده که زنای حیضی چشم نظر است و زنای دست گرفتن و زنای قدم راه رفتن و زنای زبان سخن گفتن و فرج تصدیق و تکذیب آنها میکند

**مسئله** دیدن زن اجنبیه را یا امور البشوت حرام است و همچنین دست با جنبیه بشهوت رسانیدن و از پا حرکت تا مشروع کردن در حدیث آمده که زنای حیضی چشم نظر است و زنای دست گرفتن و زنای قدم راه رفتن و زنای زبان سخن گفتن و فرج تصدیق و تکذیب آنها میکند

**مسئله** نظر کردن بعورت دیگری حرام است مگر عند الضرورة بقدر ضرورت به بیند چون طبیب یا ختنه کننده یا قابله یا ختنه کننده و مرد را از مرد سوای عورت دیدن جائز است یعنی از نواف تا زانو نه بیند و زن را هم از زن از نواف تا زانو دیدن جائز نیست و دیگری بدن دیدن جائز است و همچنین زن با از مرد اگر شهوت نباشد و در حالت شهوت اصلا نه بیند و مرد را از زن اجنبیه اصلا دیدن جائز نیست مگر زنی که

منع از دیدن زن اجنبیه را یا امور البشوت حرام است و همچنین دست با جنبیه بشهوت رسانیدن و از پا حرکت تا مشروع کردن در حدیث آمده که زنای حیضی چشم نظر است و زنای دست گرفتن و زنای قدم راه رفتن و زنای زبان سخن گفتن و فرج تصدیق و تکذیب آنها میکند

اصلا نه بیند و مرد را از زن اجنبیه اصلا دیدن جائز نیست مگر زنی که

دین رو کف دست جا بست در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در

را می حواج بیرون می آید روی و دو دست او دیدن  
 با نرست اگر شهوت نباشد و الا جائز نیست در قرآن  
 دره گوامی محمد مردان مسلمانان را که از زمان چشم پوشند  
 فروج را نگاه دارند و بگو زمان مسلمانان را که از مردان  
 چشم پوشند و فروج را نگاه دارند و در حدیث آمده  
 که زن اجنبیه را بشهوت به بنید سرب در چشم  
 وز قیامت رنجیده شود **مسئله** از زن منکوحه و محلو که خود  
 مام بدن و پدین جائز است لیکن مستحب آنست که  
 شکر نگاه رانه بنید و از زن محرمه خود و از کنیز  
 جنبی سر روی و ساق و بازو به بنید و مس کردن  
 هم جائز است اگر از شهوت مامون باشد و شکم و  
 پشت و ران نه بنید و بنده از مالک خود مثل  
 جنبی است **مسئله** دیدن بسوی زن اجنبیه

و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در

و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در  
 و بی جنبه ای از آنست که در











فان اقلتم هذه الاصناف  
 فقلتم انما كان  
 فان اقلتم هذه الاصناف  
 فقلتم انما كان  
 فان اقلتم هذه الاصناف  
 فقلتم انما كان

آن کافرست بدانکه ربوا دو قسم است یکی ربوا نسبه یعنی  
 نقد را به نسبه فروختن دوم ربوا افضل یعنی اندک را  
 به بسیار فروختن نزد امام عظیم اگر دو چیز یافته شود  
 هر دو قسم ربوا حرام باشد یکی اتحاد جنس دوم اتحاد  
 قدر <sup>۱</sup> قدر عبارتست از کیل یا وزن و اگر ازین دو چیز  
 یکی یافته شود ربوا نسبه حرام باشد نه ربوا افضل پس اگر  
 گندم را عوض گندم یا نخود را عوض نخود یا جو را عوض  
 جو یا زر را عوض زریا آهن را عوض آهن فروخته  
 شود افضل و نسبه هر دو حرام باشد که هر دو چیز اتحاد جنس  
 و اتحاد قدر موجود است و اگر گندم را عوض نخود یا زر را  
 عوض سیم یا آهن را عوض مس فروخته شود افضل حلال  
 باشد لیکن نسبه حرام که گندم و نخود هر دو بیک کیل فروخته  
 می شوند و آهن و مس بیک میزان و سنججات

یا ربوا نسبه یعنی  
 یا ربوا افضل یعنی  
 یا ربوا حرام یعنی  
 یا ربوا حلال یعنی  
 یا ربوا حرام یعنی  
 یا ربوا حلال یعنی  
 یا ربوا حرام یعنی  
 یا ربوا حلال یعنی

فان اقلتم هذه الاصناف  
 فقلتم انما كان  
 فان اقلتم هذه الاصناف  
 فقلتم انما كان

و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است

وزر و نقره بیک میزان و سجات فروخته میشوند اما  
جنس متحد نیست و اگر پارچه گزی را با پارچه گزی یا اسپ  
را عوض اسپ فروخته شود نیز فضل حلال است و نسبه  
حرام که اتحاد جنس موجود است و کیل و وزن نیست  
و اگر هر دو چیز نیافت شود هم فضل حلال باشد و هم  
نسبه مثلاً گندم را عوض زریا آهن فروخته شود  
فضل و نسبه هر دو جائز است که اینجا اتحاد جنس است  
و نه اتحاد قدر که گندم کیلی است و زریا آهن و زریا  
و همچنین اگر زریا را عوض آهن فروخته شود هم هر دو چیز  
مقتضی است نه اتحاد جنس است و نه اتحاد قدر که میزان  
و سجات زرد گیر است و میزان و سجات آهن دیگر  
و همچنین اگر گندم را عوض چونه فروخته شود که کیل  
گندم دیگر است و کیل چونه دیگر و نزد شافعی

و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است  
و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است

۱۲۷

و اگر در جنس است و با او بیاض و سیاه و سبز و زرد و سفید و خاک و گدازه و غیره است

ربو در مطعومات و در اثمان بشرط اتحاد جنسیت جاریست  
نه در غیر آن از آهن و چونه و امثال آن و نزد مالک  
طعم و ادخار علت است پس در فواکه تر نزد او ربو نیست  
مسئله بیع گندم بآرد گندم برابر کیس و خرمای تر  
خرمای خشک برابر کیس و انگور عوض کشمش برابر  
نزد امام اعظم جائزست و نزد غیر او جائز نیست اگر  
خرما و انگور خشک شده کم شود مسئله حبس و ردی  
در مال ربو برابر باید فروخت یا مقابله جنس یا غیر جنس  
بضم غیر جنس با ناقص باید کرد مسئله در حدیث آمده  
هر قرض که قرض دهند را موجب نفع باشد حکم ربو  
دارد پس مقرض از مقرض قبول ضیافت نکند مگر  
بعادت قدیم بلکه در سایه دیوار او نشستن هم مکروه  
است مسئله هندی برای خطره راه هم مکروه است

گندم غلات است که در  
آن سوار است که در  
نزد امام اعظم جائزست  
نزد غیر او جائز نیست  
مسئله بیع گندم بآرد  
گندم برابر کیس و  
خرمای تر نزد او  
ربو نیست

گفتند که بیع گندم بآرد گندم برابر کیس و خرمای تر نزد امام اعظم جائزست و نزد غیر او جائز نیست اگر خرما و انگور خشک شده کم شود مسئله حبس و ردی در مال ربو برابر باید فروخت یا مقابله جنس یا غیر جنس بضم غیر جنس با ناقص باید کرد مسئله در حدیث آمده هر قرض که قرض دهند را موجب نفع باشد حکم ربو دارد پس مقرض از مقرض قبول ضیافت نکند مگر بعادت قدیم بلکه در سایه دیوار او نشستن هم مکروه است مسئله هندی برای خطره راه هم مکروه است

مسئله بیع گندم بآرد گندم برابر کیس و خرمای تر نزد امام اعظم جائزست و نزد غیر او جائز نیست اگر خرما و انگور خشک شده کم شود مسئله حبس و ردی در مال ربو برابر باید فروخت یا مقابله جنس یا غیر جنس بضم غیر جنس با ناقص باید کرد مسئله در حدیث آمده هر قرض که قرض دهند را موجب نفع باشد حکم ربو دارد پس مقرض از مقرض قبول ضیافت نکند مگر بعادت قدیم بلکه در سایه دیوار او نشستن هم مکروه است مسئله هندی برای خطره راه هم مکروه است



از آن من در بعضی از آن بماند  
غدا بظان مکان ای  
مسلم ای  
از آن من در بعضی از آن بماند  
غدا بظان مکان ای  
مسلم ای

در اجاره حامی بد بد این اجاره فاسدست  
در اجاره فاسده اجاره مثل واجب شود لیکن ز

مسمی نداده شود **مسئله** کم کردن باطن در وزن  
یا مشتری در من حرامست حق تعالی **وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ**  
استی مقرر کرده باشد

فرموده **مسئله** در ادا کردن من مسیح و غیره دیوار  
و مزدوری مزدور بعینر تا خیر کردن حرامست

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود و رنگ کردن و  
است و مزدور را اجرت دهید پیش از آنکه عرق  
مسئل کفنی عظم

خشک شود پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون دین ادا کرد  
زیاده از قدر واجب دادی بجای نیم و سق یک

و بجای یک سق دو و سق دادی و میفرمود که اینها  
حق تست و اینقدر افزونی از من است این ز

دادن بی شرط بوائست جائزست بلکه مستحبست

صالح ای  
مسلم ای  
از آن من در بعضی از آن بماند  
غدا بظان مکان ای  
مسلم ای  
از آن من در بعضی از آن بماند  
غدا بظان مکان ای  
مسلم ای  
از آن من در بعضی از آن بماند  
غدا بظان مکان ای  
مسلم ای

از آن من در بعضی از آن بماند  
غدا بظان مکان ای  
مسلم ای  
از آن من در بعضی از آن بماند  
غدا بظان مکان ای  
مسلم ای

مسئله عدو و فریب و کذب کسب حلال را حرام  
 دید پیغمبر صلی الله علیه و سلم در بازار توده گندم دید چون  
 ت مبارک در آن گندم فرو کرد اندرون توده گندم  
 بود فرمود که این چیست بائع گفت که باران بوی  
 پیده بود فرمود که گندم تر بالای توده چرا نکردی  
 به فریب و هد مسلمانان را از ما نیست مسئله مسأله  
 بی از حق خود در گذر کردن در بیع و شرا و ادای دین  
 قاضای آن مستحب است مسئله اگر مشتری بعد تمام  
 بیع از خریدن پشیمان شد و بائع بخاطر او اقاله  
 بکند حق تعالی گناهای بائع را بیا مرزد مسئله  
 بیع مرابحه که بائع از خریدن سابق با ضافه سوایه مثلا  
 بفروشد و بیع تولی که بهمان قیمت سابق بفروشد  
 است سابق بلا تفاوت گفتن واجب است اگر بیع

مسئله عدو و فریب و کذب کسب حلال را حرام  
 دید پیغمبر صلی الله علیه و سلم در بازار توده گندم دید چون  
 ت مبارک در آن گندم فرو کرد اندرون توده گندم  
 بود فرمود که این چیست بائع گفت که باران بوی  
 پیده بود فرمود که گندم تر بالای توده چرا نکردی  
 به فریب و هد مسلمانان را از ما نیست مسئله مسأله  
 بی از حق خود در گذر کردن در بیع و شرا و ادای دین  
 قاضای آن مستحب است مسئله اگر مشتری بعد تمام  
 بیع از خریدن پشیمان شد و بائع بخاطر او اقاله  
 بکند حق تعالی گناهای بائع را بیا مرزد مسئله  
 بیع مرابحه که بائع از خریدن سابق با ضافه سوایه مثلا  
 بفروشد و بیع تولی که بهمان قیمت سابق بفروشد  
 است سابق بلا تفاوت گفتن واجب است اگر بیع

۱۵۱

مسئله عدو و فریب و کذب کسب حلال را حرام  
 دید پیغمبر صلی الله علیه و سلم در بازار توده گندم دید چون  
 ت مبارک در آن گندم فرو کرد اندرون توده گندم  
 بود فرمود که این چیست بائع گفت که باران بوی  
 پیده بود فرمود که گندم تر بالای توده چرا نکردی  
 به فریب و هد مسلمانان را از ما نیست مسئله مسأله  
 بی از حق خود در گذر کردن در بیع و شرا و ادای دین  
 قاضای آن مستحب است مسئله اگر مشتری بعد تمام  
 بیع از خریدن پشیمان شد و بائع بخاطر او اقاله  
 بکند حق تعالی گناهای بائع را بیا مرزد مسئله  
 بیع مرابحه که بائع از خریدن سابق با ضافه سوایه مثلا  
 بفروشد و بیع تولی که بهمان قیمت سابق بفروشد  
 است سابق بلا تفاوت گفتن واجب است اگر بیع



درین صورت بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است

سوامی قیمت مانند اجرت حملی یا قصاری خریده شده باشد آن را با قیمت ضم کند و بگوید که اینقدر زودترین رخت خرچ شده است و نگوید که اینقدر زودخریده ام تا کاذب نباشد مسئله اگر شخصی یک پارچه پاره دردم فروخت و هنوز مبلغ ثمن مشتری بیابان نداد و همان پارچه را از مشتری به پنج دردم خرید یا آن پارچه را با پارچه دیگری دردم خرید این بیع صحیح نباشد که رطل است مسئله بیع منقول پیش از قبض نیست اگر کیلی بشرط کیلی خرید و مشتری از باطل کرده گرفته پستربست دیگر بشرط کیلی فروخته مشتری ثانی را از ان طعام مبیع خوردن یا بدسه کسی دیگر فروختن جائز نیست تا که باز کیلی نکند کیلی اول کافی نیست احتیاطاً برای آنکه مبادا چیزی در

بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است

بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است و در بیع منقول اگر بیع منقول در بیع منقول باشد بیع منقول است

باید که در این باب احتیاط شود و در صورتی که در این باب احتیاط نشود...

یاده بر آید و مال بائع باشد **مسئله** بخش حرام است  
بخش آنست که کسی بدون قصد خرید خود را خریدار  
نموده قیمت بیع زیاده گوید تا کسی دیگر مشتری فریب خورد  
**مسئله** اگر مسلمانی خرید میکند و نرخ مشخص می کند  
یا پیام زنی داده دیگر بر آن آمده پیغام خود بد تمنعنی  
مکروه است تا وقتیکه معامله خریدار اول درست شود  
یا موقوف ماند **مسئله** کاروان غله را اگر کسی از شهر  
برآمده ملاقات کند و تمام غله را خرید نماید این را تلقی جلب  
ویند اگر انمعنی اهل شهر را مضر باشد ممنوع باشد و اگر  
مضر نباشد جائز باشد مگر در صورتیکه نرخ شهر را بر  
کاروان پوشیده دارد که این فریب و مکروه است  
**مسئله** اگر شهری متاع کاروان را نرخ گران کرده  
بفروشد در شهر قحط و تنگی باشد انمعنی مکروه است

علی خطبه است...  
اول آنست که...  
در وقتی باشد...  
بسیار از...  
و آن مابقی...  
حکم است...  
زین جهت...  
عقب بماند...  
موجب است...  
و در این...  
صاحب...  
را اول...  
و در این...

اینکه در این باب احتیاط شود...  
و در صورتی که در این باب احتیاط نشود...  
باید که در این باب احتیاط شود...

بسم الله الرحمن الرحيم  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة

و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة

**مسئله** شیخ وقت اذان جمعه مکروه است مسئله  
اگر در مملوک تغییر با هم قرابت محرمیت داشته باشند  
فروختن آنها علیحده علیحده مکروه است و ممنوع و همچنین  
اگر یکی از آنها ضعیف باشد و دوم کبیر و نزد بعضی این  
بیع جائز نباشد **مسئله** شیخ چربی میتة جائز نیست  
**مسئله** شیخ روغن نجس نزد ای حنیفه جائز است  
و نزد گیرائمه جائز نیست **مسئله** بیع گندگی انسان  
اگر مخلوط نباشد نزد امام اعظم مکروه است و اگر  
مخلوط باشد نجاک و مانند آن نزد امام اعظم جائز است  
و بیع سرگین هم نزد او جائز است و نزد اکثرائمه بیع  
بیع چیز از آن جائز نیست مسئله هر چه بیع آن جائز  
نیست انتفاع بدان جائز نیست **مسئله** احتکار  
یعنی بند کردن و نفروختن قوت آدمیان و چهار پایگان

بسم الله الرحمن الرحيم  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة  
و ما جاء في الخبر ان من قرأ القرآن في يوم الجمعة  
مات ميتة يوم الجمعة

و حکم کرده است که در این شهر که برای اهل آن مضر باشد مکروه است و نزد  
 امام ابی یوسف در هر جنس که ضرر احکام آن بجای باشد  
 احکام آن ممنوعست حاکم محبت کرده امر کند که زیاده  
 از حاجت خود بفروشد **مسئله** اگر کسی غله زراعت  
 خود را باند کرد یا از شهری دیگر خریده آورد و باند کرد  
 احکام آن نیست **مسئله** پادشاه و حاکم را نرخ  
 کردن مکروه است مگر وقتیکه بقالآن در گرانی غله بسیار تعدی  
 نمایند در آن صورت بمشورت دانایان نرخ کند  
**فصل** در متفرقات و آداب معاشرت و حقوق الناس  
 و گناهان مسابقت در تیراندازی یا در دووانیدن  
 اسپان یا شتران یا خران یا استرآن جائزست و  
 اگر برای پیش رونده چیزی مقرر کرده اگر از یک جانب  
 باشد جائزست و از جانبین حرامست مگر آنکه

۱۵۵

و حکم کرده است که در این شهر که برای اهل آن مضر باشد مکروه است و نزد  
 امام ابی یوسف در هر جنس که ضرر احکام آن بجای باشد  
 احکام آن ممنوعست حاکم محبت کرده امر کند که زیاده  
 از حاجت خود بفروشد **مسئله** اگر کسی غله زراعت  
 خود را باند کرد یا از شهری دیگر خریده آورد و باند کرد  
 احکام آن نیست **مسئله** پادشاه و حاکم را نرخ  
 کردن مکروه است مگر وقتیکه بقالآن در گرانی غله بسیار تعدی  
 نمایند در آن صورت بمشورت دانایان نرخ کند  
**فصل** در متفرقات و آداب معاشرت و حقوق الناس  
 و گناهان مسابقت در تیراندازی یا در دووانیدن  
 اسپان یا شتران یا خران یا استرآن جائزست و  
 اگر برای پیش رونده چیزی مقرر کرده اگر از یک جانب  
 باشد جائزست و از جانبین حرامست مگر آنکه

و حکم کرده است که در این شهر که برای اهل آن مضر باشد مکروه است و نزد  
 امام ابی یوسف در هر جنس که ضرر احکام آن بجای باشد  
 احکام آن ممنوعست حاکم محبت کرده امر کند که زیاده  
 از حاجت خود بفروشد **مسئله** اگر کسی غله زراعت  
 خود را باند کرد یا از شهری دیگر خریده آورد و باند کرد  
 احکام آن نیست **مسئله** پادشاه و حاکم را نرخ  
 کردن مکروه است مگر وقتیکه بقالآن در گرانی غله بسیار تعدی  
 نمایند در آن صورت بمشورت دانایان نرخ کند  
**فصل** در متفرقات و آداب معاشرت و حقوق الناس  
 و گناهان مسابقت در تیراندازی یا در دووانیدن  
 اسپان یا شتران یا خران یا استرآن جائزست و  
 اگر برای پیش رونده چیزی مقرر کرده اگر از یک جانب  
 باشد جائزست و از جانبین حرامست مگر آنکه

الدر المختار  
 کتاب التمسک  
 کتاب التمسک  
 کتاب التمسک  
 کتاب التمسک

۱۵۶

در خصوص ثالث در میان باشد و گفت شود که اگر کسی  
 در کس پیش رود اینقدر با او داده شود و اگر دو کس  
 پیش روند درین صورت از ثالث هیچ نگرفت شود  
 و از آن دو کس هر که پیش رود از دیگری بگیرد درین صورت  
 این سابقه و این مقرر کردن انعام جایز است  
 حلال لیکن آنچه برای پیش رو داده مقرر کرده اند  
 نمی شود و مواخذة آن نمی رسد و همچنین جایز است  
 امیر مردم لشکر را بگوید که هر که پیش رود اینقدر بوی  
 بد هم و همچنین حکم است در آنکه دو طالب علم در مسأله  
 اختلاف کنند و خواهند که با استاد رجوع آرند و برای  
 سیکه حکم او موافق حکم استاد افتد چیزی مسترد کند  
 بلکه ولیمه نکاح سنت است و کسیکه دعوی  
 کرده شود باید که قبول کند و اگر بعد از قبول نکند آن مسترد  
 است

عاشق و مایه محبت کند

یک شخص ثالث در میان باشد و گفت شود که اگر کسی  
 در کس پیش رود اینقدر با او داده شود و اگر دو کس  
 پیش روند درین صورت از ثالث هیچ نگرفت شود  
 و از آن دو کس هر که پیش رود از دیگری بگیرد درین صورت  
 این سابقه و این مقرر کردن انعام جایز است  
 حلال لیکن آنچه برای پیش رو داده مقرر کرده اند  
 نمی شود و مواخذة آن نمی رسد و همچنین جایز است  
 امیر مردم لشکر را بگوید که هر که پیش رود اینقدر بوی  
 بد هم و همچنین حکم است در آنکه دو طالب علم در مسأله  
 اختلاف کنند و خواهند که با استاد رجوع آرند و برای  
 سیکه حکم او موافق حکم استاد افتد چیزی مسترد کند  
 بلکه ولیمه نکاح سنت است و کسیکه دعوی  
 کرده شود باید که قبول کند و اگر بعد از قبول نکند آن مسترد  
 است

در صورتی که در میان باشد و گفت شود که اگر کسی  
 در کس پیش رود اینقدر با او داده شود و اگر دو کس  
 پیش روند درین صورت از ثالث هیچ نگرفت شود  
 و از آن دو کس هر که پیش رود از دیگری بگیرد درین صورت  
 این سابقه و این مقرر کردن انعام جایز است  
 حلال لیکن آنچه برای پیش رو داده مقرر کرده اند  
 نمی شود و مواخذة آن نمی رسد و همچنین جایز است  
 امیر مردم لشکر را بگوید که هر که پیش رود اینقدر بوی  
 بد هم و همچنین حکم است در آنکه دو طالب علم در مسأله  
 اختلاف کنند و خواهند که با استاد رجوع آرند و برای  
 سیکه حکم او موافق حکم استاد افتد چیزی مسترد کند  
 بلکه ولیمه نکاح سنت است و کسیکه دعوی  
 کرده شود باید که قبول کند و اگر بعد از قبول نکند آن مسترد  
 است

میبود که از ادوات ناموش  
 چند سئال را از ادوات ناموش  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت

**مسئله** از طعام دعوت چیزی بخانه خود نیارد و هم  
 سئال ندهد مگر با جارت مالک و اگر داند که آنجا هو یا سر دست  
 حاضر نشود و دعوت قبول نکند و اگر بعد آمدن لموظا هر شد  
 اگر قدرت منع دارد منع کند و اگر نه پس اگر مقتدا باشد  
 یا هو در مجلس طعام باشد نشیند امام عظمی فرموده که بدن  
 مبتلا شدم پس صبر کردم یعنی پیش از مقتدا شدن  
**مسئله** اگر حرام است که باز دارنده است از  
 ذکر آهی و هیچ شهوت است بسوی معاصی و اگر در حق  
 کسی اینچنین نباشد مثلاً دروشی صاحب نفس مطمن  
 که غیر از عشق و محبت آهی در سر او هیچ منلی و رغبتی  
 بسوی شهوات نبود از زبان مردی که قابل شهوت  
 نباشد کلامی موزون با وازی موزون شنود و او را  
 مانع از ذکر آهی نباشد بلکه همچنان محبت آهی کند

۱۵۶

که از ادوات ناموش  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت

بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت  
 و بنوع از اعراض سوخت

اعلیٰ حضرت علی بن ابی طالب  
توفیق حاصل اندازند و در حق  
عبادت نیست برادران حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم  
کسی باقی نماندند و در حق  
ما بال اقوام فقیهون  
گزارند و لذا در حدیث  
راشکوه شریف  
بروایت مسلم آورده  
که فرمود علیه الصلوٰه  
والسلام ای سیدانید  
که غیبت علی است

۱۵۸

گفتند که در حق  
علی بن ابی طالب  
فرمودند که هر که  
در حق او غیبت کند  
در حق خود غیبت  
کند و در حدیث  
بروایت مسلم  
آورده که فرمود  
علیه الصلوٰه  
والسلام ای سیدانید  
که غیبت علی است

این قول از کلام است  
مضمون این حدیث  
اینست که هر که  
در حق علی بن ابی طالب  
غیبت کند در حق  
خود غیبت کند  
و در حدیث  
بروایت مسلم  
آورده که فرمود  
علیه الصلوٰه  
والسلام ای سیدانید  
که غیبت علی است

ما هیچ کس را در حق  
علی بن ابی طالب  
غیبت نکرده ایم  
و در حدیث  
بروایت مسلم  
آورده که فرمود  
علیه الصلوٰه  
والسلام ای سیدانید  
که غیبت علی است

در حدیث  
بروایت مسلم  
آورده که فرمود  
علیه الصلوٰه  
والسلام ای سیدانید  
که غیبت علی است

این حدیث از کلام است  
مضمون این حدیث  
اینست که هر که  
در حق علی بن ابی طالب  
غیبت کند در حق  
خود غیبت کند  
و در حدیث  
بروایت مسلم  
آورده که فرمود  
علیه الصلوٰه  
والسلام ای سیدانید  
که غیبت علی است

در حق آن کس انکار نتوان کرد و خواهی عالیشان  
بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه که کمال اتباع سنت  
داشت فرموده نه این کار میکنم چرا که مسنون نیست  
و نه انکار میکنم و ملاهی و مزایمیر و طنبور و دهل و نقار  
و دف و غیره با اتفاق حرام است مگر طبل غازی یعنی  
نقاره هنگام جنگ یاد است برای اعلان نکاح مسکا  
تشر کلام است موزون حسن او حسن است و قبیح او  
قبیح است لیکن بیشتر اضااعت وقت در آن مکرده  
است **مسئله** ریا و سمعه در عبادت ثواب عبادت  
را باطل کند بلکه معصیت شود یعنی هر که عبادت  
کند برای دیدن و شنیدن مردم نزد خدا  
ثواب آن نباشد پیغمبر علیه السلام آن را شرک  
خفی فرموده **مسئله** غیبت یعنی عیب که

در حدیث  
بروایت مسلم  
آورده که فرمود  
علیه الصلوٰه  
والسلام ای سیدانید  
که غیبت علی است

بجای آنکه بگوید یا خداوند بزرگوار منم و منم از شما بزرگوارترم  
 یا خداوند بزرگوار منم و منم از شما بزرگوارترم

بجای آنکه بگفتن اگر چه موافق نفس الامر باشد حرام است  
 اهل عیب در دین او گوید یا در صورت یاد راسب  
 غیر آن آنچه او را ناخوش آید مگر غیبت نظام حرام نیست  
 مسئله غیبت نیست مگر شخص معین معلوم را  
 گفتن اگر اهل شهری را غیبت کند غیبت نه باشد  
 مسئله نسیب یعنی سخن یکی بدگیری رسانیدن  
 موجب ناخوشی قیامین آنها باشد نیز حرام است  
 مسئله دشنام دادن دیگری بزبان یا با اشاره  
 یا چشم یا دست یا مانند آن یا خدمت دیدن  
 روی بر نهجی که موجب هتک حرمت او باشد  
 حرام است رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده  
 دست مال و آبروی مسلمان مثل حرمت خون  
 است و کعبه را فرموده که حق تعالی ترا چه قدر

در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است  
 در استغفار این نوعی است که در غیبت است

تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار  
 تفصیر استغفار



بسیار از اینها در حدیث آمده است که هر کس در راه خدا کفر یا فسق کند...

حرمت داده لیکن حرمت مسلمان و حرمت خون و مال او و آبروی او از تو زیاده است مسئله دروغ حرام است مگر برای صلح میان دو کس یا برای راضی کردن اهل خود یا برای دفع ظلم ظالم درین چندین مقام تعریض بکذب بهتر است و بی حاجت تعریض بکذب هم مکروه است **مسئله** تحسین حال مسلمان برای عیب جوئی آنها حرام است و بدترین دروغ شهادت دروغ است و قسم دروغ که بد مال مسلمانی را بناحق تلف کند حق تعالی دروغ را برابر شرک شمرده و فرموده که هر کس پیدا از بت پرستی و پرهنر کند پیدا از سوخ دروغ در حالی که مسلمان راه راست رونده باشد **مسئله** رشوت دهنده و رشوت خور

بسیار از اینها در حدیث آمده است که هر کس در راه خدا کفر یا فسق کند... (Marginal notes in various directions)

بسیار از اینها در حدیث آمده است که هر کس در راه خدا کفر یا فسق کند... (Bottom marginal notes)

رو دوزخ باشند مگر آنکه دادن رشوت برای  
رفع ظلم جائز است **مسئله** هر که حکم نکند موافق  
تاب الله حق تعالی آن را کافر گفته **مسئله**  
غنیه و مناقشه که در میان افسد واجب است  
بآنرا بشرع رجوع کند و آنچه شرع در آن حکم کند  
که چه خلاف طبع خود باشد واجب است که آن را  
بطیب خاطر قبول کند مگر وه داشتن آن  
افرست و مستلزم انکار شرع **مسئله** عجب است  
و تکبر کردن نفس خود را از دیگران بهتر  
و استن و غیر را حقیر دانستن حرام است حقتعالی  
می فرماید نفس خود را نسبت بپاکی مکنید بلکه خدا  
هرگز ایسخواهد پاک می کند و اعتبار مرخامته راست  
و خامته معلوم نیست که چه خواهد بود در حدیث آمده

در حکم قبول رشوت در دوزخ است و در حکم رشوت برای رفع ظلم جایز است  
و در حکم مناقشه که در میان افسد واجب است و در حکم آنکه هر که حکم نکند موافق  
تاب الله حق تعالی آن را کافر گفته و در حکم آنکه غنیه و مناقشه که در میان  
افسد واجب است و در حکم آنکه بشرع رجوع کند و آنچه شرع در آن حکم کند  
که چه خلاف طبع خود باشد واجب است که آن را بطیب خاطر قبول کند مگر وه داشتن آن  
افرست و مستلزم انکار شرع و در حکم آنکه عجب است و تکبر کردن نفس خود را  
از دیگران بهتر و استن و غیر را حقیر دانستن حرام است حقتعالی می فرماید  
نفس خود را نسبت بپاکی مکنید بلکه خدا هرگز ایسخواهد پاک می کند  
و اعتبار مرخامته راست و خامته معلوم نیست که چه خواهد بود در حدیث آمده

که حق تعالی بعضی کسان را بهشتی نوشته است تمام عمر عمل دوزخ میکند و آخر کار مناسب می شود و عمل بهشت میکند و بهشتی میشود و بعضی کسان را دوزخی نوشته است و تمام عمر عمل بهشت می کند آخر کار نوشته ازلی غالب می آید و عمل دوزخ میکند و دوزخی میشود و شیخ سعدی میگوید

مرا پندرانای روشن شهابی  
یکی آنکه خویش خوبین میباشد

دو پندرز فرمود بر روی آرد  
دوم آنکه بر غیر بد بین میباشد

مسئله تفاهر با نساب حرام است نیز تکاثر مال و جاه حرام است کریم تر نزد خدا متقی تر است  
مسئله بازی کردن لشطرنج یا نزد یا جو طربا مانند آن حرام است و اگر در آن مال مشروط باشد  
تقار با شد و حرام قطعی و گناه کبیره باشد

عنه بطور عمیق که در سوره سوره و ما...  
بسیار است که در حدیث آمده است  
از جمله آنکه کس که در دنیا کار بد کند  
پس در آن دنیا تمام عمر در جهنم  
است یا با خداوند است و در  
اولی در عالم اولی در عالم اولی  
انکار است و در عالم اولی در عالم اولی  
بنویسند و در عالم اولی در عالم اولی  
بسیار است که در حدیث آمده است  
از جمله آنکه کس که در دنیا کار بد کند  
پس در آن دنیا تمام عمر در جهنم  
است یا با خداوند است و در  
اولی در عالم اولی در عالم اولی  
انکار است و در عالم اولی در عالم اولی  
بنویسند و در عالم اولی در عالم اولی

بسیار است که در حدیث آمده است  
از جمله آنکه کس که در دنیا کار بد کند  
پس در آن دنیا تمام عمر در جهنم  
است یا با خداوند است و در  
اولی در عالم اولی در عالم اولی  
انکار است و در عالم اولی در عالم اولی  
بنویسند و در عالم اولی در عالم اولی  
بسیار است که در حدیث آمده است  
از جمله آنکه کس که در دنیا کار بد کند  
پس در آن دنیا تمام عمر در جهنم  
است یا با خداوند است و در  
اولی در عالم اولی در عالم اولی  
انکار است و در عالم اولی در عالم اولی  
بنویسند و در عالم اولی در عالم اولی

بسیار است که در حدیث آمده است  
از جمله آنکه کس که در دنیا کار بد کند  
پس در آن دنیا تمام عمر در جهنم  
است یا با خداوند است و در  
اولی در عالم اولی در عالم اولی  
انکار است و در عالم اولی در عالم اولی  
بنویسند و در عالم اولی در عالم اولی  
بسیار است که در حدیث آمده است  
از جمله آنکه کس که در دنیا کار بد کند  
پس در آن دنیا تمام عمر در جهنم  
است یا با خداوند است و در  
اولی در عالم اولی در عالم اولی  
انکار است و در عالم اولی در عالم اولی  
بنویسند و در عالم اولی در عالم اولی

دوستی و محبت را در میان هر دو گروه در آنجا که است و اگر هر دو گروه را از دست هم جدا کرد و از هر دو گروه را از آنجا که است و اگر هر دو گروه را از دست هم جدا کرد و از هر دو گروه را از آنجا که است

منکر حرمت آن کافر باشد و نیز لعن پیرانیدن کبوتر  
 جنگا نیدن مرغ و مانند آن حرام است **مسئله**  
 دست کنانیدن از خوجه مکروه است **مسئله** بوی  
 ایپوند کرده در از کردن حرام است خصوص  
 یوند کردن بوی انسان **مسئله** اجرت  
 فتن بر اذان و اقامت و تعلیم قرآن و فتن  
 غیره عبادات جائز نیست نزد امام اعظم رح  
 زد و دیگر ایست جائز است و درین زمانه فتوی  
 بر آن است که بر تعلیم شر آن و مانند آن  
 جرت گرفتن جائز است **مسئله** اجرت  
 وجه کنند و سرود کنند و دیگر معاصی  
 اجرت همانیدن جانور زبر ماده حرام است  
**مسئله** قاضیان و مفتیان و علما و غازیان

وزیر بود و مانند آن  
 این باقی ماند  
 فتنه درین زمانه فتوی  
 آنگاه است و این قول  
 نشان می آید  
 از کثرت معین  
 بیایید که اجرت  
 ایستند بجان و  
 و اگر است معین  
 باین نام جا برده  
 بیاوردند

کنانیدن کبوتر  
 از کبوتر و کبوتر  
 از کبوتر و کبوتر  
 از کبوتر و کبوتر  
 از کبوتر و کبوتر

مفتیان و قاضیان و علما و غازیان  
 اجرت همانیدن جانور زبر ماده حرام است  
 وجه کنند و سرود کنند و دیگر معاصی  
 جرت گرفتن جائز است  
 بر آن است که بر تعلیم شر آن و مانند آن



فقد ثبت في الخبرين ان نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يراعي مواعيد غزواته  
 في مواعيد الغزوات فكانت مواعيد الغزوات مواعيد السنين فكانت مواعيد السنين  
 مواعيد الغزوات فكانت مواعيد الغزوات مواعيد السنين فكانت مواعيد السنين  
 مواعيد الغزوات فكانت مواعيد الغزوات مواعيد السنين فكانت مواعيد السنين

بجهد موصوف

مسئله بنده را از خدمت مولى گر نختن حرام است  
 مسئله تراشيدن ريش پيش از قبضه حرام است  
 چيدن موى سفيد از ريش و مانند آن مکروه است  
 مسئله گذاشتن ريش و تراشيدن سبيلت  
 و ناخن و موى غسل و موى نهانی سنت است  
 مسئله داخل شدن مردان و زنان در حمام  
 جائز است ليکن با پرده و ازار مسئله امر معون  
 نهي منکر واجب است از منکرات اگر مستدور  
 داشته باشد از دست منع کند و اگر نتواند از زبان  
 منع کند و اگر نتواند يا مفيدند اند از دل مکروه دارد  
 و صحبت اهل مسکرت ترک کند اگر اينعت در  
 هم نکلند در وبال آنها شرک با شد هم در دنيا  
 و هم در آخرت مسئله حبب في الله و بغض في الله

مسئله بنده را از خدمت مولى گر نختن حرام است  
 مسئله تراشيدن ريش پيش از قبضه حرام است  
 چيدن موى سفيد از ريش و مانند آن مکروه است  
 مسئله گذاشتن ريش و تراشيدن سبيلت  
 و ناخن و موى غسل و موى نهانی سنت است  
 مسئله داخل شدن مردان و زنان در حمام  
 جائز است ليکن با پرده و ازار مسئله امر معون  
 نهي منکر واجب است از منکرات اگر مستدور  
 داشته باشد از دست منع کند و اگر نتواند از زبان  
 منع کند و اگر نتواند يا مفيدند اند از دل مکروه دارد  
 و صحبت اهل مسکرت ترک کند اگر اينعت در  
 هم نکلند در وبال آنها شرک با شد هم در دنيا  
 و هم در آخرت مسئله حبب في الله و بغض في الله

۱۶۵

بسیار از اینها در کتابهای مختلف آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است  
 و در بعضی موارد در حدیث صحیح آمده است

کس که در این کار اشتغال دارد اگر جواب ندهد عذاب است و اگر جواب ندهد عذاب است و اگر جواب ندهد عذاب است  
درسته که در این کار اشتغال دارد اگر جواب ندهد عذاب است و اگر جواب ندهد عذاب است و اگر جواب ندهد عذاب است  
علیه و اینست که در این کار اشتغال دارد اگر جواب ندهد عذاب است و اگر جواب ندهد عذاب است و اگر جواب ندهد عذاب است

از جمله بزرگان است که در این کار اشتغال دارند

فرض است مسلم کسی که بروی احسان کند  
شکر او کردن و مکافات او نمودن مستحب است  
یا واجب و انکار آن کردن و کفر آن نمودن  
معصیت است هر که شکر بنده نکرده و شکر خدا نکرده  
مسلم نشستن در مجلس علما و صلحا افضل است  
اگر میسر شود و اگر میسر نشود عزلت بهتر است  
مسلم کثرت درود بر پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم مستحب است و خالی بودن مجلس از ذکر خدا  
درود بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکروه است  
مرد در آتش شب بزمان وزن را تشبیه برودان و مسلم  
را تشبیه بکفار و فساق حرام است مسلم قتل  
کردن جانور را کول نه برای خوردن حرام است  
مسلم قتل جانور موزی جائز است

فراوانی اینست

مسئله حقوق مسلمانان بر مسلمانان شش چیز است عیادت مریض و حضور جنازه و قبول همت و سلام و تشمیت عا طس و خیر خواهی حضور و هم در غیبت مسئله باید که دوست رو برای مسلمانان آنچه برای نفس خود دوست ارد و مکرده دارد در حق آنها نخر برای خود پسندد و در سلام واجب است مسئله بدانکه با برتر مرتبه است مرتبه اول اکبر کبار کفر است و قریب آن عقائد باطله مرتبه دوم آنچه در آن حقوق بندگان تلف شود یعنی ظلم بر خون و مال و آبروی مسلمانان حق تعالی حقوق خود بخشد و حقوق بندگان نبخشد لغوی از انس روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم

روایت مسلمانان بر مسلمانان شش چیز است عیادت مریض و حضور جنازه و قبول همت و سلام و تشمیت عا طس و خیر خواهی حضور و هم در غیبت مسئله باید که دوست رو برای مسلمانان آنچه برای نفس خود دوست ارد و مکرده دارد در حق آنها نخر برای خود پسندد و در سلام واجب است مسئله بدانکه با برتر مرتبه است مرتبه اول اکبر کبار کفر است و قریب آن عقائد باطله مرتبه دوم آنچه در آن حقوق بندگان تلف شود یعنی ظلم بر خون و مال و آبروی مسلمانان حق تعالی حقوق خود بخشد و حقوق بندگان نبخشد لغوی از انس روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم

مسئله حقوق مسلمانان بر مسلمانان شش چیز است عیادت مریض و حضور جنازه و قبول همت و سلام و تشمیت عا طس و خیر خواهی حضور و هم در غیبت مسئله باید که دوست رو برای مسلمانان آنچه برای نفس خود دوست ارد و مکرده دارد در حق آنها نخر برای خود پسندد و در سلام واجب است مسئله بدانکه با برتر مرتبه است مرتبه اول اکبر کبار کفر است و قریب آن عقائد باطله مرتبه دوم آنچه در آن حقوق بندگان تلف شود یعنی ظلم بر خون و مال و آبروی مسلمانان حق تعالی حقوق خود بخشد و حقوق بندگان نبخشد لغوی از انس روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم

مسئله حقوق مسلمانان بر مسلمانان شش چیز است عیادت مریض و حضور جنازه و قبول همت و سلام و تشمیت عا طس و خیر خواهی حضور و هم در غیبت مسئله باید که دوست رو برای مسلمانان آنچه برای نفس خود دوست ارد و مکرده دارد در حق آنها نخر برای خود پسندد و در سلام واجب است مسئله بدانکه با برتر مرتبه است مرتبه اول اکبر کبار کفر است و قریب آن عقائد باطله مرتبه دوم آنچه در آن حقوق بندگان تلف شود یعنی ظلم بر خون و مال و آبروی مسلمانان حق تعالی حقوق خود بخشد و حقوق بندگان نبخشد لغوی از انس روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم

مسئله حقوق مسلمانان بر مسلمانان شش چیز است عیادت مریض و حضور جنازه و قبول همت و سلام و تشمیت عا طس و خیر خواهی حضور و هم در غیبت مسئله باید که دوست رو برای مسلمانان آنچه برای نفس خود دوست ارد و مکرده دارد در حق آنها نخر برای خود پسندد و در سلام واجب است مسئله بدانکه با برتر مرتبه است مرتبه اول اکبر کبار کفر است و قریب آن عقائد باطله مرتبه دوم آنچه در آن حقوق بندگان تلف شود یعنی ظلم بر خون و مال و آبروی مسلمانان حق تعالی حقوق خود بخشد و حقوق بندگان نبخشد لغوی از انس روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم





بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...

بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...  
بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...

ناباده زن کترست از زنا با زن همسایه و در  
بیث آمده که بزرگتر کبائر آنست که کسی پدر  
او را خود را دشنام دهد گفتند والدین را  
و نه کسی دشنام دهد فرمود والدین دیگری را  
شنام دهد او والدین این را دشنام دهد  
مسئله روح فاسق حرام است در حدیث است  
وق تعالی بدان غضب شود و عرش بران بلرزد  
مسئله اگر کسی دیگری را لعنت کند و آنکس  
بلعنت نباشد لعن بروی باز گردد  
حدیث است علامات منافق دروغ گوئی و  
کلاف و عدگی و خیانت در امانت و غدیر بعد عهد  
دشنام در منازعت  
مسئله رسول فرمود  
ای المد علیہ وسلم شرک مکن بخدا اگر چه قتل

بجای آنکه در حدیث آمده است که هر کس بر او لعنت کند...

کافر خانی است برون اجازت بی آن  
که از خانه اش بیرون اجازت بی آن  
زود مباد ای سکه طاقه بر او تامل  
نفتوز بزرگه که کینه با نیت نوم  
نفتوز بزرگه که کینه با نیت نوم  
گدازش از تو بر و در خلاصه می آرد  
بالم بلا بله زن خود را به بهار  
از دم برسد که زن خود را به بهار  
از دم برسد که زن خود را به بهار  
از دم برسد که زن خود را به بهار  
از دم برسد که زن خود را به بهار

بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا

در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا  
در دنیا هر که در دنیا هر که در دنیا

بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا

کرده شوی و سوخته شوی و نافرمانی والدین مکن  
اگر چه امر کنند که از زن و فرزند و مال خود بدر شو مسلماً  
حق شوهر بر زن آنقدر است که رسول فرمود صلی الله  
علیه و سلم که اگر برای سجده غیر خدا امر میکرد  
زن را امر میکردم که شوهر را سجده کند اگر شوهر  
زن را امر کند که سنگهای کوه زرد بکوه  
و از کوه سیاه بکوه سفید برسان باید که همچنان  
کند **مسئله** در حدیث آمده که بهترین ش  
کسی است که با زن خود خوب باشد و من برای  
اهل خود خوبم و زن از پهلوی چپ آفریده  
شده است راست نتوان شد بر کچی آنها صبر  
باید کرد و تنگی باید نمود باید که او را دشمن ندارد اگر  
از و راضی نباشد طلاق دهد **مسئله** گناه صنوبر

بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا  
بهر آنکه در این دنیا هر که در دنیا

بسم الله الرحمن الرحيم

در روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است

سل انکا شتن و بران اصرار کردن گناه کبیره است  
علال دهنستن گناه صغیره قطعی کفرست بخاری از  
نس روایت کرده که فرمود انس رضی الله عنهما که شما کارها  
کنید و از موی باریکتر و سهل تمسیدانید ما آنرا  
رعمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مملکات میدستیم  
آنکه سخن در شراخ بسیارست و مطولات از ان مشجون  
ندر کفایت درین وراق برای فارسی خوان نوشته شد  
اده ازین اگر احتیاج افتد بعلماء رجوع میتوان کرد

کتاب الحنا

بدان اسعدک الله تعالی این همه که گفته شد  
مورت ایمان و اسلام و شریعت است و مغزو  
حقیقت او در خدمت درویشان باید جست و  
نیال نباید کرد که حقیقت خدان شریعت است

۱۶۱

در روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است

در روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است

در روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است

در روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است  
از روی ایمان خلتی و زنی است با این و حیا و نورانی است

در مجلس نوایه در حق او درین کتب کتب معتبره در بیان این کتب معتبره در بیان این کتب معتبره

که این سخن جهل و کفر است بلکه همین شریعت است  
 در خدمت درویشان چون قلب از تعلق علمی و  
 که با سوی اسد داشت پاک شود و زائل نفس پاک  
 گشته نفس مطمئن شود و اخلاص بهم رساند شریعت  
 در حق او با مغز شود نماز او عبادت تعلق  
 بهم رساند و دور کعبت او بهتر از کعبت دیگر  
 باشد و همچنین صوم او و صدقه او و رسول  
 صلی الله علیه و سلم اگر شما مثل احد زرد را  
 خرج کنید برابر یک سیر یا نیم سیر چون باشد که  
 در راه خدا داده اند این از جهت قوت ایمان و اخلاص  
 شان است نور باطن معنی صبر صلی الله علیه و سلم  
 را از سینه درویشان باید جست و بدان نور  
 خود را روشن باید کرد تا هر خیر و شرف است

حضرت در بیان این کتب معتبره در بیان این کتب معتبره در بیان این کتب معتبره در بیان این کتب معتبره

در بیان این کتب معتبره در بیان این کتب معتبره در بیان این کتب معتبره در بیان این کتب معتبره



# ترجمہ باب کلمات الکفر از فتاویٰ بریلوی

در دستور القضاة از فتاویٰ خلاصہ آورده که در مسئلہ اگر چه وجہ  
کفر باشد و یک چه کفر نباشد فتویٰ بکفر نباید داد و فقیر گوید لیکن  
باید که خود از اندیشہ یک چه کفر احترام نماید **مسئلہ**  
از حدیث شیخین رضا کافر شود نہ از تفضیل علی رضی اللہ عنہ  
بر آنها کہ بدعت است **مسئلہ** از مجال دانستن  
ویدار خدا کافر شود **مسئلہ** خدا را جسم گفتن و دست  
و پا و رو گفتن کفر است **مسئلہ** اگر کلمہ کفر با اختیار  
خود گوید و نداند کہ این کلمہ کفر است اکثر علما بر آنند کہ کافر  
شود معذور نباشد و اگر بی قصد بزبان رود کافر نشود  
**مسئلہ** اگر ارادہ کفر کرد اگر چه بعد مدتی مدید  
فی الفور کافر شود **مسئلہ** اگر حرام قطعی را حلال گوید

در وقت قائل و بی شکم  
از کفر است و بی شکم  
سلمان است و بی شکم  
حرف در کفر است و بی شکم  
نظایر خطای است و بی شکم  
فصل بی شکم است و بی شکم  
در وقت قائل و بی شکم  
از کفر است و بی شکم  
سلمان است و بی شکم  
حرف در کفر است و بی شکم  
نظایر خطای است و بی شکم  
فصل بی شکم است و بی شکم

۱۴۴

در وقت قائل و بی شکم  
از کفر است و بی شکم  
سلمان است و بی شکم  
حرف در کفر است و بی شکم  
نظایر خطای است و بی شکم  
فصل بی شکم است و بی شکم

گفتند که اگر کسی را از خداوند چیزی بخواهد که در دنیا و آخرت سودمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است

یا حلال قطعی را حرام یا فرض بر فرض نداند کافر شود  
مسئله اگر گوشت مردار میفروشد و گوید که این مردار  
نیست از حلال است کافر نشود مسئله مرد میگیری را  
گفت که از خدا نمیترسی گفت نه کافر شود و نزد محمد  
بن فضیل اگر در معصیت باشد کافر شود و الا نه مسئله  
اگر گفت که وی اگر خدا شود من حق خود از وی بستانم  
کافر شود مسئله اگر گوید که خدا با تو بس نیاید  
من چگونه با تو بس آیم کافر شود مسئله اگر گوید  
که مرا بر آسمان خداست و بر زمین تو کافر شود مسئله  
اگر پس کسی مرد گفت که خدا را با لیسته بود کافر شود  
و اگر دیگر گفت که خدا بر تو ظلم کرد کافر شود  
مسئله اگر شخصی بردگیری ظلم کرد و مظلوم گفت  
ای خدا تو از وی مسپدیر اگر تو از وی بپذیری

مسئله اگر کسی را از خداوند چیزی بخواهد که در دنیا و آخرت سودمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است

۱۴۵

مسئله اگر کسی را از خداوند چیزی بخواهد که در دنیا و آخرت سودمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است

مسئله اگر کسی را از خداوند چیزی بخواهد که در دنیا و آخرت سودمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است و از او بخواهد که چیزی را از او ببرد که در دنیا و آخرت زیانمند است



علمه در علم خداوند است  
 علم خداوند بی حد و شمار است  
 علم خداوند از علم فرشتگان است  
 علم خداوند از علم انبیا است  
 علم خداوند از علم اولیا است  
 علم خداوند از علم کائنات است  
 علم خداوند از علم عالم است  
 علم خداوند از علم ملکوت است  
 علم خداوند از علم جبروت است  
 علم خداوند از علم عرش است  
 علم خداوند از علم قیامت است  
 علم خداوند از علم آخرت است  
 علم خداوند از علم همه است

من نه پذیرم کافر شود **مسئله** اگر گوید من از ثواب  
 و عذاب بیزارم کافر گردد **مسئله** اگر کسی بدون  
 شهود و نکاح کرد و گفت که خدا و رسول خدا را گواه  
 کردم یا فرشته را گواه کردم کافر شود **مسئله**  
 از مجمع النوازل آورد که اگر گفت که فرشته دست راست  
 و دست چپ را گواه کردم کافر نشود اگر چه نکاح  
 صحیح نباشد **مسئله** اگر جانوری آواز کرد  
 پس گفت که بیمار بیدار یا غله گران شود یا جانور آواز  
 کرد از سفر بازگشت در کفر او اختلاف است **مسئله**  
 اگر گفت که خدا میداند که من همیشه پیوسته ترا یاد می کنم  
 بعضی گفته که کافر شود اگر گفت که خدا می داند که بغمی  
 و شادی تو چنانم که بغمی و شادی خود بعضی گفت  
 کافر شود و بعضی گفته که اگر بر نیکی و بدی آن کس مال

علم خداوند از علم همه است  
 علم خداوند از علم کائنات است  
 علم خداوند از علم ملکوت است  
 علم خداوند از علم جبروت است  
 علم خداوند از علم عرش است  
 علم خداوند از علم قیامت است  
 علم خداوند از علم آخرت است  
 علم خداوند از علم همه است  
 علم خداوند از علم کائنات است  
 علم خداوند از علم ملکوت است  
 علم خداوند از علم جبروت است  
 علم خداوند از علم عرش است  
 علم خداوند از علم قیامت است  
 علم خداوند از علم آخرت است  
 علم خداوند از علم همه است

شهادت خداوند در روز قیامت است  
 شهادت خداوند از شهادت همه است  
 شهادت خداوند از شهادت کائنات است  
 شهادت خداوند از شهادت ملکوت است  
 شهادت خداوند از شهادت جبروت است  
 شهادت خداوند از شهادت عرش است  
 شهادت خداوند از شهادت قیامت است  
 شهادت خداوند از شهادت آخرت است  
 شهادت خداوند از شهادت همه است

در بیان آنکه هر کس از این دعا بخواند در روز قیامت بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود  
 از این دعا هر کس بخواند در روز قیامت بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود

در آن قیام می کند چنانچه بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
**سئله** اگر گفت که قسم بخدا و بیای تو کافر نشود  
**سئله** اگر گفت که رزق از خداست لیکن از  
 ره خستین خواهد کافر شود **سئله** اگر گفت فلانی  
 نبی باشد بوی ایمان نیارم یا گفت اگر حسد امر انجام  
 است نماز نگذارم یا گفت اگر قبله باین سو باشد نماز  
 نماز م کافر شود **سئله** اگر آهانت کسی از پییران  
 کافر شود **سئله** اگر کسی گفت که آدم علیه السلام  
 چه می یافت دیگری گفت پس ما همه جولا هر گاه نیم  
 فر شود این دوم **سئله** اگر گوید آدم علیه السلام  
 رگندم نمی خورد ما پخت نمی شدیم کافر شود  
**سئله** مردی گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 این میکرد و دیگری گفت که این بی ادبی است کافر شود

اگر گفت فلانی از این دعا بخواند در روز قیامت بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود  
 از این دعا هر کس بخواند در روز قیامت بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود  
 در آن قیام می کند چنانچه بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود  
 از این دعا هر کس بخواند در روز قیامت بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود

۱۶۱

در آن قیام می کند چنانچه بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود  
 از این دعا هر کس بخواند در روز قیامت بر نیکی و بدی خود کافر نشود  
 و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود و بیای تو کافر نشود

گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است

**مسئله** اگر کسی گفت ناخن تراشیدن سنت است  
و دیگری گفت اگر چه سنت باشد منی کنم کافر شود اگر گوید  
سنت چه کار آید کافر شود **مسئله** اگر کسی امر معروف  
کرد دیگری گفت چه غوغا آوردی اگر این سخن برو چه رود  
گفت کافر شود در فتاوی ای **مسئله** اگر کسی گفته طالب دین  
اگر گوید اگر خدای جهان ست بتامم کافر شود اگر گفت  
اگر نمی پیرست کافر نشود **مسئله** اگر کسی گوید حکم  
چنین است آن کس گفت حکم خدا را من چه دانم کافر  
**مسئله** اگر کسی فتوی دید و گفت که این چه بزار است  
فتوی آوردی اگر شریعت را سبک دانسته گفت کافر شود  
**مسئله** اگر کسی گفت که حکم شرع چنین است  
این کس بزور آرمغ آورد و گفت اینک شریعت را کافر  
شود اگر کسی را گفتند که با فلان کس صلح کن آنکس گفت

گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است

گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است

گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است  
گفته است بروی فون است



راقب الامم سلطان  
 من العادل الاظم  
 في السلطنه  
 في العادل الاظم  
 في السلطنه

كونه مخصوصا  
 في حق  
 بعض القائلين  
 في حق  
 كونه مخصوصا  
 في حق  
 بعض القائلين  
 في حق

مبارکش را مویک گفت کا فر شود مسئلہ اگر کسی پاوش  
 ظالم را عادل گوید امام ابو منصور را تردیدئی گفته کا فر شود  
 و امام ابو القاسم گفته کا فر شود چرا کہ البته گاهی عدل  
 کرده باشد **مسئلہ** در عادی و سر سرجی گفته اگر  
 کسی عتقتا دکنده که خراج و غیره خزانہ پادشاه  
 ملک پادشاه است کا فر شود **مسئلہ** در سرجی گفته  
 اگر کسی گفت که تو علم غیب داری گفت دارم کا فر شود  
**مسئلہ** اگر کسی گفت که اگر خدا مرادنی تو در بهشت  
 نخواهم رفت صبح آنست که کا فر نشود **مسئلہ** اگر  
 کسی گفت من مسلمانم دیگری گفت لعنت بر تو و بر مسلمانانی  
 کا فر شود و در جامع الفتاوی آورده اظهر آنست کا  
 کا فر نشود و در سرجی گفته اگر کسی گوید که اگر فرشتگان  
 با پیغمبران گواهی دهند که ترا ایم نیست باور ندارم کا فر شود

۱۸۰  
 کا فر نشود  
 اگر کسی  
 گفت که  
 تو علم  
 غیب داری  
 گفت دارم  
 کا فر شود  
 مسئلہ اگر  
 کسی گفت  
 که اگر خدا  
 مرادنی تو  
 در بهشت  
 نخواهم  
 رفت صبح  
 آنست که  
 کا فر  
 نشود  
 مسئلہ اگر  
 کسی گفت  
 من  
 مسلمانم  
 دیگری  
 گفت لعنت  
 بر تو و  
 بر  
 مسلمانانی  
 کا فر  
 شود و در  
 جامع  
 الفتاوی  
 آورده  
 اظهر  
 آنست کا  
 فر نشود  
 و در  
 سرجی  
 گفته اگر  
 کسی گوید  
 که اگر  
 فرشتگان  
 با پیغمبران  
 گواهی  
 دهند که  
 ترا ایم  
 نیست باور  
 ندارم کا  
 فر شود

بعضی فرشتگان را می بینیم که در آسمان می ایستند و بعضی دیگر در زمین می ایستند و بعضی دیگر در آسمان و زمین می ایستند و بعضی دیگر در آسمان و زمین می ایستند

**مسئله** اگر شخصی دیگری را گفت ای کافر او گفت اگر این چنین نبی بودم با تو صحبت نمی شدم بعضی گویند کافر شود و بعضی گویند نه **مسئله** اگر کسی گوید کافر شدن به که با تو بودن کافر نشود چرا که مراد او دوری هستن است **مسئله** اگر شخصی دیگری را گفت که نماز کن او جواب داد که تو چندین نماز کردی چه بر سر آوردی یا چندین گاه نماز کردم چه بر سر آوردم کافر شود **مسئله** اگر کسی دیگری را گفت که تو کافر شدی او جواب داد که کافر شده گیر کافر شد **مسئله** اگر گفت مر از ناز حق تعالی محبوبت است کافر شد و او را توبه باید داد اگر توبه کرد تجدید نکاح باید کرد **مسئله** اگر کافری مسلمانی را گفت که مسلمانی مرا پیامتو تا نزد تو مسلمان شوم او جواب داد که باش تا که بری بسوی فلان عالم یا قاضی یا و ترا آموزد آن زمان مسلمان شوی و او

بعضی فرشتگان را می بینیم که در آسمان می ایستند و بعضی دیگر در زمین می ایستند و بعضی دیگر در آسمان و زمین می ایستند و بعضی دیگر در آسمان و زمین می ایستند

کافر است تا آنکه ایمان بر او آید و اگر ایمان بر او نیفتد تا آنکه او را کفر آید و اگر کفر بر او نیفتد تا آنکه او را ایمان آید و اگر ایمان بر او نیفتد تا آنکه او را کفر آید و اگر کفر بر او نیفتد تا آنکه او را ایمان آید

کافری است که کافر نشود اگر او عظمی گفت نباشت تا فلان روز در مجلس من سلام آری فتوی بر آنست که کافر شود

صح آنست که کافر نشود اگر او عظمی گفت نباشت تا فلان

روز در مجلس من سلام آری فتوی بر آنست که کافر شود

مسئله اگر گفت مرا بازی از نماز و روزه نتاب گرفت

کافر شود **مسئله** اگر گوید تو چند گاه نماز من تا حلاوت

بی نمازی بینی کافر شود **مسئله** اگر گفت کار و دشمنان

همان است و کار کافران همان کافر شود و اگر این سخن عالمی معین اگر

کافر نشود **مسئله** اگر در دعا گفت ای خدا رحمت خود

از من دریغ مدار از الفاظ کفر است **مسئله** اگر شخص

زنی را گفت که مرتد شود درین صورت از شوهر خود جدا شوی گویند <sup>مذنی اسراجیه ۱۲ عالمگیریه</sup>

کافر شود **مسئله** رضا بفر برای خود و برای غیر خود کفر

و صحیح آنست که اگر کفر را قبیح دانسته دشمن خود را خواهد که کافر شود

این کس ازین رضا کافر نشود **مسئله** اگر در مجلس انجاری

بر مکانی مرتفع مثل واعظان بنشینند و سخن خندگی بگویند

کافر است که کافر نشود اگر او عظمی گفت نباشت تا فلان روز در مجلس من سلام آری فتوی بر آنست که کافر شود  
مسئله اگر گفت مرا بازی از نماز و روزه نتاب گرفت کافر شود  
مسئله اگر گوید تو چند گاه نماز من تا حلاوت بی نمازی بینی کافر شود  
مسئله اگر گفت کار و دشمنان همان است و کار کافران همان کافر شود و اگر این سخن عالمی معین اگر کافر نشود  
مسئله اگر در دعا گفت ای خدا رحمت خود از من دریغ مدار از الفاظ کفر است  
مسئله اگر شخص زنی را گفت که مرتد شود درین صورت از شوهر خود جدا شوی گویند  
مسئله رضا بفر برای خود و برای غیر خود کفر و صحیح آنست که اگر کفر را قبیح دانسته دشمن خود را خواهد که کافر شود  
این کس ازین رضا کافر نشود  
مسئله اگر در مجلس انجاری بر مکانی مرتفع مثل واعظان بنشینند و سخن خندگی بگویند

کافر است که کافر نشود اگر او عظمی گفت نباشت تا فلان روز در مجلس من سلام آری فتوی بر آنست که کافر شود  
مسئله اگر گفت مرا بازی از نماز و روزه نتاب گرفت کافر شود  
مسئله اگر گوید تو چند گاه نماز من تا حلاوت بی نمازی بینی کافر شود  
مسئله اگر گفت کار و دشمنان همان است و کار کافران همان کافر شود و اگر این سخن عالمی معین اگر کافر نشود  
مسئله اگر در دعا گفت ای خدا رحمت خود از من دریغ مدار از الفاظ کفر است  
مسئله اگر شخص زنی را گفت که مرتد شود درین صورت از شوهر خود جدا شوی گویند  
مسئله رضا بفر برای خود و برای غیر خود کفر و صحیح آنست که اگر کفر را قبیح دانسته دشمن خود را خواهد که کافر شود  
این کس ازین رضا کافر نشود  
مسئله اگر در مجلس انجاری بر مکانی مرتفع مثل واعظان بنشینند و سخن خندگی بگویند





یہاں لکھا ہے کہ اگر کسی نے کفر سے ہٹ کر اسلام قبول کیا تو اسے جہنم سے نجات دی جائے گی۔

اہل اسلام جلدی نباید کرد حال آنکہ بصحت اسلام مکرہ علماء حکم کرده اند **مسئلہ** در تاملہ خانہ از نیابج گفته کہ ابوحنیفہ فرمودہ کہ کفر کفر نباشد تا کہ اعتقاد نہ کردہ شود بر کفر **مسئلہ** در محیطہ ذخیرہ گفته کہ مسلمان کا فر نشود مگر وقتیکہ قصد کفر کند **مسئلہ** در مضمرات از نصاب جامع صغر گفته کہ اگر کسی کلمہ کفر عمرہ گفت لیکن اعتقاد با کفر نہ کرد بعضی علما گفته اند کہ کا فر نشود کہ کفر از عتقاد تعلق دارد و بعضی گفته اند کہ کا فر شود کہ رضا است بکفر **مسئلہ** اگر جاہلی کلمہ کفر گفت و نسیہ اند کہ این کلمہ کفر است بعضی علما گفته اند کہ کا فر نشود و جہل عذرست بعضی گفته کا فر شود و جہل عذرست **مسئلہ** از مرید شدن احد از حرمین نکاح فی الحال باطل شود بر قنای قاضی موقوف نیست این روایت منتفیست **مسئلہ** اگر کسی کلامہ مثل آتش پرستان یا جابآ مثل ہنود پوشد بعضی علما گفته اند کہ کا فر شود و بعضی گفته

بعضی علما نے فرمایا ہے کہ اگر کسی نے کفر سے ہٹ کر اسلام قبول کیا تو اسے جہنم سے نجات دی جائے گی۔

۱۸۴

بعضی علما نے فرمایا ہے کہ اگر کسی نے کفر سے ہٹ کر اسلام قبول کیا تو اسے جہنم سے نجات دی جائے گی۔

یہاں لکھا ہے کہ اگر کسی نے کفر سے ہٹ کر اسلام قبول کیا تو اسے جہنم سے نجات دی جائے گی۔

روز پنجشنبه در این روز...  
روز شنبه در این روز...  
روز یکشنبه در این روز...  
روز دوشنبه در این روز...  
روز سه شنبه در این روز...  
روز چهارشنبه در این روز...

کافر نشود و بعضی متاخرین گفته که اگر بضرورت پوشد  
فروشود **سئله** اگر کسی زنا رست قاضی بوجس گفته  
اگر برای خلاصی از دست کفار کرده باشد کافر نشود و اگر برای  
بده در تجارت کرده باشد کافر نشود **سئله** مجوس ز نورو  
ع شونند یا بنود روزا ولی یاد و الی شادی نمایند و مسلمانان گوید  
بجوب سیرت نهاده اند کافر نشود **سئله** از جمع انوار  
ده مردی ارتکاب گناه صغیره کرد پس گفت مرا و را  
می که توبه کن او گفت که من چه کرده ام که توبه کنم کافر نشود  
**سئله** اگر صدقه کرد از مال حرام و امیداری ثواب کرد  
فروشود **سئله** اگر فقیر میداند که از حرام داده است برای  
و عا کرده و صدقه دهند آمین گفت کافر نشود **سئله** سابق  
بی خود واقربایی آمده برود راه هم نشا کردند یا مبارکباد دادند و هر  
بیت کافر نشوند **سئله** از حلال دستن لوطت بازن خود

باید که در این روز...  
باید که در این روز...  
باید که در این روز...  
باید که در این روز...  
باید که در این روز...

باید که در این روز...  
باید که در این روز...  
باید که در این روز...  
باید که در این روز...  
باید که در این روز...

کافر نشود و با غیرین خود کافر شود **مسئله** حلال نیستن جماعت  
 حیض کفرست در حالت استبراء است کفر نیست **مسئله**  
 در سرانی گفته که مردی بر مکانی مرتفع بنشیند و مردم از وی بطریق  
 مسائل پرسند او بطریق استبراء جواب گوید کافر شود و بر مکانی  
 بنشیند شرط نیست استبراء علم و دینی کفرست **مسئله**  
 اگر گفت که مرا با مجلس علم چه کاریا گوید آنچه علما میگویند که میتوان کرد کافر  
**مسئله** اگر گوید زیاد علم چه کاری آید کافر شود  
 اگر گوید اینها که علم می آموزند هتانا است یا تزییر است یا گوید من  
 حیل و دشمنان را منکرم کافر شود **مسئله** اگر کسی گوید هرگز  
 بشرح بی او گفت پیاده بیار کافر شود و اگر گفت بایسوی قاضی و  
 پیاده بیار کافر شود **مسئله** اگر گفت نماز بجا است بگذار او گفت  
 ان صلواته تنهی کافر شود **مسئله** مری آیت قرآن او قریح نهاد  
 قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما

قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما  
 قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما  
 قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما  
 قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما

کافر نشود و با غیرین خود کافر شود **مسئله** حلال نیستن جماعت  
 حیض کفرست در حالت استبراء است کفر نیست **مسئله**  
 در سرانی گفته که مردی بر مکانی مرتفع بنشیند و مردم از وی بطریق  
 مسائل پرسند او بطریق استبراء جواب گوید کافر شود و بر مکانی  
 بنشیند شرط نیست استبراء علم و دینی کفرست **مسئله**  
 اگر گفت که مرا با مجلس علم چه کاریا گوید آنچه علما میگویند که میتوان کرد کافر  
**مسئله** اگر گوید زیاد علم چه کاری آید کافر شود  
 اگر گوید اینها که علم می آموزند هتانا است یا تزییر است یا گوید من  
 حیل و دشمنان را منکرم کافر شود **مسئله** اگر کسی گوید هرگز  
 بشرح بی او گفت پیاده بیار کافر شود و اگر گفت بایسوی قاضی و  
 پیاده بیار کافر شود **مسئله** اگر گفت نماز بجا است بگذار او گفت  
 ان صلواته تنهی کافر شود **مسئله** مری آیت قرآن او قریح نهاد  
 قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما

قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما  
 قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما  
 قریح را پرب کرده گوید کاسا و باقا کافر شود **مسئله** اگر در حق ما

Marfat.com

و فرمود که اینها را در روز قیامت حساب کنند و هر کس از اینها را در روز قیامت بخورد...

در یک گوید الباقیات الصالحات کافر شود **مسئله** اگر مری  
بسم گفته شراب و یا زنا کرده کافر شود و همچنین اگر بسم گفته حرام خورد  
**مسئله** اگر رمضان آمد و گفت که چیزی بر آید کافر شود **مسئله** اگر  
گفته شد که بیای فلان را امر معروف کنیم می جواب گفت که مری چه کرده  
است که امر معروف کنیم کافر شود **مسئله** مری یونان گفت که  
من دنیا بده که در آخرت زرخواد بود او در جواب گفت که ده دیگر بده در  
آخرت از من گبری آنجا خواهیم داد کافر شود **مسئله** پادشاه را اگر  
سجده عبادت کند با اتفاق کافر شود و اگر قصد تحمیت مثل سلام کند  
علماء در آن اختلاف است در ظمیریه گفته کافر شود و در مؤید الراه  
شرح هدایه گفته که سجود با جماع جائز نیست خدمت کردن بوضع  
و دیگر از استادان پیش و یادست بوسیدن یا پشت خم کردن جائز  
است **مسئله** کفری که بنا بر تان یا بر جاهها یا بر یا با یا بر  
و خانها و چشمها و مانند آن پس فرج کننده مشرک است و زنی

افسوس که اینها را در روز قیامت حساب کنند و هر کس از اینها را در روز قیامت بخورد...

و فرمود که اینها را در روز قیامت حساب کنند و هر کس از اینها را در روز قیامت بخورد...

و فرمود که اینها را در روز قیامت حساب کنند و هر کس از اینها را در روز قیامت بخورد...

و اما این است که در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست  
و در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست  
و در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست

از وی جد است و مذکور است **مسئله** در صورتی که از امام  
زاهد بویگر نقل کرده که هر که در روز عید قرآن چنانچه نوروز مجوس و همچنین در  
دوای و دسهر کفار بند بر آید با قرآن موقت کند در بازی کافر شود  
**مسئله** ایمان یاس مقبول نیست و توبه یاس اصح آن است  
که مقبول است **مسئله** در شرح مقاصد گفته که هر که حدث  
عالم یا شتر اجساد یا علم تجزئیات و مانند آن را که از ضروریات دین  
است نکار کند با تفاق کافر شود و اگر در مسائل عقائد که روضه  
خارج و معتزله و غیره فرقی می دهد علیه سلام در آن خلاف زنده بخورد  
اهل سنت عقائد کند در کافر گفتن او علماء اختلاف زنده در متقی  
ابی حنیفه مرویست که کسی را از اهل قبله کافر میگویم ابو جعفر میفرماید  
گفته که هر که اهل سنت را کافر داند او را کافر میدانم و هر که اهل کافر  
ندانم **مسئله** علامه علم الهدی در بحر المحیط گفته که هر که در  
جناب پاک سرور کائنات صلی الله علیه و سلم دشنام دهد یا اهانت کند

و اما این است که در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست  
و در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست  
و در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست

مسئله در شرح مقاصد گفته که هر که حدث  
عالم یا شتر اجساد یا علم تجزئیات و مانند آن را که از ضروریات دین  
است نکار کند با تفاق کافر شود و اگر در مسائل عقائد که روضه  
خارج و معتزله و غیره فرقی می دهد علیه سلام در آن خلاف زنده بخورد  
اهل سنت عقائد کند در کافر گفتن او علماء اختلاف زنده در متقی  
ابی حنیفه مرویست که کسی را از اهل قبله کافر میگویم ابو جعفر میفرماید  
گفته که هر که اهل سنت را کافر داند او را کافر میدانم و هر که اهل کافر  
ندانم **مسئله** علامه علم الهدی در بحر المحیط گفته که هر که در  
جناب پاک سرور کائنات صلی الله علیه و سلم دشنام دهد یا اهانت کند

و اما این است که در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست  
و در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست  
و در بعضی از جملات یعنی مالک و غیره  
قطع علی بن ابی طالب است  
و معانی غریب نیستند  
و درین حال مقبول نیست





در عاقبت مشکیه خواهم شد و اگر نوع ثانی را رعایت خواهند کرد ثمره آن در دنیا و عقبی  
 خواهد دید و گرنه نتیجه بد خواهند دید **لوقع اول آلت** که در تهنیت و تکفین و غسل و دفن  
 و بت سنت کنند و دو چادر زاری که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده  
 در دوران تکفین نمایند و عامه خلاف سنت است ضرورت نیست و نماز جنازه بجماعت کفیر و  
 صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم <sup>صفت راه نجات ۱۲</sup> صواب است یا حافظ پیر محمد آریز و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه  
 خوانند و بعد مردن من <sup>صفت راه نجات ۱۲</sup> یوم دنیوی مثل هم و بستم و چهل و شش شاهی و برینی هیچ نمانند که  
 ل الله صلی الله علیه و سلم زیاده از ناله و زمام کردن جاگزید داشته اند حرام ساخته اند و از  
 بی وزاری زنان را منع بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها را معنی نبود  
 اختیار خود کردن نداده و از کلمه و درود و ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا  
 خدا داد فرماید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده <sup>ای کلمه طیبه</sup> **فِي الْقَبْرِ كَالْفَرِيْقِ الْمَتَعَوِّجِ**  
**مَنْظَرٌ دَعْوَةٌ مَا تَلَحُّفُ عَنْ آيٍ وَ آخِرٌ أَوْ صَدِيقٌ** و بعد مردن من در ادای دیون  
 من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف موضع مکه و اموال قصبه در ملک خود داشت  
 آن را هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام بصفوة الله و یک سهام بفلان و  
 یک سهام بفرزند آن فلان و یک نفرزند فلان فرخته بلیغ شدن بخشیده هر یک را مالک حصه او  
 ساخته بود لیکن تا دم زسیت خود محصول نیم حصه با و داد هر دو دختر میدادم و با بقی را سه  
 کرده یک حصه برای خرج خود میداشتم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان میدادم بعد مردن  
 من هم تا وقتیکه دین من ادا شود همین قسم محصولات تقسیم کرده حصه من بقرض خود امان  
 من سیاده باشند و از مبلغ عیدین قرض خود امان را داده مراد و تر فالغ الذمه سازند  
 تفصیل قرضها که در زمه من است در چند خطه اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چندی ای

معنای حضرت  
 نیز امان جان  
 سبب نظر  
 شمس در نظر  
 سبب نام ای  
 ایشان غلام  
 معین کردن بوده  
 است و در دعوت  
 علم و تقوا  
 شده است  
 در این  
 در این  
 در این



عزت شان در جوانی

ایشان را

فان بقر

مما ناسب ان

فدادند

کتاب فی شرح و تفسیر

مهری من نزد فرزندان است در ادای آن تهاون ننمایند و صبیه شریفه حضرت شیخ رضی الله  
را هر یک بقدر خود خدمت کردن لازم و واجب باشد علی الموسع قدره و علی المقدر  
قدره لا یكلف الله نفسا الا وسعها فقیر در سال تمام ده من گندم پنج شش و سی  
نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود و ده بگیزمین چاه سیدانی والا والده دلیل السد از طرف خود  
برای میرزا لکن وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف خود بست بگیزم خاد  
زمین چاهی مزروع از موضع نکه برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بر آن قیضه کرده  
اند کین گندم و یکرو پیه نقد در ماه بایشان میدهم درین هم قصور نشود موضع نکه میث جدیدی  
و جوداری من نیست محض تصدق حضرت میرزا صاحب شهیدت رضی الله عنه در ادای  
خدمت ایشان تقصیر نمایند و حد بگیزم برای پس ماندگان مفید است آن است که دنیا  
چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری میرسند  
تمام عمر شان هم در آنک فرصت مثل باد صبا می رود و نمیدانند که کجارت معامله آخرت که  
نقطاع پذیر نیست بر سر می اند حق تعالی می فرماید اذ السماء انفطرت هالی قوله علمت  
نفس ما قد مات و آخرت اهل باشد که باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر میشود لذات  
قوی دالمی را برباد دهد و بالام ابدی گرفتار شود و نعوذ بالله منها پس چایکه مصلحت دینی  
و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کیسکه مصلحت دینی را  
مقدم میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد و عمل فرمود علی السلام من جعل الهمة  
هما واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیا یعنی که هر مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد مقصود  
آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود نیای او را و کیسکه مصلحت دینی را مقدم دارد گاه باشد  
که دنیا هم در دست هد چنانچه پیشتر درین زمانه همچنین است پس خیر الدنیا و الاخرة شود

عزت شان در جوانی  
فان بقر  
مما ناسب ان  
فدادند  
کتاب فی شرح و تفسیر  
عزت شان در جوانی  
فان بقر  
مما ناسب ان  
فدادند  
کتاب فی شرح و تفسیر  
عزت شان در جوانی  
فان بقر  
مما ناسب ان  
فدادند  
کتاب فی شرح و تفسیر

عزت شان در جوانی  
فان بقر  
مما ناسب ان  
فدادند  
کتاب فی شرح و تفسیر



مسابقت برده اند و همین کمال مشابقت بحسب کمال متابعت و دلیل است بر  
 شان و اگر محبت با قاصد بر میان از کمال متابعت آن جناب کوتاهی کند و بر اول  
 واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مستبهاات و عبادات و عبادات و معاملات  
 خصوصاً در معاملات قناعت کند آن هم بسیار غنیمت است گوشت نوافل  
 ایقان مستبهاات و کمال اشتغال بسبب در عبادات و عبادات از و میسر شود و  
 فرمود صلی الله علیه و سلم **مَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبَدَّ الدِّينَ وَعَرَضَ لَهُ وَمَنْ  
 وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ الْحَدِيثُ فِي الصَّيْحَانِ** حق تعالی  
 میفرماید میان اولیاء و الا المتفونون هستند و دوستان خدا اگر مستقیماً تقوی عباد  
 از ادای واجبات و ترک محرمات و مستبهاات است نه از کثرت نوافل و ایقان  
 مستبهاات اربع محرمات و ذائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمه  
 و طول اهل در ص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق و  
 و در کتب فقه مبین اند و اگر محبت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان  
 ترک محرمات شود پس در آنچه اطلاق حقوق العباد باشد از آن اجتناب باید کرد که حق  
 تعالی کریم است و رسول و پیران عظام شفیع اند آنجا امید عفو است و حقوق العباد  
 در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار اند این رقمیه تحمل آن نتوان  
 شد حدیث **الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ لِلْمُسْلِمِ مِمَّنْ لِسَانُهُ وَيَدَاةُ** و حدیث **أَنْ تَحِبَّ  
 لِلنَّاسِ مَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ** در اینجا کافی است شع  
 میباش در بے آزار و سهر چه خواهی کن و در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست  
 یعنی غیر ازین مثل این گناهی نیست و یک از نصح که برای دین و دنیا مقید  
 آنست که از اتباع خود زن و فرزند و نوکر و غلام و کینه زک و رعیت با بریکه  
 چنان معاشرت باید کرد که آنها را رضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاص  
 و عفواری و عدم تکلیف مالا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند مگر آنکه بعد  
 از آنها از حسد یکدیگر را خوش باشد آن معتبر نیست و میوعان خود را از او

کمال است  
 نسبت اولیاء  
 برات کرد و درین  
 خود را و ظاهر شد  
 از روی خود را که  
 که بنیاد و بنیاد  
 می افتد در مقام  
 از آن جهت که  
 شریعت  
 سیدان کسی است  
 که سلامت باشند  
 سیدان از  
 زبان او دوست او  
 دوست در اینجا  
 در آن آنچه دوست  
 داری برای ذات  
 خود و ناخوش  
 داری بر او نشان  
 آنچه ناخوش داری  
 بر ذات خود و

یا بنرواری و خدمتگزاری راضی و از مذکور در آنچه به بصیرت امر کنند رسول فرمود صلی  
 علیه و سلم لا طاعة الا للذی فی الامر بالمعروف والنهي عن المنکر و باقران خود از اقربا و برادران و  
 وستان و همجبتان و همسالگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند و دنیا  
 ای سهل است برای معاملات و نبوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر باد نشده مگر  
 فیتکه با هم منازعت و محاصرت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را  
 حسان و کمونی شرمند و سزنگون باید که وصیت آسایش و دوستی تقییر این  
 و حرف است با دوستان لطیف با دشمنان مدارا <sup>بدر</sup> قال الله تعالی اذ قع  
 لى من احسن <sup>و او بیشتر از این خصم</sup> فاذا الذى بينك وبينه اوة <sup>دوست کاردار</sup> كان ولى حليم <sup>و او بیشتر از این خصم</sup> وما يلقها الا الذين  
 سبروا <sup>دوست کاردار</sup> وما يلقها الا ذو حظ عظيم <sup>و او بیشتر از این خصم</sup> وما ينزعك من الشيطان  
 زغ فاستعد بالله <sup>دوست کاردار</sup> انه هو السميع العليم <sup>و او بیشتر از این خصم</sup> و منى دفع بدی کن  
 فصلی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان به نیکوی کردن با آنها از خود دفع کین پس  
 ناگاه شخصی که در میان تو و او دشمنی است دوست و محب خواهد شد و نمی کنند دشمنی  
 مگر کسانیکه میبکنند و مگر کسانیکه صاحب بزرگند و اگر دشمنی در میان ترا درین کار مانع شود  
 عود بخوان و پناه جوی بخدا بد رستیکه خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی است  
 که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصا با وی دشمنی باشد  
 مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها موافقت نکند تا که از عقائد فاسده  
 توبه نکند اگر چه بد را مسر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا  
 عدوی وعدوا <sup>دوست کاردار</sup> و اولیاء الی قوله ان تنفعکم ارحامکم و اولادکم <sup>دوست کاردار</sup> یوم القيمة یفصل بینکم  
 و رندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در هر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر  
 احمد الدین دولت بهم رسانیده بود و خدایش بیامرز در حلت کرد و دلیل است  
 و صفوة التدراب هر چند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حضرت است  
 و این قدر عبارت فتاوی که فمیدند اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر که توانند  
 کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند که این دولت لازوال کسب نمایند که هم

این فرمان برای غیور  
 و باقران خود از اقربا و برادران و  
 وستان و همجبتان و همسالگان  
 با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع  
 باشند و دنیا ای سهل است برای  
 معاملات و نبوی با هم تقاطع نکنند  
 هیچ خانه بر باد نشده مگر فیتکه  
 با هم منازعت و محاصرت کردند و  
 از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد  
 آنها را حسان و کمونی شرمند و  
 سزنگون باید که وصیت آسایش و  
 دوستی تقییر این و حرف است با  
 دوستان لطیف با دشمنان مدارا  
 بدر قال الله تعالی اذ قع لى من  
 احسن فاذا الذى بينك وبينه اوة  
 كان ولى حليم وما يلقها الا الذين  
 سبروا وما يلقها الا ذو حظ عظيم  
 وما ينزعك من الشيطان زغ  
 فاستعد بالله انه هو السميع  
 العليم و منى دفع بدی کن فصلی  
 که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان  
 به نیکوی کردن با آنها از خود  
 دفع کین پس ناگاه شخصی که در  
 میان تو و او دشمنی است دوست و  
 محب خواهد شد و نمی کنند  
 دشمنی مگر کسانیکه میبکنند و  
 مگر کسانیکه صاحب بزرگند و  
 اگر دشمنی در میان ترا درین  
 کار مانع شود عود بخوان و  
 پناه جوی بخدا بد رستیکه خدا  
 سمیع و علیم است این حکم در حق  
 کسی است که با وی برای دنیا  
 دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی  
 که خالصا با وی دشمنی باشد  
 مثل روافض و خوارج و مانند آن  
 از آنها موافقت نکند تا که از  
 عقائد فاسده توبه نکند اگر چه  
 بد را مسر باشد قال الله تعالی  
 یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا  
 عدوی وعدوا و اولیاء الی قوله  
 ان تنفعکم ارحامکم و اولادکم  
 یوم القيمة یفصل بینکم و رندان  
 فقیر همیشه علما شده آمده اند  
 که در هر عصر ممتاز بودند از  
 فرزندان فقیر احمد الدین دولت  
 بهم رسانیده بود و خدایش بیامرز  
 در حلت کرد و دلیل است و این  
 قدر عبارت فتاوی که فمیدند  
 اعتبار ندارد و باید که خود هم  
 درین امر که توانند کوشش کنند  
 و فرزندان خود را سعی کنند که  
 این دولت لازوال کسب نمایند که هم

در دنیا و ہم در عقبی اثنی عشر برکات است علم عبارتست از دانستن حقیق و غیر حقیق  
 و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه تکمیل آنست و این  
 بدون در یافتن ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه  
 و ریاضت اقوال صحابه و تابعین خصوصاً ائمه الچہد و مہم الشہد و لغت و صرف  
 صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بے اصل نوشته اند در  
 حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینہمہ علوم نمی شود درین علوم سعی باید کرد و نتواند  
 حکمت فلاسفہ لاسنی محض است کمال دران مثل کمالی مطربان است در علم  
 موسیقی کہ موسیقی ہم فنی است از فنون حکمت ریاضی مگر منطوق کہ خادم ہر علوم  
 خواندن آن البتہ مفید است

## خلاصہ حال حضرت مصنف علیہ الرحمۃ

جناب مستطاب حضرت مولانا قاضی محمد شہاد اللہ صاحب از اولاد  
 حضرت شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی قدس سرہ  
 زبدہ علمای پرہیزگار و عمدہ الفتاوی روزگار بودند بعد ہفت سالگی حفظ قرآن  
 شریف نموده تا زمان شانزده سالگی از تحصیل علوم فرائع یافتند و در ایام  
 تحصیل سی صد و پنجاہ کتاب سوای کتب تحصیلہ بمطالعہ خود و آوردند نخستین  
 بیعت بخدمت حضرت شاہ محمد عابد صاحب سامی قدس سرہ نمودند بعد وفات  
 حضرت مدوح بخدمت جناب میرزا مظہر جان جاناں شہید قدس سرہ الحمید کس  
 کمالات کردند و بر زبان حضرت ایشان بلیغ علم الہدی سر فراز گشتند  
 حضرت جناب مولانا شاہ محمد عبد العزیز قدس سرہ بلیغ بہیقی وقت یاد سفر  
 مرۃ العمر در افاغہ فیض ظاہر و باطن و اشاعت علوم و فصل خصوصیات  
 افتای سوالات و فصل معضلات مصروف می بودند در علم تفسیر و فقه و کلام

کتاب پیدلوی میداشتند چندین کتب و رسائل درین علوم تصنیف فرموده و  
 کتب بسیار در جواب استوار مشکوٰه تحریر نموده اند تقریباً مظهری کتابی است بس  
 بجز در مہنت مجلہ کلان و تسبیح السلول و ارشاد الطالبین و رسالہ مالابرنہ  
 تذکرہ الموتی و القبور و تذکرہ المعاد و حقوق الاسلام کہ بحقیقہ الاسلام شہرت  
 فتنہ و رسالہ در حرمت و اباحت سرود و رسالہ در حرمت متعہ و رسالہ شہادت ثاب  
 دیگر کتب و رسائل کہ از سنی عدد و متجاوز خواهد بود از تصانیف حضرت ایشان  
 زفات حضرت قاضی صاحب غزہ ماہ رب سال یکیزاد و دو صد و بیست و پنج  
 ہجری است چنانچہ جناب مولوی محب اللہ صاحب موصوف در تاریخ رحلت شریف  
 فہم مکر مومن فی جنت النعیمہ یافتہ اند

## خانہ الطبع

الحمد لله المفضل المنعم والصلوة والسلام على سيد الانام محمد وآله العظام  
 واصحاب الكرام الى يوم القيام اما بعد رسالہ مختصرہ مالابرنہ کہ بر عقائد  
 ضروریہ اسلامیہ و مسائل فقہیہ و احکام اخلاق و طریقت شامل است و بر مسائل  
 معتدہ و مستعدہ مفتی بہا مشتمل تصنیف لطیف عالم باعمل فاضل اجل مقالق آگاہ  
 جناب مولانا قاضی محمد ثناء اللہ صاحب پانی تی رحمہ اللہ علیہ ہند مرتبہ  
 علیہ طبع پوشیدہ و تحمل تمثیلیہ مولانا ی علامہ و مفتی فہامہ مفتی محمد سعید اللہ صاحب  
 بہرور و مغفور گردیدہ و در نشانیہ ہجریہ کبری و معظمی جناب محمد عبد الرحمن خان  
 صاحب مالک مطبع نظامی نقل نسخہ مذکورہ از اصل نسخہ و تحملی مصنف  
 برداشتہ و برای انتخاب موافقی او جناب معارف آگاہ مولوی حافظ محب اللہ  
 پانی تی و فضائل شمار مولوی حافظ حاجی محمد عبد الغفار لکھنوی و بر اسس  
 نظر ثانی فاضل گرامی مولوی حافظ سید محمد عبد اللہ لکھنوی و فاضل اوجہ

جناب مفتی  
محمد عنایت احمد  
حکیم دادہ چنانچہ

باضافہ اکثر حواشی ضروریہ و محو بعض غیر  
ضروریہ مزین شدہ مع تترجمہ کلمات کفر  
و وصیت نامہ از افادات قاضی صاحب مدوح  
بسطح نظامی خود طبع فرمودہ از چندین رسالہ ہذا  
کیا اب بلکہ نایاب و طلبہ تبالاش او پر اضطرار لہذا  
نیاز آگین عاجز و کترین احمد علی بنظر افادہ خاصہ  
عام اہل اسلام نقلش بعد تصحیح تام و نتیجہ مالا کلام در  
مطبع مجیدی کان پور حسب فرمائش عالیجناب  
الحاج المولوی محمد سعید صاحب تا حرکت کلمتہ  
خلاصی ٹولہ نمبر ۸۵ و مالک مطابع مجیدی ورزانی باہ محرم  
۱۳۲۷ ہجری بحلیہ طبع آراستہ و بزبور

حسن کتابت پر آستہ نمودہ ہدیہ  
معلین و متعلین کرد ایند فقط

رقم کترین ازلی محمد احمد علی

مہتمم مطبع مجیدی کانپور

# تکلیف رساله مالابندینه در بیان احکام حجیه و وجوب آن

میدانست که قربانی واجب است بر هر مسلمان آزاد مرد باشد یا زن متمیم مبصر  
شد یا با دین یا قریه بشرطیکه مالک نصاب باشد بر ذریعید قربان موجب آن  
قتل است و در کتب آن فرج جانوری که چارپایه باشد و حکم آن خروج از عهده واجب است  
بر دنیا و حصول ثواب است در عقبی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم شخصی را که حامل  
شود توانائی و نداد قربانی پس نزدیک نشود مصلاهی مارا مسئله واجب نیست قربانی  
رعلام و کینه و کافره و کافره و نصیر و مسافر و نیز بر حاجی مسافر سوای اهل مکة و بقبولی بر  
حرم منجیه نیست اگر چه از اهل مکة باشد مسئله قربانی واجب است از ذات خود نه از  
اطفال صغار بروایت امام محمد از امام ابی حنیفه و بروایت حسن واجب است مثل  
صدقه فطر مسئله اگر صغیر باشد در باقی کند پدر او از مال او و بعد او جدا و یا وصی  
او و علیه القتوی و نزد شافعی و زفرج جائز نیست از مال او بلکه پدر از مال خود نماید در کافی  
و اماب الرحمن فتوی برین قول است مسئله یک گوسفند برای یک نفر و یک گاو و یک شتر  
برای هفت نفر و گاو از آن کافی است و برای زیاده از آن جائز مسئله جائز نیست قربانی  
مگر از چهار چیز گوسفند و بز گاو و شتر اما گاو و میش از جنس گاو دست و جانور یک از وحشی  
و اهلی پیدا شود تابع ماور خود است و شتر دست که گاو و جاموش کم از دو سال نباشد و شتر  
کم از پنج سال نباشد و از گوسفند و بز و آنکه از وحشی و اهلی متولد بود اولی نیست که از

میرزا یحیی خاں  
فی سیرت ابن ابی عمیر  
در بیان احکام  
حجیه و قربانی  
کتابت در سنه  
۱۲۰۰ قمری  
عند مولف  
کتابت در سنه  
۱۲۰۰ قمری

کتابت در سنه  
۱۲۰۰ قمری  
عند مولف  
کتابت در سنه  
۱۲۰۰ قمری  
عند مولف

کتابت در سنه  
۱۲۰۰ قمری  
عند مولف  
کتابت در سنه  
۱۲۰۰ قمری  
عند مولف



کسالی کم نباشد و با جز سست شش ماهه و نیمه که شروع با ماه منتهی کرده باشد و نوزد عمر آن  
 ماهه باشد و با این شرط است که در قد و قامت چنان باشد که اگر با کس از جمله اش  
 ممکن نباشد مسئله با جز نیست قربانی گوشتیم و یک ششم و آنست که تا هیچ نمیدان  
 و گوشت بریده و دو م بریده و بی دو م و بی گوشت و بمونونه که گاه نخورد و خارش و خشکی و لایع  
 اکثر گوشت یا دو م بریده و اکثر گوشتیم ز اهل شده و آنکه دندان ندارد و ازین سبب گاه نمیتوان  
 و آنکه سرتپاشش مقلوع یا خشک شده یا بجبال فوت با استعمال او و شیر او منقطع کرده و  
 و آنکه سوای ناپاکی چیزی دیگر نخورد مسئله قربانی حسی و ششاک شکسته و آنکه بغیر ششاک سست  
 و بمونونه که گاه میخورد و خارش فریب و آنکه دندان ندارد بعضی مگر گاه میتواند خورد و آنکه اگر  
 و در انش باقیست و آنکه گوشت یا دو م اوقاتی و آنکه حاق فرزند و الارفن میتواند و آنکه علم گوشت  
 خورد و با جز سست تمسک در تقدیر اکثر از امام اعظم روایات مختلف است در روایت جامع  
 صغیر تا ثلث اقل است و زیاد و ازان اکثر در بعض کتب تاریخ و نرد صاحبین اگر زیاد  
 از نصف باقی باشد اکثر است و همین است مختار فقیه ابواللیث مسئله اگر خرید کند غنی  
 را صحیح و بعدش عیب پیدا کند پس واجب است دیگر و فقیر با جز سست اول مسئله اگر  
 احدی کم از حصه سبع باشد از همیکس قربانی جائز نیست مسئله اگر دو کس یک گاوی با لبن  
 خریدند قربانی کنند با جز سست بر روایت صحیح و فقیر نماید گوشت را بوزن نه بچشمین مگر آنکه  
 با گوشت چیزی از کله و پانجه پوست باشد مسئله اگر گاوی را برای قربانی مردوم دو سنا  
 که علنی اند و از هفت زیاد نباشد خریده و بی سازند با جز سست و نزد امام مالک از اهل  
 یک خانه با جز سست گوزیاده از هفت باشند و از اهل دو خانه با جز نیست اگر چه کمتر از ازا  
 باشد مسئله اگر خریدند دو کس فستری را و یکی از ان صرف طالب گوشت است پس قربانی  
 آن با جز نیست مسئله اگر زید مثلاً خرید کرد گاوی را با بر وجه و بعدش شش کس دیگر  
 شریک ساخت بکرده است مسئله اگر از جمله شراک یک کس نصرانی باشد پس از جمله قربانی  
 با جز نباشد مسئله اگر ضمیمه غنی بود واجب است دیگر و بر فقیر نه و اگر گم شود یا بدزوی  
 پس از خرید دیگر یافته شود و در امام انجیمه پس غنی مختار است هر یکی را که خواهد بیع سازد و

مذکور  
 علی الصلاة والسلام  
 کتب و کتابی در باب  
 با جز و قربانی و غیره  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست  
 بیع از غنیست

و در وقت نماز مسأله اگر تخمیه وقت زوج عیب دار شده گریخت و بیقرار گرفتار شد پس قربانی  
 جائزست نزد ابی حنیفه و نزد امام محمد اگر به درنگ هم گرفتار گردد و جائزست و اگر غلطانید  
 و سفندی بنا بر زوج و مضطرب کرد تا اینکه پایش شکست پس قربانی آن جائزست  
 نه اگر ترش کا خرید کرد و نذرفت کس گاوی از آنجمله چهارگوش نیست قربانی و ترس بقصد  
 باع پس جائزست اتفاقاً مسأله اول وقت زوج برای شهریان بعد نماز عیدست  
 فریة طلوع فجر بوم عید دو وقت آخر قبل غروب آفتاب روز سومست و نزد شافعی تا پیش از  
 بایزست پس اهل شهر را لاریب قبل نماز امام قربانی جائزند و اهل قریه را جائزست  
 رید نمودند نذرفت کس گاوی را بنا بر قربانی و بروی از آنها قبل قربانی و در اثنان  
 زت و او ند جائزست و الا لا و زو ابی یوسف بروایتی جائزند و اگر از نظر خو و با و  
 ت و ام ولد آن زوج سازند جائزست مثلیه بر آنقدر و عناد و ولادت و موت آن وقت  
 است پس اگر شخصی اول وقت فقیر بود و آخر وقت غنی شد بر او صغیه واجبست و اگر  
 وقت فقیر شد و اول وقت غنی بود و پس او غنی شود واجب نیست و اگر پیداشد آخر وقت  
 بست و چون میرد واجبست مسأله اگر کسی زوج کرد و صغیه و بعد از آن ظاهر شد که امام  
 ید بلا طهارت خوانده است اعاده نماز لازمست نه قربانی مسأله اگر قبل خطبه و بعد  
 زوج گفتند جائزست الا ترک افضل لازم آید مسأله اگر روز عید بوجهی نماز عید خوانده  
 و در پس شهریان را بر روز دوم و سوم قبل از نماز هم زوج قربانی جائزست مسأله اگر امام  
 روز عید تاخیر نماید پس سزاوارست که تا وقت زوال در زوج هم تاخیر نماید مسأله اگر در شهر  
 بسبب فتنه و نبودن والی نماز عید نشود پس جائزست صغیه بعد طلوع فجر و علیه الفتوی مسأله  
 نماز در عید گاه فتنه باشد و اهل مسجد فریاد کنند کرده باشند یا بالعکس قربانی روا بود  
 زده در نماز شریک شده باشد یا نه مسأله اگر گواهی داده شود پیش امام بهلال عید  
 لابق آن نماز خوانده شود و مردمان قربانی نمایند بعد از آن ظاهر شود که بوم عید بود پس  
 ده نماز و صغیه لازمست مثلیه معتبر در قربانی مکان اوست نه مکان مصححی پس اگر قربانی  
 روی باشد و قربانی گفته در مصرف آن وقت صبح جائزست و بعکس آن جائزست مسأله

و اگر در وقت نماز مسأله اگر تخمیه وقت زوج عیب دار شده گریخت و بیقرار گرفتار شد پس قربانی جائزست نزد ابی حنیفه و نزد امام محمد اگر به درنگ هم گرفتار گردد و جائزست و اگر غلطانید و سفندی بنا بر زوج و مضطرب کرد تا اینکه پایش شکست پس قربانی آن جائزست نه اگر ترش کا خرید کرد و نذرفت کس گاوی از آنجمله چهارگوش نیست قربانی و ترس بقصد باع پس جائزست اتفاقاً مسأله اول وقت زوج برای شهریان بعد نماز عیدست فریة طلوع فجر بوم عید دو وقت آخر قبل غروب آفتاب روز سومست و نزد شافعی تا پیش از بایزست پس اهل شهر را لاریب قبل نماز امام قربانی جائزند و اهل قریه را جائزست رید نمودند نذرفت کس گاوی را بنا بر قربانی و بروی از آنها قبل قربانی و در اثنان زت و او ند جائزست و الا لا و زو ابی یوسف بروایتی جائزند و اگر از نظر خو و با و ت و ام ولد آن زوج سازند جائزست مثلیه بر آنقدر و عناد و ولادت و موت آن وقت است پس اگر شخصی اول وقت فقیر بود و آخر وقت غنی شد بر او صغیه واجبست و اگر وقت فقیر شد و اول وقت غنی بود و پس او غنی شود واجب نیست و اگر پیداشد آخر وقت بست و چون میرد واجبست مسأله اگر کسی زوج کرد و صغیه و بعد از آن ظاهر شد که امام ید بلا طهارت خوانده است اعاده نماز لازمست نه قربانی مسأله اگر قبل خطبه و بعد زوج گفتند جائزست الا ترک افضل لازم آید مسأله اگر روز عید بوجهی نماز عید خوانده و در پس شهریان را بر روز دوم و سوم قبل از نماز هم زوج قربانی جائزست مسأله اگر امام روز عید تاخیر نماید پس سزاوارست که تا وقت زوال در زوج هم تاخیر نماید مسأله اگر در شهر بسبب فتنه و نبودن والی نماز عید نشود پس جائزست صغیه بعد طلوع فجر و علیه الفتوی مسأله نماز در عید گاه فتنه باشد و اهل مسجد فریاد کنند کرده باشند یا بالعکس قربانی روا بود زده در نماز شریک شده باشد یا نه مسأله اگر گواهی داده شود پیش امام بهلال عید لابق آن نماز خوانده شود و مردمان قربانی نمایند بعد از آن ظاهر شود که بوم عید بود پس ده نماز و صغیه لازمست مثلیه معتبر در قربانی مکان اوست نه مکان مصححی پس اگر قربانی روی باشد و قربانی گفته در مصرف آن وقت صبح جائزست و بعکس آن جائزست مسأله

اگر شهری خواهد که پیش از نماز صبح ذبح سازد پس حیل آنست که گویند قربانی را در  
 فرستد تا بعد طلوع فجر ذبح کرده شود و این صیغ است مسئله و فصل است و نیز از پیش  
 از بزرگ در قیمت و گوشت برابر باشند و گویند از عهد سبع گاو و در صورتیکه مساوی  
 در قیمت بالاتفاق و نیز بعضی ماده شتر و ماده گاو نیز فصل است از آن مسئله  
 کردن بر روز اول فصل است و مکروه است در شهاد و جائز نیست در شب و آن شب  
 زیرا که شب همیشه تابع روز گشته می باشد اتفاقا و اگر شک واقع شود در یوم خمیسه پس مسئله  
 که تا یوم سوم تاخیر و قربانی نمایند و قربانی کردن درین ایام فصل است از آنکه فوت کند  
 آنرا درین ایام و تصدق نماید بهای آن بعد الا تقنا مسئله اگر قربانی نکند شخصی حتی که با  
 ایام آن پس اگر واجب کرده است بر خود و معین کرده است گویند معین امثلا پس واجب  
 است که تصدق نماید زنده و اگر فقیر خرید نماید گویند نابا قربانی نکند و وقت آن  
 پس همین است حکم نزد علمای حقه الله علیه و اگر غنی خرید کرده است گویند و ایام  
 پس واجب است که تصدق کند بهای آنرا مسئله کسی ذبح کرد و خمیسه از نیت بلا  
 او پس جواب برای نیست و خمیسه از مضمی تنبیه واجب نگیرد و خمیسه بجز نیت  
 نذر نماید یا بنیت خمیسه خرید نماید آن را معنی بالاتفاق روایات اما فقیر مس البتة در  
 اختلاف است مختار این است که اگر خرید نماید به نیت قربانی در ایام آن واجب می  
 قربانی کردن آن اگر چه از زبان چیزی اقرار کرده باشد و علیه الفتوی و اگر نیت مقار  
 بشره نباشد پس واجب نیست بالاتفاق مسئله اگر کسی قربانی کرد باذن نیست پس واجب  
 میشود و جائز نبود تناول گوشت آن و اگر بلا اذن کرده است جائز مسئله اگر چهار  
 و دو مهار شتر بالاشترک قربانی نمایند جائز است مسئله اگر کسی گویند خود را از غیر بلا  
 بنیت خمیسه ذبح نماید کفایت نکند از غیر مسئله فصل است که خمیسه خود را خود ذبح نماید  
 واقف باشد از طریق ذبح و الا استعانت جوید از دیگر خود حاضر باشد بر مکان  
 مسئله مکروه است ذبح نصرانی و یهودی و حرام است ذبحی مجوسی و نیت نیست  
 تنبیه از شرک ذبح نیست که صاحب توحید باشد اعتقاد همچو اهل اسلام دارد

مثل اهل کتاب باشد و واقف باشد بتمیبه و ذبیحه یعنی بداند که تمیبه حلال مشو و قادر  
 بر بریدن رگها مرد باشد یا زن صبی باشد یا مجنون اقلوب باشد یا مخنون و هر کسی که  
 داند تمیبه و ذبیحه را پس ذبیحه او حلال نیست و اهل کتاب ذمی باشد یا حربی اگر نام خدا  
 را نگوید و نام حضرت عزیر و عیسی علیهما السلام بر زبان بیاورد و جائز است ذبیحه وی  
 را اما مستلک اگر قبل غلظت ایندن تمیبه یا بعد از آن بگوید اللهم تقبل من فلان جائز است اما  
 مالت ذبیحه بگو و هست زیرا که شرط ذبیحه اینست که صرف تمیبه گوید خالی از معنی و عاصی که اگر  
 یوقت بگوید اللهم اغفر لی حلال نمیشود و اگر عطفه آید و گوید الحمد لله و اراده تمیبه کند صحیح نیست  
 است صحیح و اگر بگوید بسم الله الحمد لله سبحان الله گوید و اراده تمیبه کند صحیح است و آنچه مشهور  
 بود بسم الله و الله اگر مقبول است از این عبارات تمیبه موضع ذبیحه میان حلق و لبه است  
 صحیح عبارتست از بریدن رگها که در جانب بالای گلو و زیر فک السفلی است و رگهایی که بریدن  
 نهم است چهار اند اول علقوم دوم مری که بفارسی آنرا سرخ زوده میگویند و سوم و چهارم  
 دوشه رگ و این ثابت است بحديث و نزد شافعی اگر علقوم و مری بالکل بریده شد حلال است  
 الا و نزد امام ابی حنیفه اکثر تر رگ از این چهار بر کدم که بریده شد حلال است و نزد امام  
 اکثر هر رگ بریده شود و نخر عبارتست از بریدن رگها که پایین گلو و نزدیک سینه شش  
 است و ذبیحه در گاو و گوسفند مستحب است و نخر در شتر و مکره است نخر دران هر دو ذبیحه در شتر  
 مستلک اگر قصد تمیبه و ذبیحه ترک کند ذبیحه حرام است و اگر سهوا ترک شود حلال است آنرا  
 مخالفی در هر دو صورت حلال است و نزد امام مالک در هر دو صورت حرام و مسلمانی  
 اهل کتاب در ترک تمیبه برابرند مستلک اگر دو کس غلطی کنند با این طوری که یکی قربانی دیگر را ذبیحه  
 بد جائز است و او میشود و از هر دو وجه یکسان تا وان لازم نیاید بلکه خواهد گرفت هر کس از شخص خود را  
 علی ای مارحمة الله علیه مستلک اگر بعد از ذبیحه یکی گوشت قربانی دیگر را بخورد و بعد از آن  
 با لوق است که حلال گرداند یکی مرد دیگری را و اگر نزاع و خصومت نماید پس تا در آن وقت گوشت  
 بر و صدق نمایند همین حکم است اگر تلف کند گوشت قربانی دیگر یا مستلک اگر کسی از شخص خود را  
 مانع دیگر ذبیحه نماید پس واجب است تمیبه بر عین ذبیحه و اگر یکی از آن هم ترک نماید حرام است

Marfat.com

کذا فی الدر المختار و خزانه الفتاویٰ من مسئله اگر کسی امر کند دیگری را برای بیع و او در بیع  
 ظاهر نماید که من تسمیه عمد ترک کرده ام پس قیمت آنچه بر ما مور لازم آید اگر ایام من  
 باشد و بیکر خرید و بیع کند و تصدق نماید و بیع از گوشت آن نخورد و اگر ایام من خرمالی  
 قیمتش تصدق بر فقر نماید مسئله اگر بچه را بیدار بچیه قبل بیع پس بیع کرده شود و نزد  
 بلا بیع تصدق کرده شود و بیکر و ده است بیع شاة ماله که قرب اولاده است و اگر جنین بر  
 یافته شود در تکم انجیم پس حلال نیست مود داشته باشد یا نه نزد امام انی حلیفه و نزد  
 و شافعی اگر تمام شده باشد خلقت آن حلال است مسئله اگر غضب کند کسی گو سفند  
 قربانی نماید از نفس خود یا از دست و ضمان قیمتش لازم و همین است مگر مرهونه و شتر که  
 امانت سپرد کسی گو سفندی را پس بیع کند آنرا امانت اگر کافی نیست همین است حکم عاریت مسئله  
 خرید کرد گو سفندی از عمر و و بیع کرد آنرا بعد از آن مستحق آن ظاهر شد بیکر پس اگر بیکر اجازت بیع آن بدو  
 شد و الا مسئله اگر خرید نمودند کسی که پیش کسی از آن قیمت فاه دوم دوم قیمت نسبت دوم و سوم  
 سنی دوم بعد از آن چنان اختلافا واقع شد که کسی از آنها ضمیمه خود را شناختن نمواند لکن با هم بخورند  
 یک گو سفند قربانی کردند پس است این قربانی و لازم است که مالک سنی دوم بیعت دوم و مالک  
 دوم بدو دوم تصدق نماید و مالک دو دوم هیچ تصدق نماید و اگر اجازت داد یکی از او  
 به صاحب خود پس کفایت کند و بیع لازم بیع مسئله اگر بیع کند کسی بناخن و دندان  
 که از مواضع خود با برکنده باشد مکره است الا خوردن آن مضائقه ندارد و نزد شافعی  
 حرام است و بناخن غیر منزوع حرام است بالاتفاق زیرا که حکم منحنه دارد مسئله خیار بیع  
 بیع به پوست نی و سنگ تیز و بهر چیز که تیز باشد و بر در گها و جاری کند خون مسئله  
 مستحب است که ذابح اولاد تیز کند کار در او مکره است که اول بغلطاند گو سفند  
 بعد از آن تیز نماید کار و خود را بکرو و است جدا کردن سر و رساندن کار و تا حرام  
 مکره است آنکه بکرو پای گو سفند را و بکشد آنرا تا مواضع بیع و آنکه بشکند گردن و بجا  
 یا بکشد پوست آنرا پیش از آنکه از اضطراب ساکن شود و مکره است بیع از قبا بکشد  
 گو سفند پیش از بریدن رگها حرام است تنگیه کلیه این است که هر چیز که دران الم

تغذیه است و بان حاجت نیست و ربانی بچ کرده است مسئله هر جانوریکه یا نوس است از انسان در رم  
 میکنند پس طریق نوح آن بریدن رگهای مذکور است و هر جانوریکه وحشت دارد از انسان در رم و گریز میکنند  
 پس طریق نوح آن نیست که بی زند آزار زخمی کند و در دست از امام محمد که اگر گو سفند رم کنند بجز آن  
 نوح ضطراری آن جائز است و اگر رم کنند میان شهر پس جائز نیست نوح ضطراری و در گاؤ و شتر صحرا  
 و شهر هر دو برابر است مسئله کرده است سوار شدن بر شتر قربانی و اجاره دادن آن و دوشیدن  
 شیر آن و بریدن ششم آن بنا بر انقاع مسئله جائز است صاحب قربانی را که بخورد گوشت و ذخیره  
 کند یا بخورد هر کسی را که خواهد یعنی باشد یا فقیر و مستحب است که صدقه از ثلث کم نکند مگر آنکه صاحب  
 عیال باشد مسئله جائز است که تصدق کند پوست قربانی را یا خراب و خرابال و مشک و غیره  
 چیزیکه کارخانه داری در آید طیار ساز و یا تبدیل کند بچیزیکه نجات آن بلا استهلاک آن انقاع  
 ممکن باشد مثل پارچه و موزه و غیره نه سرکه و آرد و مصالح گوشت و غیره که از اشیای مستملکه است  
 و اینست حکم گوشت انجیمه مسئله جائز نیست فروختن گوشت و پوست انجیمه بر اہم و دنانیر زیرا که  
 این گونه تصرف بقصد تمول میباشد و آن در مال وقف جائز نیست مسئله اگر قربانی کرده شود  
 از مال صبی پس بخورد از آن صغیر و ذخیره کرده شود گوشت بقدر حاجت او و از باقی پارچه و موزه  
 و غیره تبدیل کرده شود یا اشیای مستملکه همچو آرد و سرکه و شیرینی مسئله اگر بفروشد کسی گوشت  
 یا پوست انجیمه را بر اہم یا تبدیل کند از سرکه و غیره پس واجب است که تصدق کند قیمت آن مسئله  
 جائز نیست که چیزی از انجیمه یا جرت قصاص داده شود چنانچه در عوام رواج است که پوست  
 قربانی را بقصاص عوض اجرت او میدهند مستباح الحی چون مسائل انجیمه از جمله مالا بیهنا  
 بود و جناب قاضی ثناء اللہ صاحب قدس سرہ معلوم نمیشود که بگذارد سبب در رساله مالا بیهنا  
 بیان نفرمودند فقیر حسن بن حسین بن محمد علوی الحنفی که از تلامذہ مولانا محمد حسن علی  
 ہاشمی است در ماہ محرم الحرام ۱۲۶۰ ہجری بطور تکمیل نوشته شامل رساله مالا بیهنا

اللہم اغفر لولف و تقاریہ و لمن علیک و لمن نظریہ اشہد ان لا الہ الا اللہ و وحدہ  
 لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدا و رسولا صلی اللہ علیہ و علی الوالہ و صحابہ از واجہ جمعین

# رساله احکام عقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً ومصلياً بذكره عقیقه نزد امام مالک شافعی و احمد سنت مؤکده است و روایتی از امام  
 احمد واجب نزد امام عظیم مستحب و قول به بیعت بودنش از سنت بر امام مام کذا فی بعضی  
 الدقیقه و در صحیح بخاری از سلمان بن امیه مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم با طفل  
 عقیقه است پس بریزید از جانب او و خون (یعنی زنج جانور کنید) و دفع کنید از او این  
 را (یعنی موی سرش را تراشید) و از انس بن مالک روایت است که آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم بعد نبوت عقیقه خود نمود و در ابوداؤد و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندب مرویست که  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود هر طفل مرهون است بعقیقه زنج کرده شود از جانب و بر روز  
 هفتم و نام نهاده شود و سرش تراشیده شود و فرمود امام احمد که معنی مرهون آنست که چون عقیقه  
 طفل نگردد شود شفاعت والدین خود خواهد کرد و بر روز قیامت چنانکه شی مرهون نفع مالک  
 خود میدهد مسئله بر هر کسی نفقه مولود واجب باشد او را عقیقه او هم از مال خود باید کرده  
 مال مولود و زنده ضامن خواهد شد و اگر پدرش محتاج باشد او را عقیقه نماید اگر میر مولود مسئله  
 در ابوداؤد و ازامم گردید و روایت است که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم که از جانب لیسردو  
 گو سفند زنج کرده شود و از جانب دختر یک گو سفند و بیع مضائقه نیست که گو سفند نیز باشد یا  
 ماده لند امنی را که شرعی و شافعی همین است که از پسر دو زنج کرده شود و نیز بعضی یک گانه است  
 چرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم در عقیقه امام حسن علیه السلام یک گو سفند زنج نموده و فرمود  
 فاطمه سر او تراشید و برابر وزن مویش سیم تصدق کن پس وزن مویش یک درم بود یا بعضی

دوم رواه الترمذی و در عقیده نوح گویند یا پیش یا و تبه یک ساله کامل زوداده یا برست  
 و در گاؤ و شتر شرکت تا هفت کس یا برست بشرطیکه نیت همه شرکا، قربت باشد مسلماً  
 و در شرح مقدمه امام عبدالقادر و غیره فرمودند و هی کاکا صغیر یعنی مکرم جانور عقیده مثل حکم جانور  
 قربانی است فی سنیها در عمر او که بزرگم از یک سال و گاؤ کم از دو سال و شتر کم از پنج سال  
 بنوعی جنسها و در غنیمت او و مثل شتر و گاؤ و بز و میش و نبد و سلامتها و سلامتی اعضا  
 و هیچ عضو از زاده از ملک مقطوع نباشد کفی افضلیها و در فضیلت او که فریه و میشتی  
 نخل است و الاکلینها و در خوردن از او که خوردن گوشت عقیده همه فقیر و غنی و صاحب  
 عقیده و والدین او را یا بزرگست مثل گوشت قربانی و همچنین شکستن استخوانش یا بزرگست و  
 الاصله و الاذخار و در هدیه فرستادن اگر چه اعتیاد باشد و ذخیره نمودن و امتناع بیعها و در  
 منع بیع او و التبعین بالتبعین و در مقرر شدن بنیت تعیین و اعتبار النبی و غیر ذلک و در  
 اعتبار نیت غیره مسئله شمس است که سر جانور عقیده بحجم و یک ران بقا یا یعنی و ائی  
 جنائی و یک ثلث گوشت ببقرا بدهند و باقی خود خورند یا باعزه و اجباب تقسیم نمایند و بعد  
 و بیه تصدق نمایند یا بصرف خود آرند و در زمین دفن نمایند که تصبیح مال است مسئله موی سر  
 مو لو در اشد برابری زرد یا سیم خیرات نمایند و مو و ناخن او را دفن نمایند و همچنین  
 همیشه در حیم انسان از مو و ناخن و دندان و غیره جدا شود آنرا دفن باید کرد و بر سر مو او و در عفران  
 یا صندل یا کدو مسال بعد ولادت هفتم روز یا چهاردهم یا بیست و یکم و همین حساب یا بعد  
 هفت یا ده یا هفت سال عقیده باید کرد و الغرض حمایت عد و هفت بهتر است مسئله وقت نوح  
 جانور عقیده این نمازنامه اللهم هذه عقیقة ابی فلان دمها بکدمه و لحمها بالحیوم  
 و عظمها بعظم و جدها بجلدها و حرمها بشرة اللهم اجعلها فداً لابی من النار و بعد  
 انی و جهت و حی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین  
 صداتی و نسکی و عجبای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بعد انک ارحم  
 و انا من المسلمین اللهم منك و لک بخوانند بسم الله الله الکریم گفته نوح نماید و اگر  
 ذابغ غیر والد طفل باشد بجای ابی نام پدر و والد او بگوید و اگر عقیده زن خسته بود بجای ضمائر مذکر



ضار مؤثر بگوید یعنی اللهم هذا عقیقۃ بنتی فکلامه  
 مسئله هرگاه طفل بداشود نافتن برید و غسل داد و باره بنام خداوند و از او  
 و سنون است که بگوش نیست و از آن و بگوش است تا نیت مثل از آن آقا است تا از بگوش  
 حتی علی الصلوة و حتی علی الفلاح هر دو جانب بر و بگوش و بعد و بگوش که الله عز و جل  
 و خذتکم من الشیطان الرجیم و بعد از آن خرمایشی شیرین حائیه در کلام اولیست و  
 تخفیک گویند و اولی برای تخفیک ترست پس پس مسئله و نام نیک مولود و مقرر است  
 و در حدیث است که بهترین اسما آنست که بر عبودیت دلالت کند مثل عبد الله و عبد الرحمن و  
 عبد الرحیم و غیره یا بر حمد مثل محمود و حامد و غیره یا با اسماهای انبیا بود مثلاً محمد ابراهیم و محمد اسمعیل و غیره  
 و هر دلیست از عبد الله بن عباس که هر کسی را که سپرد آید هشد و نامی با اسم محمد کرد پس  
 بتحقیق تا دانی نمود یعنی ثواب بزرگ است این نیست و در روایت ابو نعیم است که خدای تعالی  
 میفرماید که مرا قسم عزت و جلال خود است که هرگز عذاب نخواهم کرد و کسی را که نامش مثل  
 نام تو باشد در آتش یعنی مثل نام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مثلاً محمد احمد محمد علی احمد  
 و غیره یا الله اعلم و علمه حررها بعد العاصی الراجی غفران الله القوی محمد عبد الغفار  
 الکفوی عفا الله الولی عنه و غیره و حسن الیهاد الیه فقط نام شد

## خاتمة لطیع

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد و آلِهِ و صحابه جمیع الیوم الابدین  
 اما بعد این مجموعه رسائل فقیه مشتمل بر مسائل معتدیه ضروریه یعنی مالاید مرتبه و ترجمه باب  
 کلمات الکفر و وصیت نامه از افادات جناب فیض آیت مولانا قاضی شمس الدین  
 صاحب پانی تپی رحمه الله العلی و خلاصه حال حضرت مصنف علیه الرحمه و رساله احکام ضمیمه و  
 رساله احکام عقیقه بعد تصحیح و تفسیر تام و تفتیح مالا کلام و در طبع مجیدی واقع کان پور  
 حسب ما پیش جناب حاجی محمد سعید صاحب تاجر کتب کلکتہ و صاحب کتب دارالمنیر  
 و مالک مطبع رزاقی مجیدی محرم سنه ۱۲۸۰ هجری قمری

چه قدر آن دارد که در سلب جوهر شاهوار خسرن بر سر  
 حکیم گرامی شیخ نظامی اشطامش دهنید بدید و چنانچه جام زرنگار  
 مطلع انوار مور و بدائع لفظی و معنی کلامی و بیرونی نامش <sup>پیوسته</sup>  
 چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بشا به ایست <sup>روایت ۱۲</sup>  
 که فصیح زبانان محکم در بیان اوصاف او <sup>تمامی اندوین</sup>  
 در وقت معانی و لطافت اشارات بر تبه ایست که نا در گویا <sup>شده و باریکی</sup>  
 عالم در معرض جواب آن معترف با بکمی انداما امیدوار <sup>قرار گشته ۱۲</sup>  
 چنانست که چون این میوه نیم خام از باستان <sup>میرد این کتاب ۱۲</sup>  
 رسیده وین غنچه نامتسام از خا رستان <sup>ایدل بود ۱۲</sup>  
 کس من تو اضع <sup>فقد</sup> قدر <sup>فقد</sup> رفع <sup>القدر</sup> قدره <sup>خورا</sup>  
 ان الصفا <sup>افتد</sup> و نافه <sup>کشامی</sup> تبول <sup>مشا</sup>

عالم در معرض جواب آن معترف با بکمی انداما امیدوار  
 چه قدر آن دارد که در سلب جوهر شاهوار خسرن بر سر  
 حکیم گرامی شیخ نظامی اشطامش دهنید بدید و چنانچه جام زرنگار  
 مطلع انوار مور و بدائع لفظی و معنی کلامی و بیرونی نامش  
 چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بشا به ایست  
 که فصیح زبانان محکم در بیان اوصاف او  
 در وقت معانی و لطافت اشارات بر تبه ایست که نا در گویا  
 عالم در معرض جواب آن معترف با بکمی انداما امیدوار  
 چنانست که چون این میوه نیم خام از باستان  
 رسیده وین غنچه نامتسام از خا رستان  
 کس من تو اضع قدر قدره خورا  
 ان الصفا افتد و نافه کشامی تبول مشا

عالم در معرض جواب آن معترف با بکمی انداما امیدوار  
 چه قدر آن دارد که در سلب جوهر شاهوار خسرن بر سر  
 حکیم گرامی شیخ نظامی اشطامش دهنید بدید و چنانچه جام زرنگار  
 مطلع انوار مور و بدائع لفظی و معنی کلامی و بیرونی نامش  
 چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بشا به ایست  
 که فصیح زبانان محکم در بیان اوصاف او  
 در وقت معانی و لطافت اشارات بر تبه ایست که نا در گویا  
 عالم در معرض جواب آن معترف با بکمی انداما امیدوار  
 چنانست که چون این میوه نیم خام از باستان  
 رسیده وین غنچه نامتسام از خا رستان  
 کس من تو اضع قدر قدره خورا  
 ان الصفا افتد و نافه کشامی تبول مشا

خطبه  
 کس من تو اضع قدر قدره خورا  
 ان الصفا افتد و نافه کشامی تبول مشا

بمضاب فغانم شکر گشته  
 بلند آوازه <sup>بر بی نیکنامی</sup>  
 این نوار نیست لادق  
 کن محض <sup>رموز</sup> آشامی  
 بجز آنکس که <sup>نوا می</sup> مینوا  
 بسج مکرمت <sup>معنی</sup>

بمضاب فغانم شکر گشته  
 بلند آوازه بر بی نیکنامی  
 این نوار نیست لادق  
 کن محض رموز آشامی  
 بجز آنکس که نوا می مینوا  
 بسج مکرمت معنی

عالم در معرض جواب آن معترف با بکمی انداما امیدوار  
 چه قدر آن دارد که در سلب جوهر شاهوار خسرن بر سر  
 حکیم گرامی شیخ نظامی اشطامش دهنید بدید و چنانچه جام زرنگار  
 مطلع انوار مور و بدائع لفظی و معنی کلامی و بیرونی نامش  
 چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بشا به ایست  
 که فصیح زبانان محکم در بیان اوصاف او  
 در وقت معانی و لطافت اشارات بر تبه ایست که نا در گویا  
 عالم در معرض جواب آن معترف با بکمی انداما امیدوار  
 چنانست که چون این میوه نیم خام از باستان  
 رسیده وین غنچه نامتسام از خا رستان  
 کس من تو اضع قدر قدره خورا  
 ان الصفا افتد و نافه کشامی تبول مشا



کتاب الف با تا ز و اول الف ...

مدخل ان مانع سعادت و رحمت ...  
سلسله سببه پنج سلسل ...  
جاری از ان چشمه چشمین ...  
میوه آن معنی نجات پاک ...  
بر دل دیده در ان و اماها ...  
گشته از ان طره بهم متصل ...  
زور سدت دست بدانان ...  
بهر بهشت است بشارت بما ...  
ماهی کوثر که در آبست غرق ...  
میزندت بانگ که ایسم ...  
خوش بگذر بر همین ای کلام ...  
درج در و در و سر از سوز ...  
در ریشتر از همه بالاشیز ...  
میدهد از سوره رحمن نشان ...  
فهمم حوا میسم ز حایم او ...  
وله نشان از و ولف لام ...  
پروده کساکشته ز نون و العلم ...

ما که دو باشد در شاد و رحمت ...  
سین وی از با و پر حبر میل ...  
چشم کشا چشمه هر سین من ...  
هر الف از وی شجر میوه کن ...  
طره حور است در ولا هما ...  
ما که چو حلقه ست پی صیدل ...  
را که بود غایت سوره و سرور ...  
حاکم بهشت است اشارت نما ...  
نون کالفش مای بودیم فرق ...  
یا که در پدیا و ریاسه ندا ...  
نه بمائل و تمام اهتمام ...  
کایتی آند ز سوره مخصوص ...  
صورت یاسین بودش ما و سیز ...  
نعت نخستینش بخوبی برین ...  
گروه معلم که تقیلم او ...  
از پی نونش الف اندر رسم ...

وقوع باب سخن

این سو میمان با نیک مشایخ ...  
فوز از درگاه سعادت مقام مغول ...  
سوره غفلت بیت نانی ...  
سرا بر بار سوره از غیبه آگاه ...  
صورتی در مقدم با و سون ان برون ...

اراده از نون ...  
فوانت از نون ...  
تغلیف نون ...  
لام کانی ...

در ان ...  
نوع ...  
بجام حال ...  
مفعول از ...

نوع ...  
نوع ...  
نوع ...  
نوع ...

در نون ...  
نوع ...  
نوع ...  
نوع ...

درد و فاش از نور و دخانیست یاد  
 سوره نوکل سوره دخان ۱۲  
 کسره او کا کسره اس مل  
 گوش خرد و ایم زد و حلقه وار  
 ایل خرد ۱۲ کسره با خلاص خرد ۱۲  
 تاج سر مد راه دست  
 حکم امیدت بنجاک نیاز  
 بر سر نارست نهاده سپند  
 نوره دیده ملک و ملک  
 فیض رساننده بزرده نزار  
 صورت خرم آمده در وی عیاش  
 فیض حکمیت بود ختم کار

سطر خوش زبیاض و سواد  
 بیچ آن فاج کسنگ ازل  
 صورت جزمش که بود حلقه  
 شانه شاکر لالم دست  
 نقطه نونش پی و فوج گزند  
 و آن دومی دیگر شده چون  
 نوزده حسرت بوقت شمار  
 و صفت حکمیت شده ختم آن  
 دودیت که از کرد کار

درد و فاش از نور و دخانیست یاد  
 سوره نوکل سوره دخان ۱۲  
 کسره او کا کسره اس مل  
 گوش خرد و ایم زد و حلقه وار  
 ایل خرد ۱۲ کسره با خلاص خرد ۱۲  
 تاج سر مد راه دست  
 حکم امیدت بنجاک نیاز  
 بر سر نارست نهاده سپند  
 نوره دیده ملک و ملک  
 فیض رساننده بزرده نزار  
 صورت خرم آمده در وی عیاش  
 فیض حکمیت بود ختم کار

سطر خوش زبیاض و سواد  
 بیچ آن فاج کسنگ ازل  
 صورت جزمش که بود حلقه  
 شانه شاکر لالم دست  
 نقطه نونش پی و فوج گزند  
 و آن دومی دیگر شده چون  
 نوزده حسرت بوقت شمار  
 و صفت حکمیت شده ختم آن  
 دودیت که از کرد کار

درد و فاش از نور و دخانیست یاد  
 سوره نوکل سوره دخان ۱۲  
 کسره او کا کسره اس مل  
 گوش خرد و ایم زد و حلقه وار  
 ایل خرد ۱۲ کسره با خلاص خرد ۱۲  
 تاج سر مد راه دست  
 حکم امیدت بنجاک نیاز  
 بر سر نارست نهاده سپند  
 نوره دیده ملک و ملک  
 فیض رساننده بزرده نزار  
 صورت خرم آمده در وی عیاش  
 فیض حکمیت بود ختم کار

درد و فاش از نور و دخانیست یاد  
 سوره نوکل سوره دخان ۱۲  
 کسره او کا کسره اس مل  
 گوش خرد و ایم زد و حلقه وار  
 ایل خرد ۱۲ کسره با خلاص خرد ۱۲  
 تاج سر مد راه دست  
 حکم امیدت بنجاک نیاز  
 بر سر نارست نهاده سپند  
 نوره دیده ملک و ملک  
 فیض رساننده بزرده نزار  
 صورت خرم آمده در وی عیاش  
 فیض حکمیت بود ختم کار

درد و فاش از نور و دخانیست یاد  
 سوره نوکل سوره دخان ۱۲  
 کسره او کا کسره اس مل  
 گوش خرد و ایم زد و حلقه وار  
 ایل خرد ۱۲ کسره با خلاص خرد ۱۲  
 تاج سر مد راه دست  
 حکم امیدت بنجاک نیاز  
 بر سر نارست نهاده سپند  
 نوره دیده ملک و ملک  
 فیض رساننده بزرده نزار  
 صورت خرم آمده در وی عیاش  
 فیض حکمیت بود ختم کار

همچو کشاوتی نبود در گره  
 صبر گره از رشته تریب و بیج  
 عقل درین عقده ز خود گشته کم  
 بیدید این رشته ز سبجیان  
 حرفی اگر زیر بود یا ز بر  
 عقل گرفته بگفتش سخن و بار  
 آنکه نه دم سینه ز یاد خبر گیت  
 عجز به از هر دل و انا که هست  
 سلسله بند گهرگان جود  
 غره فروز خاکیان  
 جوان گرامت نه آیندگان  
 چشمه کن متله قاف قدم  
 دایره ساز سپر قباب  
 عیب نهان در هر دوران

گر نبود کار بان بند به  
 گریه کشید در ویست هیچ  
 کرده درین گریه سر گم  
 پر بود اینجا ز گره سبج  
 صد گره افتاد در و مهره  
 نیست گره پیش خم و جز گهر  
 عاجز می پیش کند زان شمار  
 غایت اینکار خجسته چیت  
 بردران می توانا که هست  
 سلسله پیوند نظام و جود  
 مشعل سوزش افلاکیان  
 کار کد ار گره کمردان کار  
 قبله هر سر که جویش هست  
 تیر کس با وزره باف آب  
 عذر پذیرنده عذر اوران

در آرزوی توحید

عقل درین عقده ز خود گشته کم  
 بیدید این رشته ز سبجیان  
 حرفی اگر زیر بود یا ز بر  
 عقل گرفته بگفتش سخن و بار  
 آنکه نه دم سینه ز یاد خبر گیت  
 عجز به از هر دل و انا که هست  
 سلسله بند گهرگان جود  
 غره فروز خاکیان  
 جوان گرامت نه آیندگان  
 چشمه کن متله قاف قدم  
 دایره ساز سپر قباب  
 عیب نهان در هر دوران

عقل درین عقده ز خود گشته کم  
 بیدید این رشته ز سبجیان  
 حرفی اگر زیر بود یا ز بر  
 عقل گرفته بگفتش سخن و بار  
 آنکه نه دم سینه ز یاد خبر گیت  
 عجز به از هر دل و انا که هست  
 سلسله بند گهرگان جود  
 غره فروز خاکیان  
 جوان گرامت نه آیندگان  
 چشمه کن متله قاف قدم  
 دایره ساز سپر قباب  
 عیب نهان در هر دوران

عقل درین عقده ز خود گشته کم  
 بیدید این رشته ز سبجیان  
 حرفی اگر زیر بود یا ز بر  
 عقل گرفته بگفتش سخن و بار  
 آنکه نه دم سینه ز یاد خبر گیت  
 عجز به از هر دل و انا که هست  
 سلسله بند گهرگان جود  
 غره فروز خاکیان  
 جوان گرامت نه آیندگان  
 چشمه کن متله قاف قدم  
 دایره ساز سپر قباب  
 عیب نهان در هر دوران

عقل درین عقده ز خود گشته کم  
 بیدید این رشته ز سبجیان  
 حرفی اگر زیر بود یا ز بر  
 عقل گرفته بگفتش سخن و بار  
 آنکه نه دم سینه ز یاد خبر گیت  
 عجز به از هر دل و انا که هست  
 سلسله بند گهرگان جود  
 غره فروز خاکیان  
 جوان گرامت نه آیندگان  
 چشمه کن متله قاف قدم  
 دایره ساز سپر قباب  
 عیب نهان در هر دوران

عقل درین عقده ز خود گشته کم  
 بیدید این رشته ز سبجیان  
 حرفی اگر زیر بود یا ز بر  
 عقل گرفته بگفتش سخن و بار  
 آنکه نه دم سینه ز یاد خبر گیت  
 عجز به از هر دل و انا که هست  
 سلسله بند گهرگان جود  
 غره فروز خاکیان  
 جوان گرامت نه آیندگان  
 چشمه کن متله قاف قدم  
 دایره ساز سپر قباب  
 عیب نهان در هر دوران

Handwritten notes at the top of the page, including the word "عقل" (Intellect) and other philosophical or scientific terms.

تاب ده دست تمامی عقل  
پیش از آنکه زمین را خاک  
صیر فی کس پذیران خاک  
خامه کش نامه تقصیر ما  
روشنی دیده بنیدگان  
کارگر کارگر که کاینات  
شد هزاران قرمش نمون  
قدس بر او ان تجرد شراد  
باید ایشان ز صور بر سر  
دامن شان زان گل لود  
از شمش خنک طبیعت خلاص  
تنگ برایشان ز حدود چهار  
گرد یکی نقطه همه تیز گرد  
گردش ایشان ز عقل و سر  
گومی زمیضان سعادت همه  
دایم ازین رقص حریفی نشند  
نورد گرد و اسب نوا ایشان  
در چرخ نور شکر

ابن ارسطو ای عقل  
صیقلی صاف ضمیران پاک  
سرسنک خامه تدبیر  
ایمنی وقت بهر اسدگان  
تازه کن ز بیم حیات  
ساخت چو صنعتش قلم کاف  
سرخست از ورق این سواد  
مایه ایشان ز سهولت بر  
جیب فاشان ز فاسود  
حسب ایشان به نهرهای خام  
مده اقلیم دوام و ثبات  
سطح دوم نه فلک لاخورد  
کوشش ایشان به پیام سرو  
برده بچوگان ارادت همه  
بلکه برقص مدح موفی نشند  
داده بهر دور ز او ایشان  
سرموم نیست بجز چارچرخ

ویران چشمه  
Handwritten notes on the right side of the page, including the word "عقل" (Intellect) and other philosophical or scientific terms.

Handwritten notes at the bottom of the page, including the word "عقل" (Intellect) and other philosophical or scientific terms.

هر چه بود در قسم طاق سپهر  
 قدرش آنرا بهم آینه تخت  
 بقدرت خدا که در ۱۲ درجه  
 نقش استین چه بود زان چادر  
 بدانین ۱۲ اول ۱۲  
 کوه شسته بمقام دست  
 گنجینه اش  
 کان که بود خازن  
 هر که در دیده رواج  
 نویت زین پس بنبات آمده  
 بر زده از روزنه خاک  
 چه بر افراخته از برگ و شاخ  
 نشانه ز شکوفه درم  
 نبش جوان شده بعد از نبات  
 بادل خواهد شد ز جا خاسته  
 خاتمه اینجاست آدمی  
 اول فکر آخر کار آمده  
 بر نفس از عقل نهاد چرخ  
 کار گمان که در عقل انجاس

جمله ازین چار نمود دست چهر  
 هر م از ان نقش نو آخت  
 که حرکت برد و استیاد  
 یلغته در قعه طاعت قرار  
 ساخته بر لعل و گیسو  
 کشته روزنده تاج و گره  
 حاکم و شیرین حرکات آمده  
 بزده بیک چند با فلک سر  
 ساخته بر سایه شین جان  
 گاه ز پیوه شده خوان گرم  
 گشته روان در کش آخیار  
 پویه کنان کرده مقصود  
 رفته نغمه جاد و لش خواسته  
 یافته زد که جهان محکم  
 فکر کن کار کار آمده  
 داده ز سر شمع و چرخ فراغ  
 که در زان روس

فردا صبح در خانه  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن

بشار از ان  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن

در ارف شمیمه

بنام خداوند  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن

در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن

در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن  
 در وقت آمدن



داده است برای او  
 نموده است  
 مستحقان خاصه  
 یا بعد از او  
 ای حرف او مستحق  
 است محضت  
 صفت  
 مقصود باشد  
 سلسله ملکات  
 فیض مشرق  
 بنامه  
 میفرماید  
 نزد قاطعه  
 این سلسله  
 فیض نور قاطعه  
 بر قاطعه

بسیار است  
 صفت مقدم  
 یعنی آن فیض  
 نزد سلسله  
 بر هم رود  
 پس وجود  
 تو نیست  
 خواجه  
 کون و مکان  
 است اصناف  
 باقیات  
 فیض وجود

**مناجات اول**

با صرعه داده زینش نوید  
 تاز چپ راست نموشد خبر  
 کام ز شیرینی شور جهان  
 ساخته چون پسته معطر و مانع  
 کارگران خود اند این همه  
 تا بعد و کار که ایشان خود  
 چست به بند و کمر بندگی  
 زندگمی مدت آن لایزال  
 می اگر زنده لی بندهش  
 ندگش زندگی آمد تمام

راه نموده سیاه و سپید  
 تاز چپ راست نموشد خبر  
 کام ز شیرینی شور جهان  
 ساخته چون پسته معطر و مانع  
 پنج و کار کارگر اندر  
 بهر خود نامزد اند این همه  
 بی بشناسای مبدع بود  
 بندگمی مایه صد زندگی  
 در کف عاقلیت ذوالحلال  
 بنده آن زنده پندیده باش  
 زندگی این باشد و بسو سلام

**مناجات اول متن**

ای صفت خاص تو واجب بجا  
 که ز سدا قاطعه است  
 کون و مکان شاهد خود تواند  
 جای بودن

بسته بتو سلسله کائنات  
 فیض تو بر رسم ند این سلسله  
 حجت ایشان بر خود تواند

بسیار است  
 صفت مقدم  
 یعنی آن فیض  
 نزد سلسله  
 بر هم رود  
 پس وجود  
 تو نیست  
 خواجه  
 کون و مکان  
 است اصناف  
 باقیات  
 فیض وجود

نویسنده: ...  
محل: ...

و ایره حرج مدار از تو یافت  
ذات دشمن <sup>شماره</sup> کیمسه پر لعل وزیر کان  
در سخن را که گره کرده  
عصر کفیتی که بود باغ سان  
چشمه مهرست گل صفرش  
طاسخه نبر کس او دور ماه  
شاخ مشکوف دست تریادرو  
سوسن آزاد و سکه زوگان  
سر و دسک آنای سهر و بلند  
آنست بنفشه که پر حرج و دست  
شاخ گلش قامت شوخان و  
ببل آن طبع سخن پرور آن  
ایچمه آثار که ناورنست  
رو بتو آریم که ت دریمی  
باغ نشان گرند بزیرباغ  
ورودش سلوه بهر زور  
میت در و ...

میر حله خاک ترازو یافت  
مشکل زین <sup>شماره</sup> قدرت تو بر کس کرده بست  
در صدق سینه تو پرورده  
تربیت لطف تو اش باغبان  
کومی فلک غنچه نیلو فرش  
جلوه گشتش صبحگاه  
سرخ سق لاله لرورور  
سبزه بریز قدم افتادگان  
کامه از دست تپی بهره مند  
جامه کبود آمده و کوز پشت  
غنچه آن خوش شده لهامی  
در چمن نطق زبا آوران  
بر صفت سستی قادر کوا  
نظم کن سحر نوادر تو  
باغ شود به دل نظاره وان  
هر ورق باشد از لیل و قمر  
در مهر خویش سبکدیش

مناجات اول

محل: ...  
محل: ...

محل: ...  
محل: ...

محل: ...  
محل: ...

محل: ...  
محل: ...

نویسنده: ...  
محل: ...



ای تو محمود و صحرایم  
در تو غنایین و وصفت جبریم

هست ز تنزیه تو تشبیه تو  
یعنی ترا که نیست میدیم برترین تنزیه از ذات که  
تو رسیطی و عجا ریت سنی

نیست کناریت ملی صد هزار  
موج تو بودا که شدی بس لوده

در شوق ذات تو بر سر کوه بود  
صورت شان عکس نما شد بذات

انجمن جمع همه عالم است  
بنای همبندن که موج کشتا که  
با تو خود آدم که و عالم کد ام  
گر چه نیست کسی غیر تو

کیست به پیدای تو در جهان  
پیش ظهورت کیست آنک  
تو همه جا حاضر و من جا بجا

چون فتم از یابی مراد است  
منشای مضمون اشارت با کرم موجب آدمی نور شهر او دوام

بود تو بهم منم و با همه  
چون بنماید تجا و ز بیم

نیست خیر این غایت تنزیه تو  
که برمان از تنزیه پیدا میشود این بنای تنزیه  
بهر محیطی و کناریت سنی

گوهرت از موج هست در کنار  
از خود بر خود هزاران صور

رومی در آینه علمت نمود  
ذات ز تکرار صور شد ذات

رونق آن انجمن از آدم است  
نیست ز غیر تو نشان غیر نام

نیست درین عرصه کسی غیر تو  
مانده رسیدای خود در نهان  
ظهور لاله از روی صفی حکم الاله  
نیرم اندر طلبت دست پا

انت نصیری و الیک لمصیر  
منشای مضمون اشارت با کرم موجب آدمی نور شهر او دوام

فیض ستم است اگر فرض آن  
فیض شعی هم که برین مطلع

این صفت طلاق و تقسیم  
از هر دو طرف و هر دو طرف  
از هر دو طرف و هر دو طرف  
از هر دو طرف و هر دو طرف

مساجات سوم

این صفت طلاق و تقسیم  
از هر دو طرف و هر دو طرف  
از هر دو طرف و هر دو طرف  
از هر دو طرف و هر دو طرف

من جهت افراد  
آن ستم که شکر نشد  
چنانچه ملاک که شکر نشد  
وقدمش اندک شکر نشد  
و سخن شکر نکرد نشد  
و شکر منظر چشم نشد  
و حکم و پند آوا نشد  
نیز نوشته او که نشد  
مناسبت نشد شکر نشد

تعالی آن که شکر نشد  
که عارف حقین و آقا  
اصناف و اهل حق  
با حکم و پند آوا نشد  
علت خای جا بجا نشد  
نیز نوشته او که نشد  
مناسبت نشد شکر نشد



باز در این باغ ز باغ دیگر  
خاص ترین میوه او کاویت  
بهرت و خاشاک  
تا همه دانند که صانع تویی  
هستی و پایداری ازت پس  
خبر تو کسی نیست بکام قدم  
جامی اگر نیست ز نجات بر  
از علم فقر بلبش و در

در هم و بر هم شکفتش شاخ و برگ  
لذتش از چاکشنی محرمیت  
بر سرش از باد اجل خاک بیز  
میدع انجیل بدایع تویی  
مردکی و زندگی ازت پس  
کز لمن الملک فرزد علم  
چون علم خسر و پیش سر بلند  
زیر علم سایه پسندیش ده

باز در این باغ ز باغ دیگر  
خاص ترین میوه او کاویت  
بهرت و خاشاک  
تا همه دانند که صانع تویی  
هستی و پایداری ازت پس  
خبر تو کسی نیست بکام قدم  
جامی اگر نیست ز نجات بر  
از علم فقر بلبش و در

مناجات چهارم در اعتقاد الایمان و الجلال و الاکرام و طاعت حق تعالی

مرسم لست نه آزار ما  
پروردگاری پرده نشیندگان  
قبله نماز هر سجد  
نوشه در دانه نشانان خاک  
قبله توجیس دیکت بشکان  
مسدند کلوشا خسار  
عقد در از گوش گل آویخته

اسمی ز کرم چاره گر کار ما  
روشنی دیده بینندگان  
عقد کشاینده هر مشکله  
نوشه در دانه نشانان خاک  
قبله توجیس دیکت بشکان  
مسدند کلوشا خسار  
عقد در از گوش گل آویخته

مناجات چهارم

مناجات چهارم در اعتقاد الایمان و الجلال و الاکرام و طاعت حق تعالی  
مناجات چهارم در اعتقاد الایمان و الجلال و الاکرام و طاعت حق تعالی  
مناجات چهارم در اعتقاد الایمان و الجلال و الاکرام و طاعت حق تعالی

و ازین است که در  
دکف اسفل توفیق  
رو به نهان خاکی تحقیق  
از مقصود اندک است  
تو عقده با هم کر عقده  
مردکی و زندگی ازت پس  
مردکی و زندگی ازت پس  
مردکی و زندگی ازت پس

مناجات چهارم در اعتقاد الایمان و الجلال و الاکرام و طاعت حق تعالی







در زور و عظمت و حکام  
 صلح نیست که بر کس بیان  
 اعتقاد نمود با خورشید  
 مثال و میتوان که جبل تنه  
 قرآن مجید با که معجزه حضرت  
 است صلعم ۱۲  
 چو خود در آنجا آرد دریا  
 تقدم حقیقت محمد یعنی  
 و آه نخل خود در یک دست و در  
 فلک عالم صفت است قناس  
 نور آرزو نموده در تشریح  
 صبح خورشید بود نور یابان  
 که قوله جامی الاشر  
 آنجا آن خدای نور حضرت  
 ص چون بیان نور حضرت  
 با تمام سانس از راه کمال  
 اشتیاق اشتیاق

از زور و عظمت و حکام  
 صلح نیست که بر کس بیان  
 اعتقاد نمود با خورشید  
 مثال و میتوان که جبل تنه  
 قرآن مجید با که معجزه حضرت  
 است صلعم ۱۲  
 چو خود در آنجا آرد دریا  
 تقدم حقیقت محمد یعنی  
 و آه نخل خود در یک دست و در  
 فلک عالم صفت است قناس  
 نور آرزو نموده در تشریح  
 صبح خورشید بود نور یابان  
 که قوله جامی الاشر  
 آنجا آن خدای نور حضرت  
 ص چون بیان نور حضرت  
 با تمام سانس از راه کمال  
 اشتیاق اشتیاق

خنده او جان به جهان در کشید  
 ای پیداشدن به جهان در کشید  
 برق می زد او می میست  
 برق می زد او می میست  
 قامت طوبی ز قدس سایه  
 قامت طوبی ز قدس سایه  
 ریح ز جام کرشم سلسیل  
 ریح ز جام کرشم سلسیل  
 نور مبین ناصیه پاک او  
 نور مبین ناصیه پاک او  
 نازندش در ستم قرآک و  
 نازندش در ستم قرآک و  
 او چو خوز و صبح ویت آفتاب  
 او چو خوز و صبح ویت آفتاب  
 گز نه فروغی ز رخس تافه  
 گز نه فروغی ز رخس تافه  
 هست درین دایره که می در  
 هست درین دایره که می در  
 نورشان دست چه پیش و پس  
 نورشان دست چه پیش و پس  
 جامی ز لایش خود دوبراش  
 جامی ز لایش خود دوبراش

منصب حبابه سجا رسید  
 منصب حبابه سجا رسید  
 لمعه نور آمده ز آنش بدست  
 لمعه نور آمده ز آنش بدست  
 صدره ز شاخ شرفش بار  
 صدره ز شاخ شرفش بار  
 مرغ سوار که حرمش جبریل  
 مرغ سوار که حرمش جبریل  
 جبل متین حلقه قرآک او  
 جبل متین حلقه قرآک او  
 عرش برین بر سر سی  
 عرش برین بر سر سی  
 صبح ز نور شید بود نور یابان  
 صبح ز نور شید بود نور یابان  
 صبح و ساین نور کجا بسته  
 صبح و ساین نور کجا بسته  
 تابش مهران پس و صبح از  
 تابش مهران پس و صبح از  
 منبع انوار مهنست و پس  
 منبع انوار مهنست و پس  
 ذره صفت غرقه این نور باش  
 ذره صفت غرقه این نور باش

**نعت مبینی صفت معراج که از آسمان سالت می یاریت بیند**

یک شبی از صبح دل افروز تر  
 یک شبی از صبح دل افروز تر  
 طره او نافه دولت کسای  
 طره او نافه دولت کسای  
 بارقه لطف درخشان درو  
 بارقه لطف درخشان درو  
 خواجه که آمد دو جهان پیش  
 خواجه که آمد دو جهان پیش

در شب روز هم فر روز تر  
 در شب روز هم فر روز تر  
 غره او نور سعادت و اس  
 غره او نور سعادت و اس  
 ابر عنایت که افشان درو  
 ابر عنایت که افشان درو  
 کرد در دولت پاینده پیش  
 کرد در دولت پاینده پیش

**نعت دوم**  
 خود را خود  
 ساخته با خود  
 کرده فرماید که  
 ایجای ز خلاق ز میمه  
 نسبت خود در شود درجه  
 فی السوان کمال کن  
 قوله کتب از صبح اول فر روز  
 تا یابد بسند و خوش آئیده  
 سبب دل صحت و سعادت روز  
 روزی هم از شهرت روز  
 فر روز نور بود ۱۲  
 قوله طره او نافه دولت کسای  
 دولت مطلق دولت نافه  
 ظاهر گفته آن معنی  
 سعاده نور فر افرا نیده  
 نور فر افرا معقول امرنا  
 چون مقدم کنند بر امرنا  
 یعنی اسم فعل میشود  
 پس نافه کسای نور افرا معنی کسای نافه دولت و سعادت در میان شان فصل آمده در این باب است چنانچه حضرت جبرئیل

در زور و عظمت و حکام  
 صلح نیست که بر کس بیان  
 اعتقاد نمود با خورشید  
 مثال و میتوان که جبل تنه  
 قرآن مجید با که معجزه حضرت  
 است صلعم ۱۲  
 چو خود در آنجا آرد دریا  
 تقدم حقیقت محمد یعنی  
 و آه نخل خود در یک دست و در  
 فلک عالم صفت است قناس  
 نور آرزو نموده در تشریح  
 صبح خورشید بود نور یابان  
 که قوله جامی الاشر  
 آنجا آن خدای نور حضرت  
 ص چون بیان نور حضرت  
 با تمام سانس از راه کمال  
 اشتیاق اشتیاق

عشق رگ جانش کشیدن گرفت  
عشق جفا کرد  
هر مژده از اشک ریزه خواب  
چون نم آن بر کرامت شمار  
قاصدے از کشور نورانیان  
آمد آورد براق چو برق  
اوج سپر بخت شهاب آه  
رفتن اوج بستن تیر از کمان  
پیش زرقه نظر از گام او  
گفت که اسے ساتی ابرار خیر  
ساخته عرش برین فرش را  
آہ رور است روی مانعوی  
خلعت اسیرے بر انداخته  
پامی بر آورد بپشت براق  
تافت زبیت الحرم اور ایام  
بود از و گام نهادن سمان  
است از اسجا کر عزم حیت  
شد بدر خانہ ماہ آفتاب

دل لے جانانش طبعین گرفت  
برائی ۱۲  
راہ طلب راز سر شک ب  
باز نشانند از رہ مقصد غبار  
پاک ز آلائش ظلمانیان  
پیکرش از نور قدم تا فرق  
صورت ۱۲  
چرخ مہر بچو تسمربے  
جستن اوجت طے مکان  
بود ہم جنبش آرام او  
جرعہ برین گنبد وار ریز  
فرش قدم کن چو زمین کش  
مہر روشن نظر ماسطے  
جامہ شب رفتن از آن ساخته  
خواند بر آفاق کہ ہذا فراق  
زد بطواف حرم قدس گام  
در حرم قدس ستادین مان  
رومی سفر کرد بقصر نخست  
یافت بیک جلقہ زون

رفت قاصد ما ملعل فلک ۱۲  
ظلمانیان  
نشانند  
کمان  
نشانند  
کمان  
نشانند  
کمان

عشق رگ جانش کشیدن گرفت  
عشق جفا کرد  
هر مژده از اشک ریزه خواب  
چون نم آن بر کرامت شمار  
قاصدے از کشور نورانیان  
آمد آورد براق چو برق  
اوج سپر بخت شهاب آه  
رفتن اوج بستن تیر از کمان  
پیش زرقه نظر از گام او  
گفت که اسے ساتی ابرار خیر  
ساخته عرش برین فرش را  
آہ رور است روی مانعوی  
خلعت اسیرے بر انداخته  
پامی بر آورد بپشت براق  
تافت زبیت الحرم اور ایام  
بود از و گام نهادن سمان  
است از اسجا کر عزم حیت  
شد بدر خانہ ماہ آفتاب

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

نفت دوم

عشق رگ جانش کشیدن گرفت  
عشق جفا کرد  
هر مژده از اشک ریزه خواب  
چون نم آن بر کرامت شمار  
قاصدے از کشور نورانیان  
آمد آورد براق چو برق  
اوج سپر بخت شهاب آه  
رفتن اوج بستن تیر از کمان  
پیش زرقه نظر از گام او  
گفت که اسے ساتی ابرار خیر  
ساخته عرش برین فرش را  
آہ رور است روی مانعوی  
خلعت اسیرے بر انداخته  
پامی بر آورد بپشت براق  
تافت زبیت الحرم اور ایام  
بود از و گام نهادن سمان  
است از اسجا کر عزم حیت  
شد بدر خانہ ماہ آفتاب

دور کرد تین گفتش  
راجہ برش خلعت  
آسان تن سارک حضرت  
مگر از تو کا جہاں  
صورت پذیرفته و میتوان  
شد خلعت  
که راجہ بجان باو  
جہاں جہاں الجہاں  
وقتیکہ جان تو مرشد  
برکت او کس بیان  
مردید ۱۲ **ع** قوله  
ازین خرقہ ایزد کجایان  
آن خرقہ از خرقہ ای  
جایا بر رویه خرقہ  
جایا بر رویه خرقہ  
جایا بر رویه خرقہ  
جایا بر رویه خرقہ  
جایا بر رویه خرقہ  
جایا بر رویه خرقہ

زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس

۲۰  
خانہ نشانیان  
اول پیران با صفت  
نیشانیان  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس

رفت در آن خانه بعد از نماز  
سجده کنان بوسه بپایش زود  
کامی بدست ملک ملک  
آمد می آمدت بر خوش است  
خاک ریت بر سر کبرج باد  
خانه بجایان همین رسم راه  
باز بر فراخت از آنجا بود  
ممنفشی ز نفس کو و فوت  
پای از آن پایه بر نهاده  
خرقہ تن رازش جان کند  
آنکه ازین خرقہ مجرب شده  
چیمه برون زد ز حد و جهات  
تیرگی هستی زود و گشت  
کیست کز آن پرده شود پرده ساز  
خواجه در آن پرده بدید آنچه  
یافت اجازت که ز قلمه  
لغظ اینک بپوش که بزدست ای یافت اجازت پرده آن

خانیشانیان به اران سباز  
طلیل و عا کوس شایس زود  
خلعت النساء و رسم الجہا  
دیدن رومی موجب کشت  
هر شب عمرت شب معراج باد  
سایه طولی شدش آرامگاه  
زود بر سر پرده شم استو  
زود شرف ممنفشی گشت نو  
عرش بنیر قدش بر نهاده  
برکتش خلعت جہان نهند  
جاذبه شوق یکی مد شده  
پرده او شد تنق نوز و آ  
پرده کسی پرده آن نور گشت  
ز فرمہ کوئد زان پرده راز  
به که شود مختصر این گفت گو  
و آنچه نیاید بزبان ہم شنید  
را حله راند کسریم محاز

# نعت دوم

جان پاک از نصیبانی خرد  
ای عابد شوق الهی بپایند  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس

زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس

زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس  
زود و لطیف عا و کوس



در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری

از آن جهت که در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری

### نفت سوم

در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری

در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری

شمعی و نور نور سنج را  
سنگ سید در کف تو سحر سنج  
بهر جگر مویزین از شست تو  
گر سینه دشنه هزاران هزار  
بمخک که بودش زمین سخت پا  
گره و به سو که تو خواندی خرام  
بر در خار یک گداز س تو بود  
برده چرا بابت یکی جانور  
ناز س زخم زامل خلاف  
باید که کان نیم شبیت آمده  
لطعمنی طعمه و سقینی آب  
چون لب تو لقمه ز برغاله کرد  
گفت که آلوده زهرم مخور  
قبضه ریه که فشانندی ز کف  
سرمه صفت نور بصیر کفیل  
جامی عاج که نو اسباز شست  
گر چه گداز چو تنج آمدست

پستی دروس نبود شمع را  
دل سیه گانرا شده آن سحر سنج  
منقسم آن در وقت شست تو  
گشته از آن جبهه کش لقمه خوار  
جست بفرموده امرت زجا  
ساخت بهر جا که تو گفتی مقام  
وز طلب خصم حصار تو بود  
بیضه بر لب چه نهاد آن گ  
آمدت این بیضه گران درت  
روزیت از خوان است آمد  
اینست گوارنده طعام سرب  
لقمه بزیر لب تو ناله کرد  
گر چه بردت نمی زهر این شکر  
شد بصیر بصیرش مدف  
بود که شد نظر خصم میل  
بسته لب ز کشته اعجازت  
بلک گداز چو تنج آمدست

در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری  
نماید و در وقت خوردن آن با نان از غلظت آن دوری

خواست به نعت کبر تابناک

ریخت ز رویش خمی خجالت بنجاک

### نعت چهارم در اقباسوفی روالکاس حضور حضرت

ای بسا پرده پیر بجواب  
 نعت ز دستیم بر دکن زبرد  
 توبه ده از سر کسی ایام را  
 مهدی میخ از فلک آور زبرد  
 کاله دجال همه بر خورش  
 افسر ملک ز سر و تان کیش  
 باز پیا زان کن از پیشگاه  
 خامه مفتی که چو انگشت از  
 دست پیاست کیش شکبتر  
 واعظ پیر گو که بپتی ست بند  
 چون نه بزرگت ز سرش  
 صومعه اقا عبده تازه کن  
 بر عقبا نزاره ست کما  
 خرقه تیز و پیر اصد پاره کن  
 شعله فلک خرمین ابلیس را

خیز که شد مشرق و مغرب خراب  
 دستی و بنمای پیستی دست  
 باز خراز ناخوشی اسلام را  
 رایت مهدی بفلک زبرد  
 روبه بیابان عدم و مدش  
 دامن دولت زربونان کیش  
 داده ستکمش تمکیش خواه  
 شد ز پی لقمه ربامی دراز  
 پیموئی اندرین ناخن زبش  
 پای خود کرده ز مبر مین  
 منبر او بر سر خود کن  
 رخت خرابات با بد کن  
 غزلتیا نزاره غزلت کما  
 جان مروز زین وارده کن  
 مهره فلک زینجیم کما

### نعت چهارم

نعت چهارم در اقباسوفی روالکاس حضور حضرت  
 ای بسا پرده پیر بجواب  
 نعت ز دستیم بر دکن زبرد  
 توبه ده از سر کسی ایام را  
 مهدی میخ از فلک آور زبرد  
 کاله دجال همه بر خورش  
 افسر ملک ز سر و تان کیش  
 باز پیا زان کن از پیشگاه  
 خامه مفتی که چو انگشت از  
 دست پیاست کیش شکبتر  
 واعظ پیر گو که بپتی ست بند  
 چون نه بزرگت ز سرش  
 صومعه اقا عبده تازه کن  
 بر عقبا نزاره ست کما  
 خرقه تیز و پیر اصد پاره کن  
 شعله فلک خرمین ابلیس را

نعت چهارم  
 ای بسا پرده پیر بجواب  
 نعت ز دستیم بر دکن زبرد  
 توبه ده از سر کسی ایام را  
 مهدی میخ از فلک آور زبرد  
 کاله دجال همه بر خورش  
 افسر ملک ز سر و تان کیش  
 باز پیا زان کن از پیشگاه  
 خامه مفتی که چو انگشت از  
 دست پیاست کیش شکبتر  
 واعظ پیر گو که بپتی ست بند  
 چون نه بزرگت ز سرش  
 صومعه اقا عبده تازه کن  
 بر عقبا نزاره ست کما  
 خرقه تیز و پیر اصد پاره کن  
 شعله فلک خرمین ابلیس را



صفتها را در کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره

چون ز تو خواند و نویسد هم  
از نوسه راست سپیدی آید  
خون را در کتب معتبره  
خواندنت این بس که سخن را نده  
گوش جهان گاه خدا خواست  
گر سبب مانده این درج دور  
زان نسر و تهمت این درج را  
لعل لب چون شکر فشان کند  
طوطی طبعم که شنا خوان است  
بو که کنم تازه شاخه خوان  
خارجی خیر نخت بر ابرم گناه  
تا قند این بازگردون مرا  
خاطر گوید زبان خموش  
گویت امی خوابه قیب نیم  
شد انعم وال ز تمهاسی شرف  
آمده ام با همه آلاشی  
دایره کش کردم زنگشت و  
کتابت از نشت گردیدم و طبعها

گر تو خوانی نویسی چه غم  
به که سیاهی نخی بر سپید  
دور روان را بخدا خوانده  
درج که شد ز سخن را نیت  
یا شرمی ندهد زین برج نور  
زین نرسد ظلمت این برج را  
کشور جا ز اشک رسان کند  
در موس کشفشان تست  
زین شکرستان شکر فشان  
لب بکشا عذر گناه هم نخواه  
بومی رمانی رسد از من مرا  
از دل پر جوش بر ارم خروش  
عجز نکون ساری و سپیریم  
گوش کن از حال من این کید و حریف  
غمت ز بخشش و نجاشی  
تا نهدم دور فلک رشت و

در فایده آمده ام قابل  
آدمت از این کتب معتبره  
گناه پس با او آشی بر آ  
عهد و عهدی است در کتب معتبره  
و بنشایش از قلم کتب معتبره  
چنان معلوم شده که کتب معتبره  
است چنانچه مکتوب در کتب معتبره  
فرموده است در کتب معتبره  
افزایش است در کتب معتبره  
و بنشایش است در کتب معتبره  
حضرت شیخ سعید در کتب معتبره  
بیتنا و سفیر ایدر کتب معتبره  
بر شکر حال با و در کتب معتبره  
کشفتن و بنشایش در کتب معتبره

بیا که این کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره

### نعت پیم

در این کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره

بیا که این کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره

مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره  
مجموعه کتب معتبره از کتب معتبره





سایه اورا قدم فرسای  
 وجود ظاهر اور ۱۲ آزمین ۱۲ مشرع  
 صورت اور است بفران مشرع  
 وجود اور ۱۲  
 حق طلبانرا بنظر نامی خاص  
 ای مراد ۱۲ بنظر خاص خود ۱۲  
 هر چه بدان رخ عنایت رسید  
 مراد ۱۲  
 رامسمای سفیرندرون  
 این کمال حاصل ۱۲ مقام فقر ۱۲  
 کم زده بچشم می هوش دم  
 بسکه ز خود کرده بسیرت سفر  
 وقت توجه شده خم چون کمان  
 بین که چنان گردد و صد قافل  
 چون ز نشانها بعبان آمده  
 علم یقین ۱۲  
 یافته در طی مقامات خویش  
 سلسله نسبت پیران او  
 افکند آوازه آن سلسله  
 ای سلسله پیران  
 سفله که نامش بحجارت برود  
 ای حجت  
 دیده خفاش بود روزگور  
 طایر روحش که ازین کهنه دام  
 باو بفرخنده مقصد مستقر

سایه اورا قدم فرسای  
 وجود ظاهر اور ۱۲ آزمین ۱۲ مشرع  
 صورت اور است بفران مشرع  
 وجود اور ۱۲

پایه اورا بسیر عرش پان  
 جان ورا ز ندکی از جان شرح  
 داوه ز اندیشه باطل خلاص  
 رخت بدایت بنهایت رسید  
 خلوتی دایره اجمن  
 در نگذشته لطرش از قدم  
 بازمانده قدش از لطر  
 از چله خلوتیان بر کران  
 صید کمانی و کمان بی چله  
 محو نشانهاش نشان آمده  
 بی صفتی را صفت ذات خویش  
 عروه وثقی با سیران او  
 در صف شیران جهان غلغله  
 نام خود از بوج بصارت برود  
 در نه ز خورشید نباشد لغور  
 سدره نشین آمده طوبی م  
 عند ملک صمد مقتدر

پایه اورا بسیر عرش پان  
 جان ورا ز ندکی از جان شرح  
 داوه ز اندیشه باطل خلاص  
 رخت بدایت بنهایت رسید  
 خلوتی دایره اجمن  
 در نگذشته لطرش از قدم  
 بازمانده قدش از لطر  
 از چله خلوتیان بر کران  
 صید کمانی و کمان بی چله  
 محو نشانهاش نشان آمده  
 بی صفتی را صفت ذات خویش  
 عروه وثقی با سیران او  
 در صف شیران جهان غلغله  
 نام خود از بوج بصارت برود  
 در نه ز خورشید نباشد لغور  
 سدره نشین آمده طوبی م  
 عند ملک صمد مقتدر

سایه اورا قدم فرسای  
 وجود ظاهر اور ۱۲ آزمین ۱۲ مشرع  
 صورت اور است بفران مشرع  
 وجود اور ۱۲  
 حق طلبانرا بنظر نامی خاص  
 ای مراد ۱۲ بنظر خاص خود ۱۲  
 هر چه بدان رخ عنایت رسید  
 مراد ۱۲  
 رامسمای سفیرندرون  
 این کمال حاصل ۱۲ مقام فقر ۱۲  
 کم زده بچشم می هوش دم  
 بسکه ز خود کرده بسیرت سفر  
 وقت توجه شده خم چون کمان  
 بین که چنان گردد و صد قافل  
 چون ز نشانها بعبان آمده  
 علم یقین ۱۲  
 یافته در طی مقامات خویش  
 سلسله نسبت پیران او  
 افکند آوازه آن سلسله  
 ای سلسله پیران  
 سفله که نامش بحجارت برود  
 ای حجت  
 دیده خفاش بود روزگور  
 طایر روحش که ازین کهنه دام  
 باو بفرخنده مقصد مستقر

در نسبت پیران

سایه اورا قدم فرسای  
 وجود ظاهر اور ۱۲ آزمین ۱۲ مشرع  
 صورت اور است بفران مشرع  
 وجود اور ۱۲  
 حق طلبانرا بنظر نامی خاص  
 ای مراد ۱۲ بنظر خاص خود ۱۲  
 هر چه بدان رخ عنایت رسید  
 مراد ۱۲  
 رامسمای سفیرندرون  
 این کمال حاصل ۱۲ مقام فقر ۱۲  
 کم زده بچشم می هوش دم  
 بسکه ز خود کرده بسیرت سفر  
 وقت توجه شده خم چون کمان  
 بین که چنان گردد و صد قافل  
 چون ز نشانها بعبان آمده  
 علم یقین ۱۲  
 یافته در طی مقامات خویش  
 سلسله نسبت پیران او  
 افکند آوازه آن سلسله  
 ای سلسله پیران  
 سفله که نامش بحجارت برود  
 ای حجت  
 دیده خفاش بود روزگور  
 طایر روحش که ازین کهنه دام  
 باو بفرخنده مقصد مستقر

سایه اورا قدم فرسای  
 وجود ظاهر اور ۱۲ آزمین ۱۲ مشرع  
 صورت اور است بفران مشرع  
 وجود اور ۱۲  
 حق طلبانرا بنظر نامی خاص  
 ای مراد ۱۲ بنظر خاص خود ۱۲  
 هر چه بدان رخ عنایت رسید  
 مراد ۱۲  
 رامسمای سفیرندرون  
 این کمال حاصل ۱۲ مقام فقر ۱۲  
 کم زده بچشم می هوش دم  
 بسکه ز خود کرده بسیرت سفر  
 وقت توجه شده خم چون کمان  
 بین که چنان گردد و صد قافل  
 چون ز نشانها بعبان آمده  
 علم یقین ۱۲  
 یافته در طی مقامات خویش  
 سلسله نسبت پیران او  
 افکند آوازه آن سلسله  
 ای سلسله پیران  
 سفله که نامش بحجارت برود  
 ای حجت  
 دیده خفاش بود روزگور  
 طایر روحش که ازین کهنه دام  
 باو بفرخنده مقصد مستقر

آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم...

آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم...

آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم... آن وقت که از خواب بیدار شویم...

# در دعای و خواهی خوانا رشا و نیامی چه صریحین بعد از امداد العالی

کو کبره وقت عبید اللهی  
خواجه احرار عبید اللهی  
در نظرش چون می یک نام  
کی بره شکست آیدش  
صورت کثرت صدق ساحلش  
قبه نه نور فلک یک حساب  
شسته تمامه جنگیر  
محو خط نامه ظلم از بفعال  
بقعه او تاسه خیر ابدا  
یافته فراز رخ فرخ و رخس  
قوت روان باشکرا بیخته  
راته خوار ارشکرتان او  
بهره دراز داروی در دوی  
مرکز آن لقطه جمعیت است  
نسبت شان سلسله زمان

روز جهان دولت شاهنشاهی  
نامه ز حریت وقت اگر است  
یک روی زمین کش سر و بی بن  
یک روی ناخن که بدست  
لجه بچه احدیت دلکش  
باشد از آن کب مقرر باب  
داوه چونم کلک گهر ریزرا  
خامه او کرده ز نسج رقع  
رقعه او نوره سر سوا  
ما جوران حلقه بگوشش  
از لب شیرین چو شکر رختیه  
گشته ملایک گس خوان او  
حلقه اصحاب گردوسی اند  
دایره جمع هرا منیت است  
هستان کعبه صدق و لیا  
کعبه که بر باشد

بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره

## در دعای و خواهی

بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره

او کرده فرزندش را به شستن قاعه بالکله با روغن شتر و موز که کا فرستند نام ظلمت تفتان با کعبه صفت معنی باره از زمین  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره

بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره

بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره  
بنا بر کتب معتبره



کوبت و حوض صفت در کشف اگر که حضور بود کاشف اگر که کبریا کاشف است زیرا که او کسی را بر حوض صفت جانان کاشف است  
است چون تحقیق سخن این مرده در دم در آن کاشف نموده میفرموده است که کوه در سخن از سخن گویند میموم میسازد استوار کاشف است

### در فضیلت سخن

مطلب اول از کتب و کتب فاضل مکتوب است  
مطلب دوم از کتب و کتب فاضل مکتوب است  
مطلب سوم از کتب و کتب فاضل مکتوب است  
مطلب چهارم از کتب و کتب فاضل مکتوب است

مطلب پنجم از کتب و کتب فاضل مکتوب است  
مطلب ششم از کتب و کتب فاضل مکتوب است  
مطلب هفتم از کتب و کتب فاضل مکتوب است  
مطلب هشتم از کتب و کتب فاضل مکتوب است

بیهوش شدن سخن است اینهمه  
لاجرم آنکه زکار را کنند  
ز کله با این سخن غیب از دور  
مطرب خوش لبجه باین دروفا  
نیز بگذار درون آری که  
از پی گوشتی که کند فهم راز  
سوسن آزاد زبان در زبان  
کاشف همه را معانی همه  
اینهمه خود دست ولی ز آدمی  
کشف حقائق زبان است  
چنگ سخن گر چه بی ساری  
ز سخن را چون نمودم عیار  
چون فلک زار که ترا زو  
پله دیگر صدف در کن  
ز رسک ما به شود رخ رسک  
جامی اگر هست ترا گو سر سخن  
بر در هر سطره منم چشم از

جان سخن را چون است اینهمه  
گفت جهان را کلمات اند  
میدهد اسرار نهالی بر تو  
گنبد فیروزه باین بر صدف  
ز کس بنیاب کشا اندک  
ببین زمین گل چوب بخنجیر باز  
منع سخن خیر فغان در فغان  
عرضه ده گنج نهالی همه  
کس زده پیش در محرمی  
حل و فایق زبان است  
از دم او نغمه ای معجزه ز بافت  
از سخن ز هر چه چشم با رعنا  
ز زمه و هر بیک سو سخن  
وز سخن همچو درش پسته  
در گرانمایه نه چند ز جاک  
پای شاد بکش از مردر  
همچو صدف با گوهر خود بسیار

ببین سخن را که در کتب فاضل مکتوب است  
ببین سخن را که در کتب فاضل مکتوب است  
ببین سخن را که در کتب فاضل مکتوب است  
ببین سخن را که در کتب فاضل مکتوب است

# در فضیلت کلام موزون که هر نوع از آن گریست بخون بلائی

ای بر زاده آنکه نفس سخن  
 طره عروسی که ز زیور طعنه  
 چون که بر دست حمل کند  
 چون کند از قافیه غلغالی پا  
 چون زود مصرع کند بر روان  
 معنی رنگین چون کند غار اش  
 سنکه زهر شاهد و می زاهد م  
 عقد جمالی که بر جربلوه او  
 دل که گرانیه ز اقبال است  
 او برومی او که چه زیوسته است  
 ماسطه کار ایشمش آغاز کرد  
 روز و شب واره کوی و می  
 شرف که مر اول سواد بر سر است  
 از بد و مت والاس خویش

شاه جهانهاست عروس سخن  
 آید زود لبرے دل دمی  
 طعنه زنده بر مینا کاسته  
 عمارت صدقانه دل کند  
 زخمه فتد در دل پر جوان  
 باغ شود دل گل تازه اش  
 عمر تلف کرده این شاهد م  
 عقده صبر از رگ جانم کش  
 طوق کش حلقه غلغالی و  
 راه خلاصی بر خرم بسته است  
 غازه ز خون جگر م ساز کرد  
 شام و سحر در تک پوی می  
 که سیم از زانو و پا ز سر است  
 بر سر کرسی چون می خورش

کلام موزون

کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون

## در فضیلت کلام موزون

کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون

کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون

کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون

کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون  
 کلام موزون در فضیلت کلام موزون

طبق نظم نظم دست است  
 ۱۶ **غله** قور پوره  
 تشبیه از تشبیه خیرا  
 تشبیه از تشبیه قند آن  
 تشبیه از تشبیه خندان  
 تشبیه از تشبیه سخن  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه  
 تشبیه از تشبیه

دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد  
 دران باد و در آن باد

### در تندی سخنور

تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی

تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی  
 تندی از تندی

۱۱ **سیر** بدرارم ز کزین جان عرش  
 ۱۲ **خانه** شبان کجبان و چشم  
 ۱۳ **جرعه** کس با ده سیر و  
 ۱۴ **نقل** ز خوان ملکوم دهند  
 ۱۵ **مطر** بم آواز چرب سیریل  
 ۱۶ **نعل** معافی هم جبار خسته  
 ۱۷ **از** پی رحبت کنم آهنگ راه  
 ۱۸ **زک** کنم بجز جریقان خاک  
 ۱۹ **بر** مط لکش و سرب زرب  
 ۲۰ **تخته** هر مجلس رارش کنم  
 ۲۱ **سامعه** را بدرقه بوش کن  
 ۲۲ **تا** خردت نام نهد بوشدار

۱ **باز** شیم می ز و امان فرش  
 ۲ **جامه** جسم از تن جان برسم  
 ۳ **بکار** ز جان نیز مجرب و رسوم  
 ۴ **با** ده ز جام بگرم و تمسند  
 ۵ **ساقی** سلسال و هم سلسیل  
 ۶ **ساقی** و مطرب هم ای بخته  
 ۷ **هر** چه جویرم از این برمگاه  
 ۸ **هر** چه دهد دستم از خون پاک  
 ۹ **بر** طبق نظم بدست ادب  
 ۱۰ **پرده** ز تشبیه بزش کنم  
 ۱۱ **جامی** اگر اهدلی گوش کن  
 ۱۲ **بوش** برین تخته غیبی سپار

### در تندی سخنوران و هنر پروران بدانچه در دست شعراست مقبول طبع

۱ **قایه** سخن جان چو در دل نیند  
 ۲ **روی** چو در قایه سخن گنجد کزین  
 ۳ **تن** بگذار از همه جان شوند

۱ **در** برخ تیره لان گل نیند  
 ۲ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۳ **کو** به برسد و سوکان شوند

۱ **در** برخ تیره لان گل نیند  
 ۲ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۳ **کو** به برسد و سوکان شوند  
 ۴ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۵ **کو** به برسد و سوکان شوند  
 ۶ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۷ **کو** به برسد و سوکان شوند  
 ۸ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۹ **کو** به برسد و سوکان شوند  
 ۱۰ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۱۱ **کو** به برسد و سوکان شوند  
 ۱۲ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۱۳ **کو** به برسد و سوکان شوند  
 ۱۴ **پشت** برین دیر سپنج گفت  
 ۱۵ **کو** به برسد و سوکان شوند

کلمه مکمل و کلمه ناقص  
جان کنی و کان کنی این نشان  
که به مقتضای قرون ۱۲

صیغه فی جیح که صین نشان  
کو هر رنگین بکف او رده  
ای سخنان حال گرفته  
لوگوئی عمان که رنگ نیست

وقت مضمون با یک  
عبدالغنی در این  
مشاطه در روز

جان کنی و کان کنی این نشان  
اکله در سن کار بکر خورده  
خطایا سزاوار نگار بکر نکشت  
لوهر این کان هم بکر نکشت  
لوهی که لعل از دل کان مطالب  
بر کجس که وقاعت خستیت  
ناشده از خوئی بدت دل تهی  
هر چه بدل است ز باک و امید  
ز پاک و پدید آید ز پدید آورده  
جیغه چون بند و زمین جوی تان  
چون گره نافه کشاید نیم  
نظم که نسبت گهر باشدش  
لفظ جهان گشته و هستی غیرت  
قایم کیاست رویابی مین  
لی که کلمه تکلف برود  
یا قدی که منت وقت جمال  
شاید در راه عهد سردار  
بر رخس از خالیک رشک سار  
خال که از قاعده اقرون فتد

صیغه فی جیح که صین نشان  
کو هر رنگین بکف او رده  
ای سخنان حال گرفته  
لوگوئی عمان که رنگ نیست  
هر چه بیای بی نشان مطالب  
به طلبی کن که با از بسوی ست  
کی رسید از نظم تو بوسه کجی  
در سخن آید اشران پدید  
آب روان گیر و زوبوی رنگ  
غالیه بوگر و ده چشم  
بزرگو باشد که باشدش  
لیک سیبیکه نه ز فهم کیسب  
وزن سبک سنگ مایه سوز  
نی کاف و افغ تصلف برو  
لیک نمیرن ز جدی محال  
بیش مشاطه نذار و نیاز  
خوب بود خان لی که وجا  
سرخ معشوق نه موزون

مضمون با یک  
عبدالغنی در این  
مشاطه در روز  
انضالیات و کتب  
در روز بزرگ و عارفان  
عبدالغنی در این  
مشاطه در روز  
انضالیات و کتب  
در روز بزرگ و عارفان  
عبدالغنی در این  
مشاطه در روز  
انضالیات و کتب  
در روز بزرگ و عارفان  
عبدالغنی در این  
مشاطه در روز  
انضالیات و کتب  
در روز بزرگ و عارفان

سنان

طریقه ۱۲  
کلام در علم  
عبارت از این  
نشان از این  
دارن که در این  
کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این

کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این  
کلمه در این



فوز السید بس ابره کسان  
حقیقت دل و سینه منقلب  
بود این اول گریه زین  
خواهی منقلب و منقلب  
استغنی باره ازین استغنی  
فانین کما فی کتب  
و کما فی کتب  
فانین کما فی کتب

عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه

فوز السید بس ابره کسان  
فوز السید بس ابره کسان  
فوز السید بس ابره کسان  
فوز السید بس ابره کسان  
فوز السید بس ابره کسان  
فوز السید بس ابره کسان  
فوز السید بس ابره کسان  
فوز السید بس ابره کسان

خال جمالش بتباهی کشید  
اینهمه کفایتم ولی زمین شمار  
عشق که رقص فلک نور است  
جامی اگر در سرت این شور است  
مرد گرم پیش که کجا خوان نهد

روی سپیدش بیای کشید  
چاشنی عشق بود اصل کار  
خان سخن رانک از شور است  
خوان سخن کرستی در دست  
تانه زاعت از نمکدان نهد

در کشف پرده حقیقت که در بیان آنکه در پهلوان ابدان شود

کلبین جانرا که بکل گشتند  
چون ز گل آن گلبن سر بر کشید  
در سجده بر آن غنچه جوار او  
حسن تبار آیت تفصیل او  
برخ فلک آنچه بود در مش  
در سعیت دایره دل گشت  
آنکه خدای همه گنج در دو  
اینکه پس پرده تن پر دیت  
منظر اسرار دل آمد نه گل  
دل اگر این هره بود در گشت  
لاف خرد مندی ازین چه چند

ار ز روی غنچه دل گشتند  
غنچه نور سسته دل در رسید  
هر چه در آفاق چه جزو چرخ  
کون و مکان و قدر تحمیل او  
دا آنچه خرد نام نهد عالمش  
آنهمه چون قطره و دل قلزم است  
اینهمه پیداست چه سنج در دو  
دست خوش زندگی و مرد گیت  
مطره انوار دل آمد نه گل  
فرق درین هره زجر شکست  
خرم ازین هره بود در جنب

در کشف پرده حقیقت

عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه  
عشق بزرگم که در کعبه

علم از دقت و شکیبایی است  
علم از دقت و شکیبایی است  
علم از دقت و شکیبایی است  
علم از دقت و شکیبایی است  
علم از دقت و شکیبایی است  
علم از دقت و شکیبایی است  
علم از دقت و شکیبایی است  
علم از دقت و شکیبایی است

بر که درین هر چه خورد دل نهاد  
تا نخی روی بد ریاد لے  
تا نرنی خیمه به پہلو سپهر  
بست دولت بقیه مرغ نکو  
ای دل صنوبر تو مانند سحر بزمی  
تا که به جنبش رسد آنکه بر س  
پیر که باشد شش کون و مرکان  
تخت نشینی ز سار کند  
من شده چون موی ز بیم مسید  
چون مه نو یک بجمد نام  
جیبش مشرق انوار غیب  
زندگی دل چو مسیح از روش  
طلعت او نور سعادت نما  
علم یقین برده بچرخ علم  
سینه پاکیزه اش از کبر و کین  
سجدهش کسیر مس موجود  
جامی اگر نقد یقین بایست  
یا کبش از هر چه بود ناگزیر

در گرانمایه بر مهره داد  
نبودت از گوهر دل حاصل  
همچو دے از دل نشوی مهره  
نی اثر جنبش و پریشش درو  
زیر پر پریشش پرورش  
خواجہ داد دوست کن فکان  
تاج سرش خاک در بندگی  
موشده از ظلمت هستی سپید  
پشت دو تا کرده بخدمت قیام  
نور کبف کرده چو موسی ز جیب  
سبری جان چون خضر از مقدس  
خلعت او دامن دولت کشا  
گشت می از عین یقین بدیم  
حقه پر گوهر حق الیقین  
ہمتش ایشا کن بجز جو  
جدی و جہد با زمین بایست  
دامن اقبال چنین بر گیر

در کشف پرده حقیقت  
دل

Handwritten marginal notes in various directions, including the top header and side columns, providing commentary and additional verses related to the main text.

روز شد اندر تن شب نهان  
طلعت شک ریقین زلفت  
شعله بر فراخت علم بر علم  
طلعت زار همه شک زمان  
نی شب خفتن شب بیدار  
دولت بیداریم آغاز شد  
تیرگی غفتم آید بیا  
اشک تاسف بکلم آب زود  
دست بدامان دعا بر زوم  
بندگاش گشت بر گشت من  
تیر دعا بر بدون انداختم  
راه نمایی زره هستادگان  
فصل تو سر بایه هر مفلس  
طلعت شک نور یقینم برود  
بهر شبم نور یقینی فرست

# صحت اول پیر و شیر در تاریکی شب طریحین رسیدن

دوش که چون نور یقین در گمان  
شب گذشته  
بروه شب روی زمین راه  
برق هدایت ز سحاب کرم  
چشم کشا و ندبهم روشن  
کامشب از آنجا که طلبگار است  
چشم من از چشمکشان باز شد  
روشنی در دل تنگ فدا  
آه کوهف زدلم تاب زود  
سر زگریم این و فابرزوم  
بهر دعا از گره مشت من  
دست طلب بر فلک افروختم  
گفتش ای قباله آزادگان  
صنع تو الیسیر هر جا مس

میت دون رونق دهم رود  
دکان چشم ز راه مجاره  
پیش رتم بر بری فرست

دوش که چون نور یقین در گمان  
شب گذشته  
بروه شب روی زمین راه  
برق هدایت ز سحاب کرم  
چشم کشا و ندبهم روشن  
کامشب از آنجا که طلبگار است  
چشم من از چشمکشان باز شد  
روشنی در دل تنگ فدا  
آه کوهف زدلم تاب زود  
سر زگریم این و فابرزوم  
بهر دعا از گره مشت من  
دست طلب بر فلک افروختم  
گفتش ای قباله آزادگان  
صنع تو الیسیر هر جا مس

دوش که چون نور یقین در گمان  
شب گذشته  
بروه شب روی زمین راه  
برق هدایت ز سحاب کرم  
چشم کشا و ندبهم روشن  
کامشب از آنجا که طلبگار است  
چشم من از چشمکشان باز شد  
روشنی در دل تنگ فدا  
آه کوهف زدلم تاب زود  
سر زگریم این و فابرزوم  
بهر دعا از گره مشت من  
دست طلب بر فلک افروختم  
گفتش ای قباله آزادگان  
صنع تو الیسیر هر جا مس

دوش که چون نور یقین در گمان  
شب گذشته  
بروه شب روی زمین راه  
برق هدایت ز سحاب کرم  
چشم کشا و ندبهم روشن  
کامشب از آنجا که طلبگار است  
چشم من از چشمکشان باز شد  
روشنی در دل تنگ فدا  
آه کوهف زدلم تاب زود  
سر زگریم این و فابرزوم  
بهر دعا از گره مشت من  
دست طلب بر فلک افروختم  
گفتش ای قباله آزادگان  
صنع تو الیسیر هر جا مس

## صحت اول

دوش که چون نور یقین در گمان  
شب گذشته  
بروه شب روی زمین راه  
برق هدایت ز سحاب کرم  
چشم کشا و ندبهم روشن  
کامشب از آنجا که طلبگار است  
چشم من از چشمکشان باز شد  
روشنی در دل تنگ فدا  
آه کوهف زدلم تاب زود  
سر زگریم این و فابرزوم  
بهر دعا از گره مشت من  
دست طلب بر فلک افروختم  
گفتش ای قباله آزادگان  
صنع تو الیسیر هر جا مس

دوش که چون نور یقین در گمان  
شب گذشته  
بروه شب روی زمین راه  
برق هدایت ز سحاب کرم  
چشم کشا و ندبهم روشن  
کامشب از آنجا که طلبگار است  
چشم من از چشمکشان باز شد  
روشنی در دل تنگ فدا  
آه کوهف زدلم تاب زود  
سر زگریم این و فابرزوم  
بهر دعا از گره مشت من  
دست طلب بر فلک افروختم  
گفتش ای قباله آزادگان  
صنع تو الیسیر هر جا مس

کتاب در علم طب  
کتاب در علم طب  
کتاب در علم طب

لب زوعا سیر شده هنوز  
ناگم از دور حواس غم نمود  
پیتر آمد علم نور گشت  
چون علم نور گریبان شکافت  
خضر چه گویم که جو خضرش هزار  
چشم خضر آتش سودا اش شد  
چشم من القفه چو پرو می قفا  
نور عظیم ز درون بر فروخت  
زود بچشم جو مصلی نه جاسک  
رومی چو فلین پاسود  
دست گرم کرد بفرسم دران  
رومی مین کن که حبیب تو ام  
ر که ورین حمله ام او  
ماز با علت بیماریت  
از قدمت سبزه چشم دیدم  
عین شفا شد ز تو پیاریم

وقت تضرع نگذشته هنوز  
در دل من نور فرغ نمود  
زنک زد ای شب و بچو گشت  
طلعت خضرش ز گریبان تبا  
بود ز سر پشله و جرحه خوار  
زننگی از باو بیجا شش  
شعله درین حبس شده  
خار و خس و هم که مانده است  
پای بس بوسه با سودش  
کامی سر آرد خاک بر او نیاز  
بخش مین ده که طبیعت ام  
خاص برای نور ساد و اند  
شرح ده اسباب گرفتاریت  
خضر و سیجا تو می اروزش  
به زهد اطلاق گرفتاریم

### حجت اول

بیان کن که معانی آن  
نعمت ۱۲  
خضر و سیجا  
میجانوی اروزش  
از قدمت سبزه چشم  
دیدم و از نفست  
حیاتم رسیده میان  
میجانوی اروزش  
سبزه چشم و خضر  
ذوق حیات حیات  
حیاتم رسیده میان  
میجانوی اروزش  
سبزه چشم و خضر  
ذوق حیات حیات

مضافا به سیجان  
ای از سیجان  
علا شونده ۱۲  
لوحه ای از سیجان  
و کاف بلکینه  
نظیر الیه ایست  
نمای از سیجان  
بروین برین

مضافا به سیجان  
علا شونده ۱۲  
لوحه ای از سیجان  
و کاف بلکینه  
نظیر الیه ایست  
نمای از سیجان  
بروین برین

مضافا به سیجان  
علا شونده ۱۲  
لوحه ای از سیجان  
و کاف بلکینه  
نظیر الیه ایست  
نمای از سیجان  
بروین برین

آزاده  
بیان کن که معانی آن  
نعمت ۱۲  
خضر و سیجا  
میجانوی اروزش  
از قدمت سبزه چشم  
دیدم و از نفست  
حیاتم رسیده میان  
میجانوی اروزش  
سبزه چشم و خضر  
ذوق حیات حیات  
حیاتم رسیده میان  
میجانوی اروزش  
سبزه چشم و خضر  
ذوق حیات حیات

Marfat.com

صحت من دولت دیدار

رومی تو شد حجت ایمان من

اچہ رسید از تو به جان سپرم

و آنچه شدم از تو بان رہ شمس

بر من زین پس خسیم بر منی کند

لیک ازین بیم ز پا او فتم

اختر بزم متوار سے شود

گفت کہ جامی شواند شیه ناک

باش همیشه زره دل من

تا ز فروغی کہ زمین بر تویت

یافت ترا از نور ماند کام

ثمرت لذت کفایت است

نور یقین زد علم از جان من

باشد از آن حجت و برمان خصم

منج آن فست دلیل و قیاس

بر رخ مقصود عیار سے نماند

کز تو مبادا کہ جدا او فتم

صبح یقیم شب تاری شود

چون شدت آینه زاندر شیه ناک

آینه ات دار مقابل من

دانش تو دید شود و دست

جمله کی یابی و بس اسلام

صحت دوم با پیر صابکین در روشن شدن چشم مرید نور عین البصیر

صبح که بر حاشیه این چمن

ریخت ازین گلشن فیروز جام

باو حس خیز گل نشان سپید

جلوه گوی یافتم آری استه

بلک یکی صوم بسته صف

زد علم نور فسان

شاخ شکوفه ورق سیم

رخت سلوک بگهستان سپید

سوی سبزه گران خاسته

اہل صفا کردوی از بر طرف

صحت دوم

Handwritten marginal notes in the right margin, including phrases like 'صحت دوم' and 'صحت من دولت دیدار'.

Handwritten marginal notes in the middle-right margin, including phrases like 'صحت دوم' and 'صحت من دولت دیدار'.

Handwritten marginal notes at the bottom right, including phrases like 'صحت دوم' and 'صحت من دولت دیدار'.

Handwritten marginal notes at the bottom left, including phrases like 'صحت دوم' and 'صحت من دولت دیدار'.

بزرگ مصلا از کیا ساخته  
بزرگ لبسان بخشوع تمام  
منع چمن ز زمزمه ساز تمه  
چهار اشرف اوقات را  
او بجا جات چو تکت بین شده  
کل که بحسب بود در نمون  
عتمه یه تسلیم طریق ادب  
کرده نبخشه چو مراقب نشست  
نرس الکه که هم بریده بود  
دید و جهان مین نشود جز بدوست  
طلمه کانه شده سرمه سامی  
پامبیانس الفی کرده راه  
قمری و بیل زده راه سماع  
بردفت کل برگ جلاجل شده  
من چنین وقت پر از یاد پیر  
آتش شو قم ز درون شعله کش  
کرد چمن طوف کنان میشدم

کرد بگرد چمن انداخت  
کرده بیالای مصلا قیام  
کرد او آورد نماز هم  
دست بر آورد مناجات را  
فترن ویاسمن آیین شده  
نقد خود آورده ز خرده برو  
از سخن و خنده فرو بسته لب  
باقدم داده سر افکنده پست  
گفت چو دیدش نه پسندیده بود  
کور بود هر که نه بنیا با دوست  
میل زمر و بدرون داد و حاکم  
کشته پی نفس سوخته لاله  
مستمعان کرده بوجد اجماع  
شاخ زرقت تمایل شده  
جان و دلم شاد بار شاه پیر  
برده ز من صبر و سکون شعله  
جامه در آن نعره زبان میشدم

بزرگ مصلا از کیا ساخته  
بزرگ لبسان بخشوع تمام  
منع چمن ز زمزمه ساز تمه  
چهار اشرف اوقات را  
او بجا جات چو تکت بین شده  
کل که بحسب بود در نمون  
عتمه یه تسلیم طریق ادب  
کرده نبخشه چو مراقب نشست  
نرس الکه که هم بریده بود  
دید و جهان مین نشود جز بدوست  
طلمه کانه شده سرمه سامی  
پامبیانس الفی کرده راه  
قمری و بیل زده راه سماع  
بردفت کل برگ جلاجل شده  
من چنین وقت پر از یاد پیر  
آتش شو قم ز درون شعله کش  
کرد چمن طوف کنان میشدم

بزرگ مصلا از کیا ساخته  
بزرگ لبسان بخشوع تمام  
منع چمن ز زمزمه ساز تمه  
چهار اشرف اوقات را  
او بجا جات چو تکت بین شده  
کل که بحسب بود در نمون  
عتمه یه تسلیم طریق ادب  
کرده نبخشه چو مراقب نشست  
نرس الکه که هم بریده بود  
دید و جهان مین نشود جز بدوست  
طلمه کانه شده سرمه سامی  
پامبیانس الفی کرده راه  
قمری و بیل زده راه سماع  
بردفت کل برگ جلاجل شده  
من چنین وقت پر از یاد پیر  
آتش شو قم ز درون شعله کش  
کرد چمن طوف کنان میشدم

بزرگ مصلا از کیا ساخته  
بزرگ لبسان بخشوع تمام  
منع چمن ز زمزمه ساز تمه  
چهار اشرف اوقات را  
او بجا جات چو تکت بین شده  
کل که بحسب بود در نمون  
عتمه یه تسلیم طریق ادب  
کرده نبخشه چو مراقب نشست  
نرس الکه که هم بریده بود  
دید و جهان مین نشود جز بدوست  
طلمه کانه شده سرمه سامی  
پامبیانس الفی کرده راه  
قمری و بیل زده راه سماع  
بردفت کل برگ جلاجل شده  
من چنین وقت پر از یاد پیر  
آتش شو قم ز درون شعله کش  
کرد چمن طوف کنان میشدم

بزرگ مصلا از کیا ساخته  
بزرگ لبسان بخشوع تمام  
منع چمن ز زمزمه ساز تمه  
چهار اشرف اوقات را  
او بجا جات چو تکت بین شده  
کل که بحسب بود در نمون  
عتمه یه تسلیم طریق ادب  
کرده نبخشه چو مراقب نشست  
نرس الکه که هم بریده بود  
دید و جهان مین نشود جز بدوست  
طلمه کانه شده سرمه سامی  
پامبیانس الفی کرده راه  
قمری و بیل زده راه سماع  
بردفت کل برگ جلاجل شده  
من چنین وقت پر از یاد پیر  
آتش شو قم ز درون شعله کش  
کرد چمن طوف کنان میشدم

بزرگ مصلا از کیا ساخته  
بزرگ لبسان بخشوع تمام  
منع چمن ز زمزمه ساز تمه  
چهار اشرف اوقات را  
او بجا جات چو تکت بین شده  
کل که بحسب بود در نمون  
عتمه یه تسلیم طریق ادب  
کرده نبخشه چو مراقب نشست  
نرس الکه که هم بریده بود  
دید و جهان مین نشود جز بدوست  
طلمه کانه شده سرمه سامی  
پامبیانس الفی کرده راه  
قمری و بیل زده راه سماع  
بردفت کل برگ جلاجل شده  
من چنین وقت پر از یاد پیر  
آتش شو قم ز درون شعله کش  
کرد چمن طوف کنان میشدم

بزرگ مصلا از کیا ساخته  
بزرگ لبسان بخشوع تمام  
منع چمن ز زمزمه ساز تمه  
چهار اشرف اوقات را  
او بجا جات چو تکت بین شده  
کل که بحسب بود در نمون  
عتمه یه تسلیم طریق ادب  
کرده نبخشه چو مراقب نشست  
نرس الکه که هم بریده بود  
دید و جهان مین نشود جز بدوست  
طلمه کانه شده سرمه سامی  
پامبیانس الفی کرده راه  
قمری و بیل زده راه سماع  
بردفت کل برگ جلاجل شده  
من چنین وقت پر از یاد پیر  
آتش شو قم ز درون شعله کش  
کرد چمن طوف کنان میشدم

فی الذات والاحدیه  
 کما نشأه وخصتها و  
 اورجها وازارها و  
 فی النوازه واتی نظرها  
 احضرت الودیه وینفصل  
 فی العلم ۱۱  
 کثرت صوت زلفا  
 آخر صورتها ظاهره  
 ممکنات ۱۲  
 قوله یحیی بن یزید  
 وخصه من حیثه  
 قوله یحیی بن یزید  
 کما فی

کلیت ۱۱  
 کما فی العلم ۱۱  
 کثرت صوت زلفا  
 آخر صورتها ظاهره  
 ممکنات ۱۲  
 قوله یحیی بن یزید  
 وخصه من حیثه  
 قوله یحیی بن یزید  
 کما فی

عجبت دوم

روی نمود او در تمام جمال  
 چشم کشا دم بتامل که گیت  
 در دلم افتاد که پیر منست  
 بیرونه و روی چو شد از پیش دور  
 پیش و دیدم که سلام بک  
 گفت جوابی که چو آب حیات  
 از لغات رخ و نور حسین  
 سدید و نور نظر نور دل  
 آنچه دل از پیش ندانسته بود  
 دید که عالم ز سما تا سما  
 هستی واجب یکی آمد بذات  
 کثرت صورت ز صفاتش  
 بحر کلی موج هزاران هزار  
 دیده چو شد بهره در نشان پیر  
 دیده زمین نظرت یا ختم  
 آنچه مرا ز ابر نوالت رسید  
 و آنچه ز هرت بدل و دیده

هست نه نیست نه چون خیال  
 آمدنش سوی حمین بهر بیت  
 صیقل مرآت ضمیر منست  
 دیدمش آن موج فشان بحر نور  
 روحی جسمی و فواد می لک  
 داده ز اندیشه مرگم نجات  
 چشم مرا ساخت چو دل تریز  
 گشت بصیرت به بصر متصل  
 پیش نظر جمده هویدا نمود  
 نیست بحسب ز واجب و ممکن نما  
 هست تعدد و ز شیون صفات  
 اصل همه وحدت ذات بر  
 روی یکی آینه ما بشمار  
 گفتمش ای جوابه ز شنضمیر  
 ز همه باین مرتبت با ختم  
 سبزه ز باران بهار می دید  
 ذره ز خورشید در حسان نما

کلیت ۱۱  
 کما فی العلم ۱۱  
 کثرت صوت زلفا  
 آخر صورتها ظاهره  
 ممکنات ۱۲  
 قوله یحیی بن یزید  
 وخصه من حیثه  
 قوله یحیی بن یزید  
 کما فی

کلیت ۱۱  
 کما فی العلم ۱۱  
 کثرت صوت زلفا  
 آخر صورتها ظاهره  
 ممکنات ۱۲  
 قوله یحیی بن یزید  
 وخصه من حیثه  
 قوله یحیی بن یزید  
 کما فی

مجلس قوتی بود که در آن روز  
ای توفیق بود که در آن روز  
گفت که جامی تو کجای است  
راه سلوک تو پایان رسد  
فارغ ازین جسم اول جانت

منقبت جان نه حدیست  
مجلس توفیق جان ۱۲ اوزاره  
باش که تا صبح تو آید روز  
دانش و یاد تو بود جان رسد  
علم ابعین عین ابعین  
هر چه بدیدی بصدیقان سو

صحبت سیوم با حقیقت برین مریه گوهر مقصود از حق

چاشت که خوش شیدم علم روز است  
عقلم از سایه تو زاید پناه  
خبر زین چو شیدار شکوه  
چیز چو فروخت زینای سق  
سایه ظلمت ز میان دور شد  
مهرن بچنین روز ز او بار خویش  
نگاه شده بردن من شکر کوی  
بامی نهادم تا شاد گشت  
عاقبت گشت بدشتی کشید  
باوید بهین جو صحن  
بسکه هر از آخت زو گردن  
صد کلک گوش زیمین بسیار

ظلمت سایه مین لم کند شست  
جز علم خور که بود سایه گاه  
سایه شد از دشت گریزان کوه  
زیب گریافت افق تا افق  
ظلمت سایه مکی نور شد  
مانده چو سایه پس و نوار خویش  
طوف کنان تا قیوم از سحر و  
رخت کشیدم سوخت از دشت  
دور جواز دیده تا فاعل اجل  
خیمه گردون کشده ات العماز  
صدر مه آهوش بهر غمراه

صحبت سیوم

مجلس قوتی بود که در آن روز  
ای توفیق بود که در آن روز  
گفت که جامی تو کجای است  
راه سلوک تو پایان رسد  
فارغ ازین جسم اول جانت  
منقبت جان نه حدیست  
مجلس توفیق جان ۱۲ اوزاره  
باش که تا صبح تو آید روز  
دانش و یاد تو بود جان رسد  
علم ابعین عین ابعین  
هر چه بدیدی بصدیقان سو  
چاشت که خوش شیدم علم روز است  
عقلم از سایه تو زاید پناه  
خبر زین چو شیدار شکوه  
چیز چو فروخت زینای سق  
سایه ظلمت ز میان دور شد  
مهرن بچنین روز ز او بار خویش  
نگاه شده بردن من شکر کوی  
بامی نهادم تا شاد گشت  
عاقبت گشت بدشتی کشید  
باوید بهین جو صحن  
بسکه هر از آخت زو گردن  
صد کلک گوش زیمین بسیار  
ظلمت سایه مین لم کند شست  
جز علم خور که بود سایه گاه  
سایه شد از دشت گریزان کوه  
زیب گریافت افق تا افق  
ظلمت سایه مکی نور شد  
مانده چو سایه پس و نوار خویش  
طوف کنان تا قیوم از سحر و  
رخت کشیدم سوخت از دشت  
دور جواز دیده تا فاعل اجل  
خیمه گردون کشده ات العماز  
صدر مه آهوش بهر غمراه





چون بی گوهر سومی در یاشتا  
 چون تماشای سونو خود بنگرست  
 جامی اگر ز آنکه زدی دست پیا  
 غرقه بآدمه بخواس شو  
 در ولت از شعله حالیت هست  
 سوخته شعله حالات باش

بیچ گوهر خکس خود نیست  
 بیچ ندانست که خبر بجز چریت  
 تا که بدین سخن شدی آشنا  
 ملال لب درو گوهر خاص شو  
 لایق آن حسن مقالیت هست  
 ساخته شرح مقالات باش

مقاله اول آن زینش عالم که آینه جمال نامی است

شاهد خلوت که غیب از تخت  
 آینه غیب نامیش داشت  
 ناظر و منظور هم او بود بس  
 جمله کی بود و وی اسبج نه  
 بود عالم ز زخم تراش  
 عرش قدم بر سر کسی نهاد  
 و آینه چرخ بعد دخل و خرج  
 سلاک فلک ناظم آسم بود  
 نطفه آبا بمضیق جهات

بود بی سلوه که کرده است  
 جلوه نامی نمده با جویش داشت  
 غیر وی این عرضیمو کس  
 دعوی مائی تومی هیچ  
 لوح هم آسوده زنج تراش  
 عقل سازد و پستی نهاد  
 بود بطور که یک نقطه خرج  
 پشت زمین حامل مردم نبود  
 بود مصون از رحم اقیات

مقاله اول

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "مقاله اول" and "مقاله اول" repeated in various orientations.

کرد خود را سبزه مقدار  
غایر تر شست منت  
سبزه است معرمانی خزان  
نوشته سبزه یعنی سبزه کج  
وجود خود را ظاهر کرده است  
پیش کاد افعی اطهار خط  
شاه سبزه ه ای  
خطا و گردیده ۱۲  
تولد زنگش از زبان  
با شوق جاش بفرجه تازی  
و بسمه نوز نور ادرین  
باز چشم است ای نظریت  
خشمش سبزه کج  
از مظهر چشمش  
ناظر از این تماشای خود  
مفتون ساخته

مقاله اول

زین  
فرقیه خود غش نشنا  
صحت سبزه با بونشان  
منه شوق سبزه ۱۲  
۹۹ تور که کج  
بها بر زده بخوبی کجا  
بر زده صفت کج  
زود کج مفعول از سر  
حال از جان نوز سبزه  
فرقه در نشان کج  
سبزه است زیر کوی  
خطا سبزه ۱۲  
رشته آن سبزه  
بش جهان کج  
زده بخش نظار کج

بود درین مهد فرو بسته دم  
تلم دیده آن شاید با بود و بین  
گر چه همسیدید در اجمال ات  
خواست که در آینه نامی دیگر  
در حور هر یک ز صفات قدم  
روضه جان بخش جهان آوید  
کز هر شاخ گل و برگ خار  
سر نشان از قدر عیاش او  
غنچه سخن از شکرش کز سازه  
سبزه بگل غایبه تر است  
شد بوس طره او با دورا  
ز کس جاش با چشم مست  
فاخته با طوق متن سبزه  
بیل نالنده بیدار گل  
کبک درسی یا یچما بر زده  
قمری بنهاده شمشاد دل  
منع سحر ساخت بناز و عتاب

لمعل موالید خواب عدم  
معنی معدوم چو موجود بین  
حسن تفصیل شیون صفات  
بر نظر خویش شود بسلوه گر  
روی و گر بسلوه هدلا جرم  
با غچه کون و مکان آوید  
جلوه او حسن و گر شکار  
کل خبر از طلعت زیباش او  
فصل زورج گهرش کرده باز  
بیش گل و صاف خط او نو  
بست گره طره شمشاد را  
زوره ستان صبحی است  
ز و نفس شوق زبالا رسو  
پرده کشا گشت ز اسرار گل  
زوبهر سبزه قدم بر زده  
سوخست بداغ غم او شاد دل  
در نظر ز کس بسیار خواب

در عالم سبزه  
اجمالا تفصیلا  
معنی سبزه  
نوشته سبزه  
وجود خود را  
پیش کاد افعی  
شاه سبزه  
خطا و گردیده  
تولد زنگش  
با شوق جاش  
و بسمه نوز  
باز چشم است  
خشمش سبزه  
از مظهر چشمش  
ناظر از این تماشای خود  
مفتون ساخته

تفصیل  
نوشته سبزه  
وجود خود را  
پیش کاد افعی  
شاه سبزه  
خطا و گردیده  
تولد زنگش  
با شوق جاش  
و بسمه نوز  
باز چشم است  
خشمش سبزه  
از مظهر چشمش  
ناظر از این تماشای خود  
مفتون ساخته

۴۴  
نوشته سبزه  
وجود خود را  
پیش کاد افعی  
شاه سبزه  
خطا و گردیده  
تولد زنگش  
با شوق جاش  
و بسمه نوز  
باز چشم است  
خشمش سبزه  
از مظهر چشمش  
ناظر از این تماشای خود  
مفتون ساخته

کون و مکان جهان ۱۲  
زده بخش نظار کج  
بش جهان کج  
زده بخش نظار کج

نارنجی حسن زردن جان نرسیدن  
کاف ز دست خود در آید آینه  
عاشق از جا بر تپیدن  
عاشق از جا بر تپیدن  
عاشق از جا بر تپیدن

حسن زهر جا که زد القصه سر  
حسن زهر چهره که ای جان نرسیدن  
حسن هر طره که آرام یافت  
حسن هر لب که شکست خورد  
حسن جوایز عشق بگیر و غدا می  
قالت نند بجهم حسن عشق  
از ازل این سر و دهم بوده اند  
مستی با مست ز تو درستان  
حسن کش از عشق گرفتار گشته

عشق شد از جا که گر جلوه کرد  
عشق از آن شعله دلی ای بوخت  
عشق دلی آمده در دم یافت  
عشق دلی را غمش بنده کرد  
عشق هم از دهن گزیر و بکی  
گوهر کند بجهم حسن عشق  
نیت کشاد همه خرنده شان  
جنس نفیض است خریدار گشته

حکایت شیخ روزبهان فارس سره بیوه لی که میوه دل خود را

روزبهان فارس میدان عشق  
بیش دیر پرده ساری سید  
که هر مهر و سفت با در سے  
کامی بجمال از همه خوبان فرود  
سرم از زونی دیدار تو  
سرخ متاعی که فسر وان بود

فارس سب از اشهر بان عشق  
از پس آن پرده صدای سید  
گفت بخورشید لقا و حتر  
پای منم هم ز بان رون  
کم شود ابنوه سر یار تو  
گر کیشیل جان بود از ان بود

حکایت روزبهان  
عشق با نفاق یکدیگر از ان  
عشق با نفاق یکدیگر از ان  
عشق با نفاق یکدیگر از ان

عشق شد از جا که گر جلوه کرد  
عشق از آن شعله دلی ای بوخت  
عشق دلی آمده در دم یافت  
عشق دلی را غمش بنده کرد  
عشق هم از دهن گزیر و بکی  
گوهر کند بجهم حسن عشق  
نیت کشاد همه خرنده شان  
جنس نفیض است خریدار گشته

عشق با نفاق یکدیگر از ان  
عشق با نفاق یکدیگر از ان  
عشق با نفاق یکدیگر از ان

عشق با نفاق یکدیگر از ان  
عشق با نفاق یکدیگر از ان  
عشق با نفاق یکدیگر از ان

از روی کز به بر جان است  
 آن بودی که در آن است  
 از روی کز به بر جان است  
 آن بودی که در آن است

شیخ جوان ز زمره را گوش کرد  
 با یک بر آورد که ای کس پدید  
 حسن نه آنست که ماند زبان  
 حسن که در پرده استوری است  
 تا ندرو چادر استوری پیش  
 جلوه که هر لحظه تقاضا کنند  
 تا ز غم عشق چو شعله شد  
 جامی اگر زنده و میزند  
 سر مر ز خاک قدم عشق گیر

محبت زدش جوش کرد  
 از ولت این پنج بهس گت ره گیر  
 گر چه بود پرده جهان در جهان  
 زخم هوس خورده منظور می  
 جان شود منظر منظور پیش  
 هر دلی دل که تا تا کند  
 کو که حسن مویدا شود  
 در صف عشاق نشینند  
 زنده بزرگم عشق به

مقاله در بیان آنکه پیش آدم که از ذرات جمیع سما آفریدند

پیش که از ابر صنایع نمود  
 بود جهان یکایک آئین  
 بر سر گنج طایب در  
 یک شانی ز سمس ثروت  
 شاه ازل خواست چنان مظهر  
 ساخت دلش سخن سر از خویش

ز ته گل صنوت آدم نبود  
 بک سراسر رتبه بختها  
 نقد در و گوهر اسم و گر  
 منظر جمعیت اسمانست  
 چید ز دریا که قدم گوهر  
 کرد خوش مطلع انوار خویش

متن حاشیایی عمودی در سمت راست و پایین صفحه، شامل تفسیر و توضیحات بر روی متن اصلی.

متن حاشیایی افقی در پایین صفحه، شامل تفسیر و توضیحات بر روی متن اصلی.

هر چه عیان است برو رخ کرد  
 ظاهر ای صفات جمال ۱۲  
 شد ز رخ صورت و معنی بهم  
 ظاهر باطن ۱۲  
 علم اسرارش  
 علم آدم الا سوا کلهما ۱۲  
 کونست دم ویش سپرد  
 ساید بر او ج فلک انداز  
 جز سر زرق زدگان سر که بود  
 سردار وقت زده ان پسران بخت  
 بزم که امت ز رخس بر فرو  
 چون خیرش چشم تمیزید  
 باز بجانش بی دفع کردند  
 تیرگی معصیتش دور شد  
 سر و جودش بلطافت کشید  
 کشور اسمائ الهی گرفت  
 پرتو او بر زن بر بردت  
 آینه شد که بر چشم کس  
 بکاید نبود از دل ظلمت زود  
 اسی بره دور درشت آمده  
 پشت و فابکر او کمن

هر چه نهان است در رخ کرد  
 پوینده صد جا طلال ۱۲  
 مجمع کس برین حدوت قدم  
 جامی هم شک در درو ۱۲  
 حرم طینت صدف گوهرش  
 غزن کینت آدم سیدار لیسون صفا ۱۲  
 نامش از ان ز رخس دردم  
 سجده که فوج ملک خاش  
 چهره بنجاک رو آن پاک سود  
 هر که رخس برید بران بزم دو  
 نیل عصا آدم بروی کشید  
 آینه آینه نوری ۱۲  
 تابش از تاب علیه زلفش  
 نقاب علیه نوری تو اسباب ۱۲  
 ظلمت نوشش علم نورش  
 دور خلافتش نجافت کشید  
 و بی نظیرت بیست ز راه ۱۲  
 مملکت نامت ای گرفت  
 هر که از او هر چه طلب کرد یا  
 چون نظر انداخت خدا پدرو  
 شاهدش شهود درو خرد  
 وز کمرش پشت پشت آمده  
 دست جفا در کمر او کمن

مقاله دوم

Handwritten marginal notes in various directions, including vertical text on the left and bottom, and diagonal text at the top. Some legible fragments include: "باید که...", "در این...", "چون...", "هر که...", "باز...", "پس...", "و...", "از...", "به...", "در...", "از...", "به...", "در...", "از...", "به...".

شکر و شکر و شکر و شکر  
و شکر و شکر و شکر و شکر  
شکر و شکر و شکر و شکر  
شکر و شکر و شکر و شکر  
شکر و شکر و شکر و شکر  
شکر و شکر و شکر و شکر  
شکر و شکر و شکر و شکر  
شکر و شکر و شکر و شکر

نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم

نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم  
نظاری بن صورت آدم

### حکایت مسافری کنگا

روزی که من به همراه  
سواران خود در راه بودم  
مردمانی را دیدم که در  
پشته ای ایستاده بودند  
و در دستها گویا کنگا  
دارند و به ما نگاه می  
کنند و ما را می آزرند  
و می ترسانند و می  
ترسیدیم و نمی دانستیم  
که اینها چه کسانی  
هستند و چرا به ما  
بیمنا می آیدند

کنگا در لغت معنی  
توپ است و این مردمان  
که در پشته ای ایستاده  
بودند و در دستها کنگا  
دارند و به ما نگاه  
میکنند و ما را می آزرند  
و می ترسانند و می  
ترسیدیم و نمی دانستیم  
که اینها چه کسانی  
هستند و چرا به ما  
بیمنا می آیدند

عینف بود صورت آدم ترا  
عینف بود صورت آدم ترا  
عینف بود صورت آدم ترا  
عینف بود صورت آدم ترا  
عینف بود صورت آدم ترا  
عینف بود صورت آدم ترا  
عینف بود صورت آدم ترا  
عینف بود صورت آدم ترا

### حکایت مسافری کنگالی که بر سر معالی آینه نوزانی پیش

یوسف کنگالی چه بصرار میداد  
صیبت می از همه کنگالیان

آواز  
کنگالیان  
کنگالیان  
کنگالیان  
کنگالیان  
کنگالیان  
کنگالیان  
کنگالیان

بود در آن عمده یکدو ستر  
 ره بسوی مصر جالش سپرد  
 یوسف زو کرد نهانی سوال  
 در طلبم رنج سفر برده  
 گفت بدسوز اندام ختم  
 آینه بهر تو گردم بدست  
 ما جو بدان دیده خود و آنی  
 نیست جهان را بصفای تو  
 جامی ازین تیره لان پیش باش  
 تا تو بتابی رخ زین تیره جا

پرسده از مغز و فاقوشش  
 آینه بجه بره آورد و برد  
 گامی شده محرم بجم جمال  
 زین سفرم چه درده  
 بیج مساعی چو تو نشنایم  
 پاک ز سر لوی غیب آریک  
 طلعت زیسات تماشائی  
 گیر روی از جای بجای تو  
 غافل زین تیره لانست بس  
 صیقل آینه خویش باش  
 یوسف غیبت شودت رنما

مقاله سیوم بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین

اگر در دولت دین کم زنی  
 آدمی آنست که دنی درو  
 کرد بود این سبک گل و می  
 بلکه فزون باشد زودر نمود

چند دم از نسبت آدم زنی  
 محو گمان کرده پستی است  
 زودر و دیوار ندارد کمی  
 مهره دیوار بسکت جود

مقاله سیوم در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین

در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین

مقاله سیوم در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین

مقاله سیوم در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین  
 در این مقاله در بیان آنکه آدمیت آدمی نه بصورت وین

مقاله سیوم



اور از خودت بگو که تو را چه حاجت است از این کتاب که در دست خود داری  
چون که در این کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

فوقین ازین کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

فوقین ازین کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

فوقین ازین کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

**تعالیه سوم**

فوقین ازین کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

فوقین ازین کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

فوقین ازین کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

فوقین ازین کتاب است که هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد  
و هر که از این کتاب بخواند خداوند او را جزای خود بخشد

چون زود نگشت فتوتیزد

۱۰  
عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند

چرخ که آمد تو مقراض ده  
با بردار نمیت و الی اس کے تو  
بسا بد هر جا که بود و نصیب  
میشد تو حیدر درین دامگاه  
شیردلی روی این میشه کن  
با همه هم میشه هم پیشه باش  
روی در آن کن که ترار و نوا  
چشم بر آن نه که روزت  
دست بر آن زن که از دستد با  
صانع چون که تر افید  
تا بشناسیش نعمت یکی  
بگاس یکی ز اندک و بسیار پیش  
چون شناسای او پلی بر  
رو به جراب بجاوت کنی  
بر چه مند بنده برون ز دو کار  
رخت بسر خدامت بزور  
شعد ز نواز دل محنت قرین

اطلس او دروم مقراض نه  
خلعتی توحید بالاس کے تو  
یا فته زمین خلعت زیباست  
شیر و لانا بود آرمگاه  
هدمی شیر لان میشه کن  
یکدل و یکروی یکیشه  
صد در امید برویت کشاد  
روشنی چشم جهان مینست  
قامت قدرت بفلک قاسا  
باتو بگویم که چس افید  
نی که یک از یک و اندک  
صدق قدم از اندک و بسیار پیش  
پیش نھی پای سبتش گرس  
کسب بجهای سعادت کنی  
آخر از انکار شود شمسار  
وانع ندامت بقیامت بزور  
آتش آتش ابدالآبدین

عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند  
عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند

مقاله سوم

عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند  
عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند

عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند  
عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند

عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند  
عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند

عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند  
عقودت از غنای او  
بسیار بود و در آن روز  
بسیار از او شنیدند  
و در آن روز او را  
بسیار از او شنیدند

طالع در هر کس که در آن گرفتار است چنانچه نظر را با آن طالع در نظر آید...

### حکایت حسن بصری

حسن بصری را در روزی که در راه بود دیدند که در میان راه...

## حکایت حسن بصری رضا که حکمت از حجاج بن یوسف در

<p>از حسن بصری نقل شد بفرموده کز دل غفلت زده و مگر گفت فضولی که نه در بندگی</p>	<p>از حسن بصری نقل شد بفرموده کز دل غفلت زده و مگر گفت فضولی که نه در بندگی</p>
<p>ساعتی از عمر سپایان برو ساید اگر و آن بجانش نهند پیش می آید آنم جانگیر از</p>	<p>ساعتی از عمر سپایان برو ساید اگر و آن بجانش نهند پیش می آید آنم جانگیر از</p>
<p>گوشش کند از لب حجاج پند کم شده خاطر در انا بود</p>	<p>گوشش کند از لب حجاج پند کم شده خاطر در انا بود</p>
<p>گیرد شل از خاک بدست در صدف مینه نهان سازدش از لب هر ظالم حجاج فن ظلم رساننده فراموش کن</p>	<p>گیرد شل از خاک بدست در صدف مینه نهان سازدش از لب هر ظالم حجاج فن ظلم رساننده فراموش کن</p>

## مقاله چهارم اقامت زبانی بچکانه که پنجه طاعت می پزند

مانده تخی سگ جماعت ز تو	ای شده رخنه صف طاعت ز تو
-------------------------	--------------------------

ای در صفت طاعت می آید ۱۲  
طلعه ۱۲  
طریقه ۱۲ جماعت ۱۲

حسن بصری را در روزی که در راه بود دیدند که در میان راه...  
حکایت حسن بصری  
حسن بصری را در روزی که در راه بود دیدند که در میان راه...

مینه غفلت چو پراست گوش  
 نعره او خواب تراکم نکند  
 میل نمازت بجوانی نبود  
 پشت چو محراب خمیده  
 پنج نمازت به این پنج گنج  
 بر تو نسیخه به پنج آمده  
 پنجه خود ساز مگرین پنج  
 گر کنی پنجه بدین رنج  
 شیر دلی پنجه ازین پنج کن  
 شاخ هوار نشود پنج سست  
 دست بشو بهر تنگ پنجه  
 از کف مساج پنج نه  
 تا جو به عراج ترار و شود  
 وقت سیاست بی او مان  
 دین ترا نیت ستون خرم باز  
 پشت تو آندم که طاعت دو تا  
 سجد تو شد همه جانک خاک

سود مکروت ز نمودن خروش  
 قامت اوت ترا خم نکند  
 پشت و تا کرده به پیری چه  
 روی به قبله ز سیده ترا  
 به که بدین پنج شوی گنج  
 طبع تو زین پنج برج آمده  
 پنجه ابلیس مگر نخت نخت  
 کی بودت طاقت سر سحر  
 شاخ هوارا بکن این پنج و بن  
 تاندی نم ز طهارت نخت  
 روی ز بندار تو جیب  
 پایی چو شد شسته به عراج نه  
 دست شیاطین ز تو کوتاه شود  
 پایه معراج تو بس و ارشان  
 بهر قیامش چو ستون سر فراز  
 از پی این خمیه ستون نیست  
 خاک شد از بهر تو چون آب پاک

در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه

در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه

**مقاله پنجم**

در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه

در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه  
 در وقت نماز پنجگانه

در وقت نماز پنجگانه

نویز از بهر دوستان و دشمنان بر سر او برسد  
 شود آسان از آن بر سر او برسد  
 نویز از بهر دوستان و دشمنان بر سر او برسد  
 شود آسان از آن بر سر او برسد  
 نویز از بهر دوستان و دشمنان بر سر او برسد  
 شود آسان از آن بر سر او برسد

ز آن نشود طبع برسان ترا  
 همچو خزان مانده در آب دگر  
 چشم خرد بر زر و زینت مدار  
 تاج تو در حجب ده سر افکنده  
 دولت آینده که دانگر است  
 خوبروین زیور آن طاعتت  
 سجده طاعت بر دوش هر چه هست  
 به که ازین شیوه قدم بر  
 بر در طاعت شده که نشیند  
 بست ز جزای پی خدمت که  
 دیده آبسم بزمین خضوع  
 اشک ستاره سحر رنجیده  
 هر سخا که ره او سود هر  
 از شش دست بزخم شود  
 قعه طاعت مصلحا خاک  
 بر درت یوم جهان نروم  
 و ایم زانت که پشتش دو

ماره طاعت شود آسان ترا  
 یک تو از کالی و جایی  
 پامی امل از گل و طینت بر آ  
 زمین تو بس سر بندگی  
 رفته عمر تو زمین فتن است  
 شاهد وقت تو بهمین ساعت  
 شرم تو باد که بیلا و پست  
 تو کنی از طاعت او سر کشته  
 ساق او بر زده عرشین  
 هیچ فلک خرقه از رزق بر  
 دو حقه شب تابسی در گوع  
 سوره پروین زلف او نیخته  
 ماه زده بر در او کوس مهر  
 جنبش ارکان بسوخت و فوق  
 کار حمادستی حی پاک  
 وصف نبانت نمودن قیام  
 میست حیوان بر کوهت و است

از آن نشود طبع برسان ترا  
 همچو خزان مانده در آب دگر  
 چشم خرد بر زر و زینت مدار  
 تاج تو در حجب ده سر افکنده  
 دولت آینده که دانگر است  
 خوبروین زیور آن طاعتت  
 سجده طاعت بر دوش هر چه هست  
 به که ازین شیوه قدم بر  
 بر در طاعت شده که نشیند  
 بست ز جزای پی خدمت که  
 دیده آبسم بزمین خضوع  
 اشک ستاره سحر رنجیده  
 هر سخا که ره او سود هر  
 از شش دست بزخم شود  
 قعه طاعت مصلحا خاک  
 بر درت یوم جهان نروم  
 و ایم زانت که پشتش دو

حجت است خیار بعضی همیشه تحت خیار فغان  
 و بعضی خیار فغان همیشه تحت خیار بعضی  
 حیوان از دست یعنی درست از دست ای از دست  
 حیوان از دست یعنی درست از دست ای از دست

نویز از بهر دوستان و دشمنان بر سر او برسد  
 شود آسان از آن بر سر او برسد  
 نویز از بهر دوستان و دشمنان بر سر او برسد  
 شود آسان از آن بر سر او برسد  
 نویز از بهر دوستان و دشمنان بر سر او برسد  
 شود آسان از آن بر سر او برسد

رہو میل خود شس چرا  
 تیر تو ہم برگ تبتد باز  
 ناز پریشانی ظاہر بر سے  
 جمع نشینی بقا حضور

سر زمین می برد اندر  
 جمع کن اینچین عمل در نماز  
 راه جمعیت باطن بر سے  
 از خود و از ہستی خود گشتے

حکایت پیر کا از تیرت کہش ولایت علی کرم

شیر خدا شاہ ولایت علی  
 روز احد چون صف میجا گرفت  
 غنچہ پیکان بگل او نہفت  
 رومی عبادت سو محراب کرد  
 خنجر الماس جو پیدا آختند  
 غرقہ بخون غنچہ از نگارگون  
 گل گل خوش مصلدا پید  
 کین ہمہ گل حسیت تیر پامین  
 صورت حالش چونو دند باز  
 کز الم تیغ ندارم خبر  
 طایر من سدرہ نشین شد چہ پاک

صیتلنی شرک خفی و جلے  
 تیر مخالف بہ تنش جا گرفت  
 صد گل محنت ز گل شکفت  
 پشت بدر و سر اصحاب کرد  
 چاک بتن چون گلشن آندا  
 آندا از آن گلین احسان بن  
 گفت چون غوغ ز نماز آن بدید  
 ساخته گلدار مصلد امین  
 گفت کہ سو کند بدنامے  
 گر چہ ز من نیست خبر وارے  
 گر شود م تن جو قفس خاک تیاک

روز تیرت از کاشکس کا سر شاہ

حکایت مقالہ پیر

مقالہ پیر

مقالہ پیر  
 حکایت مقالہ پیر  
 حکایت مقالہ پیر

سیرت پیر  
 حکایت مقالہ پیر  
 حکایت مقالہ پیر

از تیرت روز اول  
 در روزی و تیرت  
 در روزی و تیرت  
 در روزی و تیرت

بسم الله الرحمن الرحيم  
 المسك  
 معذرة  
 وبالغ  
 كرم  
 منضم  
 عین  
 ماده  
 حدیث  
 بقره  
 آنکه  
 معذرت  
 کرده  
 قول  
 آنچه  
 روزه

بسم الله الرحمن الرحيم  
 المسك  
 معذرة  
 وبالغ  
 كرم  
 منضم  
 عین  
 ماده  
 حدیث  
 بقره  
 آنکه  
 معذرت  
 کرده  
 قول  
 آنچه  
 روزه

بسم الله الرحمن الرحيم  
 المسك  
 معذرة  
 وبالغ  
 كرم  
 منضم  
 عین  
 ماده  
 حدیث  
 بقره  
 آنکه  
 معذرت  
 کرده  
 قول  
 آنچه  
 روزه

مقاله پنجم

درین  
 بیت  
 حدیث  
 لی  
 قوله  
 روزه  
 بیت  
 تیغ  
 و  
 احتمال  
 فقره  
 کشید  
 تر  
 جمله  
 قوله  
 حرم  
 بدین  
 حرم

درین  
 بیت  
 حدیث  
 لی  
 قوله  
 روزه  
 بیت  
 تیغ  
 و  
 احتمال  
 فقره  
 کشید  
 تر  
 جمله  
 قوله  
 حرم  
 بدین  
 حرم

درین  
 بیت  
 حدیث  
 لی  
 قوله  
 روزه  
 بیت  
 تیغ  
 و  
 احتمال  
 فقره  
 کشید  
 تر  
 جمله  
 قوله  
 حرم  
 بدین  
 حرم

جامی از الایش تن پاک شو  
 انا ۱۲

مقاله پنجم در اشرار روزه ماه رمضان که نوریت کثیر الفیضان

ای زین طبع شکم سحرمانی  
 کار تو از هر چه تصور کنی  
 حرص تو لقمه نه با نضاف  
 چند گشتی رنج شکم از گداز  
 ساز چو نافه شکم خویش خشک  
 نکتت روزه ز لب روزه دار  
 معده بعد کرده پی نان آب  
 باطنت از نضاف هواست  
 هر چه بدان شرع بشارت ده  
 شعله دوزخ چو شود تیغ زن  
 روزه کرده آمده در وقت  
 حرص و شره دوزخ پر آتش  
 روزه بود هر زدن بردش  
 چون حرکتش بس بعد ناخوش

در قدم پاک روان خاک شو

مقاله پنجم در اشرار روزه ماه رمضان که نوریت کثیر الفیضان

جمله کلوش تیر سرتا سپای  
 نیست بجز آنکه شکم پر کنی  
 دایه ترا بجز شکم ناف زود  
 گزندت دایه برین شود ناف  
 بو که دم از نفست بو می مشک  
 به بود از نافه مشک تار  
 کی شوی از قوت روان بیاب  
 چون رسد لذت الصوم  
 از همه حرف انا اجزی است  
 با شورش ناوک خذلان فکر  
 چون سپر نور کشد در برت  
 هر زدن بردش دوزخ خو  
 هر زدن تا برسی از سرش  
 خوی گرفتگی به نجاست گشت

بسم الله الرحمن الرحيم  
 المسك  
 معذرة  
 وبالغ  
 كرم  
 منضم  
 عین  
 ماده  
 حدیث  
 بقره  
 آنکه  
 معذرت  
 کرده  
 قول  
 آنچه  
 روزه

روزه روزی است که در آن روز خوردن و آشامیدن را رها کند و در آن روز در راه خدا کوشش کند و در آن روز از گناهان بپرهیزد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد

با من زین نکتہ چہ پیشی در  
ماه نوروزہ بہ بین از افق  
میکند ایک لب از ہر ما  
لب چو بہ بندے طعام ترا  
طرف کلیک کہ درین تنگنا  
سپرد و صفت ترا روزی  
از تو یاد یک رین سیست  
کردہ قضا دین ترا عارت است  
لرنگی طعمہ خوان رضاست  
روزہ خاصان نہ نیست لب  
ہر چہ نباید کہ بجوی مجوس  
چشم ملن باز بنا دیدنی  
دست میالاب بشغل غل  
علم و عمل را از ریا پاک کن  
میت ترا قبل کہ درین خدا  
مرحہ نہ ذکر و سے از آن است  
و ای نفس است خرا و ہر چہ

تو بشکم میکشی واو بہ پشت  
کابر وی خورست زینلی تق  
ہر کن ای ہر لبست ہر ما  
در حرم مات شود فتح باب  
ماویہ بند آمد و جنت کشاے  
پیش ز کخوار سے یکی نال  
حلق ز کفارتت قد نصبت  
کت ز اواروی بکفارت است  
تشنہ لبی شربت جام صفاست  
بلکہ بریدن بود از ہر ہوس  
ہر چہ نشاید کہ بگوسے گوی  
گوشن پیر داز ز نشدنی  
پاسے مفر سائے براہ اہل  
بلکہ دل از غیر خدا پاک کن  
بیچ مدان بیچ مبین خیر خدا  
و آنچه پسندش نبود کم پسند  
واسے تو کہ زان کسی بازو

روزہ روزی است که در آن روز خوردن و آشامیدن را رها کند و در آن روز در راه خدا کوشش کند و در آن روز از گناهان بپرهیزد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد

روزہ روزی است که در آن روز خوردن و آشامیدن را رها کند و در آن روز در راه خدا کوشش کند و در آن روز از گناهان بپرهیزد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد

مخبر

حاجت ہر اد ۱۲  
ای بے نوم ۱۲  
روزہ روزی است که در آن روز خوردن و آشامیدن را رها کند و در آن روز در راه خدا کوشش کند و در آن روز از گناهان بپرهیزد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد و در آن روز از خدا بترسد



قدم آزاره رخ کوته  
 یافته آنی دازه در سر  
 ۱۲۰ شاه  
 پروانه اخگروری  
 کور بود نهانه آن او  
 روز گوزن کوته  
 ...  
 ۱۲۵ شاه  
 ...  
 ۱۳۰ شاه  
 ...  
 ۱۳۵ شاه  
 ...  
 ۱۴۰ شاه  
 ...  
 ۱۴۵ شاه  
 ...  
 ۱۵۰ شاه  
 ...  
 ۱۵۵ شاه  
 ...

تو ز آبی و قوری ...  
 ...  
 ...

جستن آن وایر زیما گیمیت  
 نفس و هوا گیشرف شسته  
 در وک و جان کسم گیشرف شسته  
 پایه اقبال تو بی و اینست  
 ابل و لش کے تو گیشرف شسته  
 لاجرم آنرا تو گیشرف شسته

حکایت زن زشت که خریدار کو ریاقت بود هر چه مردان  
 خاست یکی کور ز زشت  
 از شب اش همه سیاه رنگ  
 گوش گروشت گشرد چشم کار  
 یک شب از زبان کور  
 طلعت من خواسته از من خراج  
 ز کس من چشم چرا چمن

کینه در می طعن ز زشت  
 در سپهرش همه بر زنک  
 خاموشیش نهوده گفتم  
 حیف که ماند از تو جام نهفت  
 حرف محالت زده بر لوج علاج  
 لاله من داغ ز نشتن  
 یافته آواز به سرو سحر  
 خون دل رسیده او جوش کرد  
 دولت اقبال فرین بودیت  
 تخم هوایت در گس شسته  
 کس ننهد آینه در پیش کور  
 تو سر دعوی نکشود سی جنبین

تو ز آبی و قوری ...  
 ...  
 ...

**مقاله پنجم**

۱۳۵ شاه

۱۴۰ شاه

۱۴۵ شاه

۱۵۰ شاه

۱۵۵ شاه

۱۶۰ شاه

چشم من کو بود که توفیق آردی که من یک چشم

فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی

فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی

تو گمشا دست در لاف تو  
بامی اگر نقد کمالیت هست  
در بصر اهل نظر جلوه ده  
زنده ز بهمت در انصاف زن

در حجب غیب جمالیت هست  
در لطف من بصر انفس منته  
خط خطا بر ورق لاف زن

### مقاله ششم در اشاره بزکات که سر پایش مال و مالش نقل کمال است

ای شده زندان درمشت تو  
پیش که آنگام گشت در نجات  
عیش ترا حال و گریه کن  
خوش بکشا بست چو احسانیان  
مرد درم زن که درم گروست  
گرویش زان ساخت که گردان بود  
فی که بستت ز خلاف کرم  
تاش جدا گمنی از مشت عیش  
ناخن سمیت که کف صلیست  
ناخن از دیده دل بر تراش  
جمع گمن در هم و دیار را

بند بر آنجا ز هر انگشت تو  
گردش او تات هدیه ات  
نقد خود از دست تو بیرون کن  
از پله ازادی زندانیان  
ساختنش گریه چو اور و ساست  
کف کف از راه نوروان بود  
ناخن از سیم شود درم  
بر صفت ناخن زانگشت خویش  
ناخن دیده جان و دست  
ورنه با خن دل خود بخراش  
زبردست و مغلوب

### مقاله ششم

فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی

فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی

فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی  
فصل ششم در بیان غیبی

**۱۰** قول درین زوایح  
 بیان جزا که براد از زکوٰۃ  
 متفرغ است باغ نعیم است  
**۱۱** قصر را ای برکتی قصر  
 قول خشت ز رحمت  
 ز رحمت ز غافل سیم خام  
 سیم خامس نخبت و خام از  
 مشت است و پیدا کرده  
 عمارت خشت نخبت و خام  
**۱۲** قول باره  
 مکن که انحر بیان از اول  
 زکوٰۃ است و زویر است  
 باره تختانی و الف و فتح را  
 مکه در سخن ۱۱

**مقاله ششم**

قول پنجم  
 بگویی کس ن  
 تفسیر سابق است  
 مفعول نهی است تا بیخ  
**۱۱** قول گاه  
 پشت از گاه پشت  
 در خود بدار بچاره فقر  
 پشت کردن افش کردن  
**۱۲** قول گاه  
 که از گاه بملوداخ  
 خوانده بودی گاه  
 از وجه بغیر بملوداخ  
 که این گاه که در  
 روی زبان در سخن

در این مقاله ششم  
 از غافل منصرف  
 قول در این زوایح  
 بیان جزا که براد از زکوٰۃ  
 متفرغ است باغ نعیم است  
**۱۱** قصر را ای برکتی قصر  
 قول خشت ز رحمت  
 ز رحمت ز غافل سیم خام  
 سیم خامس نخبت و خام از  
 مشت است و پیدا کرده  
 عمارت خشت نخبت و خام  
**۱۲** قول باره  
 مکن که انحر بیان از اول  
 زکوٰۃ است و زویر است  
 باره تختانی و الف و فتح را  
 مکه در سخن ۱۱

در مثل جمعی شود صرف کن  
**۱** هست ستر که ترا سیویه  
 هر چه بگوئد بر خفش شو  
 پیشه کنی از ستر جهل شکر  
 صرف همه گر چه نیاید ز تو  
 کار تو ز دیده از سیم و ز انقدر  
 حق چو ترا دوز دنیا رست  
 رخت ز در هم بکنارت دوست  
 این ز رو سیمت بیان نعیم  
 خشت ز رو خسته ده و سیم خام  
 یاره مکن نه که شود یاره مار  
 چون بگویی کس آن یاره بیخ  
 بر درم سیم ز حق فقیر  
 هر چه زانم داغ نهندت مان  
 گاه به پشت که ز رو درشت  
 گاه ز پہلو که ز بس برسی

گوش نبوشند به تصرف کن  
 گر چه به نحو است مشار الیه  
 ریش بجنبان و خوش شو  
 منع و مانیر و در اہم ز صرف  
 منع همه نیز نشاید ز تو  
 کار تو از عہدہ واجب  
 نخل بیک نیمہ دنیا رست  
 بیخ چو خواهد بکنارہ با لیت  
 قصر ترا خشت ز رو خشت  
 تا کہ بود قصر تو ستر تمام  
 گردنت از مار شود طوق دار  
 ندی از آن بین بگلو مار بیخ  
 زیر زمین میکنیش جابی گیر  
 سرخ چو دنیا رکنندش زنا  
 بہر چه رخ داشتی از و نہا  
 بہر چه کردی سوی چارہ پشت  
 پہلوی از آن بہر چه کردی

در این مقاله ششم  
 از غافل منصرف  
 قول در این زوایح  
 بیان جزا که براد از زکوٰۃ  
 متفرغ است باغ نعیم است  
**۱۱** قصر را ای برکتی قصر  
 قول خشت ز رحمت  
 ز رحمت ز غافل سیم خام  
 سیم خامس نخبت و خام از  
 مشت است و پیدا کرده  
 عمارت خشت نخبت و خام  
**۱۲** قول باره  
 مکن که انحر بیان از اول  
 زکوٰۃ است و زویر است  
 باره تختانی و الف و فتح را  
 مکه در سخن ۱۱

در این مقاله ششم  
 از غافل منصرف  
 قول در این زوایح  
 بیان جزا که براد از زکوٰۃ  
 متفرغ است باغ نعیم است  
**۱۱** قصر را ای برکتی قصر  
 قول خشت ز رحمت  
 ز رحمت ز غافل سیم خام  
 سیم خامس نخبت و خام از  
 مشت است و پیدا کرده  
 عمارت خشت نخبت و خام  
**۱۲** قول باره  
 مکن که انحر بیان از اول  
 زکوٰۃ است و زویر است  
 باره تختانی و الف و فتح را  
 مکه در سخن ۱۱

دماغ دوریه تحت لاله وار  
 دوریه ایست که پیش از آنکه در ۱۲  
 جامی ذکر دماغ گندم در ۱۲  
 قدر درم گیر بود افزون لغرض  
 تفرقه کن جمع درهای شش  
 دماغ جدید است که ایجا است  
 حیف بود که ز پی فرزند وزن  
 صامین رزق همه شکر و گاه

بسکه بسوزند شوک لاله زار  
 بچو تو نخت بدبالاتی هم  
 طول و هتدت بهما تقدیر غرض  
 سینه تخی کن زالمهای پیش  
 بهتر از آن دماغ که فرو است  
 دماغ نخی ایچمه بز خوشی تن  
 کار خدا را بجای او اسپاره

حکایت رضا کرم که بر میان از ریشه بدیر پند کویان بند نهان

وریده وری خواند بعقل سلیم  
 خواست درین آیره نیز رو  
 عقده ز میان درم برگرفت  
 سید را ز درم اندوز ساخت  
 هر روز سیمی بدرویش داد  
 گفت فضولی ز کرم دست  
 بعد گستن صدف خویش را  
 بهره که دیدی ز خداوند خویش

حرف فبا ز ورق زر و سیم  
 سازوش از نقد بقا سکه نو  
 جلوه بمیدان کرم برگرفت  
 بی کرمانا کرم آموز ساخت  
 ز آنچه طلب کرد بسی مست داد  
 گامی شده پیش تو یکی سیم و  
 قفل عدم بر در اسراف نه  
 خوار گردان خلف خویش را  
 ساز و خیره بی فرزند خویش

مقاله هشتم

تقایا لغنی سکر زاده  
 سبب از درم عقده  
 سینه تخی کن زالمهای پیش  
 طول و هتدت بهما تقدیر غرض  
 سینه تخی کن زالمهای پیش  
 بهتر از آن دماغ که فرو است  
 دماغ نخی ایچمه بز خوشی تن  
 کار خدا را بجای او اسپاره  
 حرف فبا ز ورق زر و سیم  
 سازوش از نقد بقا سکه نو  
 جلوه بمیدان کرم برگرفت  
 بی کرمانا کرم آموز ساخت  
 ز آنچه طلب کرد بسی مست داد  
 گامی شده پیش تو یکی سیم و  
 قفل عدم بر در اسراف نه  
 خوار گردان خلف خویش را  
 ساز و خیره بی فرزند خویش

۱۲  
مجلس  
فقره  
توان

کتاب  
مجلس  
فقره  
توان

مجلس  
فقره  
توان

بهره در آید ز توان در پاک  
انچه مستست گم را و خوشتر  
بهره فرزند خداوند بس  
از پیچه فرزند چه روزی انهم  
زرد مکن رویی سی از مهر زرد  
قبله اش الرزق علی اعتبار  
ای تویتار روز به بر وقت ۱۲

تا چو بریز و صدف ز خاک  
گفت که دارم سفر دور پیش  
چون بر دوطولی من ز قفسر  
دل چو قومی گشت بر روز دم جانم  
جامی ازین غم فر فرخورد  
ای فرزند خود اول به پامونا ۱۲  
ز آفت این روزش آگاه گزید  
ای دعا ۱۲

مقاله هفتم در اشارت بیزیت این بوادیه پیر و پیش  
سختی نهاده و رسد که چو پیش ازین رمی در قیامه

مانده ز حب و ملت با بگل  
سطب عشاق بر آه حجاز  
هر چه نه زمین پر دود و آبله  
بر قدم ناقد روان شوران  
را حله از پا کن و در ره داس  
روی نه از خانه بر دکن مقام  
جلد قدم پایک فراز تو بس  
کرده آتش خار منج استوار  
در احوال ۱۲

این زکلت از ده سرباز  
خیز که شد برده گشت برده ساز  
یکدم زمین پرده سماعی بکن  
باقه اگر عیبت ترا بر ران  
گر نبود راحله با ویایک  
دین ترا تا شود ارکان تمام  
در با دیمیت نبود دسترس  
یقه طرزیم بوست با من پر دود فراز بکن  
نه به بهش بسته ز کرد و عیار  
۱۲

مجلس  
فقره  
توان

مقاله هفتم

مجلس  
فقره  
توان

مجلس  
فقره  
توان

مهر آواز فال از جلال عظمی در راه طبع و تدبیر  
 خرد در آن روز که از وی استخوان خرد  
 خرد در آن روز که از وی استخوان خرد  
 خرد در آن روز که از وی استخوان خرد

باشند از خنده دمان کرده با  
<sup>نعل مقبلا ۱۲</sup>  
 داله و جرت زوده دستهای  
<sup>سپه سبکتسه</sup>  
 پشت امید تو بخورشید گرم  
<sup>سپه</sup>  
 سایه فرقت که مغیلان کنند  
<sup>سپه بر نو ۱۲</sup>  
 باو مخالف زوه در دیده بر  
<sup>سپه</sup>  
 به که نشینی به همت شمال  
<sup>سپه</sup>  
 بانک حدال شنو و صوت در  
<sup>سپه</sup>  
 راه وفا می سپر میگذر  
<sup>سپه</sup>  
 بار میعاد و تعب در سان  
<sup>سپه</sup>  
 رسته تدبیر ز سوزن کیش  
<sup>سپه</sup>  
 هر چه بدان بخیه زدی ماه سال  
<sup>سپه</sup>  
 باز کن از بخیه زده جامه جو  
<sup>سپه</sup>  
 گرز زمرگت فراموشیت  
<sup>سپه</sup>  
 لب لبشایستن کام را  
<sup>سپه</sup>  
 موی پرولیده در رخ گردنا  
<sup>سپه</sup>  
 رو بجرم کن که در آن خوش حرم  
<sup>سپه</sup>  
 صحن حرم روضه خلد رین

از آبلها محبت اشک نیاز  
<sup>سپه</sup>  
 خنده کنان گریه کنایم  
<sup>سپه</sup>  
 بستر آسایش از یک نرم  
<sup>سپه</sup>  
 به که سر ایروده سلطان کنند  
<sup>سپه</sup>  
 پاسی فرورفته بقیه ریگ  
<sup>سپه</sup>  
 پاسی فرورفت تاب زلال  
<sup>سپه</sup>  
 شو چو شتر گرم رو تیر بار  
<sup>سپه</sup>  
 برخسک خشک چو ریجان تر  
<sup>سپه</sup>  
 رخت بمقیات تجر در سان  
<sup>سپه</sup>  
 خلعت سوزن زوده از تن بر  
<sup>سپه</sup>  
 آبی برون از همه سوزن مشال  
<sup>سپه</sup>  
 بو که ترا بخیه بقیه بروک  
<sup>سپه</sup>  
 به که بود کار کفن پوستیت  
<sup>سپه</sup>  
 نعره لبیک زن حرام را  
<sup>سپه</sup>  
 سینه خراشیده دل درون ک  
<sup>سپه</sup>  
 هست سه پوش نگاری محرم  
<sup>سپه</sup>  
 او بخبان صحن مربع نشین

### مقاله منفی

انسان را در دنیا به دو چیز فریبده اند یکی باطن و یکی ظاهراً  
 باطنی که از تن بر می آید و ظاهری که از بیرون بر می آید  
 در دنیا باطنی که از تن بر می آید و ظاهری که از بیرون بر می آید  
 در دنیا باطنی که از تن بر می آید و ظاهری که از بیرون بر می آید  
 در دنیا باطنی که از تن بر می آید و ظاهری که از بیرون بر می آید

منه و کینه از دوری دوری  
 منه و کینه از دوری دوری  
 منه و کینه از دوری دوری  
 منه و کینه از دوری دوری

دور صرح شافی معنی است  
و آگاہی است قوله  
کیش منی را از کیش با افع  
گویند کیش منی در معنی  
میچشم معنی آرزو و من  
با کلمه مقام در کوفی  
کس مشتق از ذمات معنی  
مناقبی گویند چون کعبه  
گویند بلکه آرزو و مسا  
قربان کن درین آیه بجز  
طریقیت آن منی من است  
است ۱۱. قوله سنگ  
بر سنگ از زرمی چار  
بیا سنگت ویو هوا

و این کلمات را در  
جای خود در کتاب  
تفسیر گوییند  
و این کلمات را در  
جای خود در کتاب  
تفسیر گوییند  
و این کلمات را در  
جای خود در کتاب  
تفسیر گوییند

بگرفت آن کلمه است که در وقت در آب است بگردانند باز آن نهاد  
بگرفت آن کلمه است که در وقت در آب است بگردانند باز آن نهاد

و این کلمات را در  
جای خود در کتاب  
تفسیر گوییند  
و این کلمات را در  
جای خود در کتاب  
تفسیر گوییند

قبله خوبان عرب رویتو  
با وجود و منش او بخت  
تا شکنی شیشه ناموس و سنگ  
باز شکن دامن شترنگ او  
چون تو از آتش شوی موخسته  
سنگ سیاهش که از آن کوبه است  
بر سر گردن نی از فخر کوسر  
از لب ز فرم ش نو این ز فرم  
سوئی قدمگاه خلیل الندا

پای مروت بسو کرده نه  
تا نشود در عفات قوف  
کیش منی را بمنت ز خون  
سنگ بدست آرزوی حجار  
چون دل از شغل بر داختی  
شکر خدا گویی که توفیق داد  
ورنه که آرد که بان ره برود

و نماجات می بختن حق جان و...

### مقاله منقذ

شیطان با  
حکیم موی نفسانی را  
سنگار کن الله قوله  
چون آن شغل آن قوله  
شکر خدا گویی که آن قوله  
که باشد از کاف باشد کف  
کاف که بان بر مصفت  
کدام یعنی تو بر من آرد  
شکر خدا بجای آن قوله  
زفرن خانه خویش داده است  
و اگر کدام که توفیق خود را  
با انظار بر وجه حق است  
بر این کلمات

در دل موی  
و بنیاد آن شریف  
نقصدی  
من کلمه از آن  
عین حال کننده بود  
دولت ز من بود  
شوی بر من آرد  
بسیار بود  
نفس است  
بسیار بود

و این کلمات را در  
جای خود در کتاب  
تفسیر گوییند

ز موفق که بتوفیق حق  
 فرزند طبع ۱۲  
 و یه کعبه بسی میرید  
 ۱۳  
 روزی از آنجا که دلی داشت  
 از سینه ۱۲  
 منت خدایا پس هر که  
 ۱۳  
 اوج و عمره هست زفته ام  
 بیان ۱۲  
 دل بوفای تو که بودم  
 مال از اهل فضا ۱۲  
 رین سفرم نیست بکف حاصل  
 ای از سفر ۱۲  
 میج ندانم که مرا حال چو گیت  
 ای سخن ۱۲  
 شب خود رین فکر فرو شد  
 کاشی بر هم پایی ز ساخته  
 ده ماه ۱۲  
 رنه ترا خواستی کی پذیر  
 هر که نه مایل بسوی می شوم  
 حاصلت این بس که ترا خواستم  
 حاصل تمام ۱۲  
 ره بسوی خانه خود دادم  
 ای بیت الله ۱۲  
 یارب از آنجا که گرم است  
 جامی اگر چینه صاحب دست  
 مقاله هشتم در اشارت بغزلت که شمس بر سر غزلت پیر

برده زهر پیر موفق سبق  
 محنت آن راه بسی می کشید  
 زو بهر کس به هر خود و بسنگ  
 با اعتبار بسیار کردن ۱۲  
 سوی من افکن نظری راست  
 از سینه پنهان ۱۲  
 بجز تو نه بهر کس رفته ام  
 از برای کسی نرفته ام ۱۲  
 بیسرا پادرتکث دو بوده ام  
 فی سرقتی نه بسامان دلی  
 برای از سفر ۱۲  
 نجات مرا پاید قبال گیت  
 آتش از حضرت عزت خطاب  
 خطاب ۱۲  
 بر همه زمین پایه سگر فرا  
 داد میت راه سوی این دین  
 سنی ۱۲  
 سوی خودشش راه نمائی  
 سنی ۱۲  
 باطنت از شوق خود آرم  
 اندرون تو ۱۲  
 بر در هر کس نه فرستادمت  
 یعنی در دروازه خلعت ۱۲  
 بستم همه بر در احسان دست  
 از تو بامید چنین حاصلت  
 مقاله هشتم در اشارت بغزلت که شمس بر سر غزلت پیر

در این سفر...  
 در این سفر...  
 در این سفر...

در این سفر...  
 در این سفر...  
 در این سفر...

**مشاورت**  
 در این سفر...  
 در این سفر...  
 در این سفر...

در این سفر...  
 در این سفر...  
 در این سفر...



# علم زکات بی در زهدت است

ای چو گلت چنین بختان

که چه ز آغاز کشتادت منبند

غنیچه و شراب منفسان لب رسند

جلوه مده همچو خور انوار خولیت

بر کس و ناکس بریم خمول

در پیشین مایش چو عجب مان

که بود اندر بن غاریت جا

به که بهر حلقه نمی باخوشتر

در شهودت در مکره سنگ

به که دورنگان منافق سیر خفتا

گر گشت شانه بسیر پشیر

به که حرفیان کف راحت نهند

که گندت بجز بر آشوب غرق

به که بکشتی نه حرفیان خاص

در کف پیر تو خور کم نشین

راه ز کلکشت لب جو می تاب

دامن صحبت بکش از کجا

عاقبت الامر بیادوت

خیره چو گل بسنج هر کس

باش چو سایه بسین دیوار خویشت

قتل کن ابواب خروج و خوا

خانه بسیر و از زبانه

حلقه مارت شد و زنجیر

مخمل بر سفک کنی حاجی

گرد میان منطقه دم ملنگ

پیش هونبندند خدمت کم

شکمش اوکت دار جانت

مرهم لطفت بجراحت نهند

یا گذر و موج بلاکت زرق

زخت خود آری با مید خلاص

تا نشود سایه ترا منمشیر

تا نرند صورت تو سر ز آ

این بیت را در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء

این بیت را در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء

## تذکره

این بیت را در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء

عکس خود زین ۱۲

سیر ۱۲

این بیت را در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء در کتاب کمال فی الحقیقه در باب اول از کتب معتبره در علم طب و کیمیاء

باضافت ای همین نومصره ملک کم کسین ۱۲

مینه را در لطف خود مینه  
 دل فطرت که بدید آمدی  
 عاقبت کار که زینجا شو  
 ایچمه اکنون گره و بند پست  
 بسلسله از انبان که زبان تواند  
 قدری که هست که آفرینشوند  
 کر توشوی اینی همه تشنه  
 چون دلت از غصه پریشان شود  
 در شود اسباب حضور تو جمع  
 چند درین شد زه بی کشاد  
 با و خراست دم سرشان  
 ترسم از آن روز که سردت کنند  
 هر که نه مشغول می و پیش است  
 پامی و فادری که عولان مدار  
 در بود از دل سودایت  
 خیر قدم نه بره ز فغان  
 یاد کن از عهد فراموشان

تا نشود عکس ترا جلوه  
 از همه کس سر و چید آمدی  
 از همه شک نیست که تنهار و  
 اینچه آمیزش و پیوست  
 خصم دل و دشمن جان تواند  
 عیب تو سخند که موزون شوند  
 در نهی سر همه گردون کشند  
 بایه جمعیت ایشان شود  
 شعله ز نذیرق حشان جو شمع  
 عمر دمی از دم انبان باو  
 سردی جانست ره ورود  
 دل سپرناوک دروت کنند  
 غول رهت خدا که است  
 روکے بیغوله تنخاکے آر  
 طاقت بیغوله تنخایت  
 روسو آرا میگه خفتگان  
 نکته شنو از لب خاموشان

قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس  
 قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس  
 قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس

کمال از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس  
 کمال از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس

**معاذ**

کمال از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس  
 کمال از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس

قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس  
 قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس  
 قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس

قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس  
 قوت از ایندین لطف خدا  
 تا عکس از ایندین عکس

کلیت از دست بریزید هر اول ساله قیام بر روی کعبه پیش از آنکه در پیش ازین کعبه

### حکایت زنده دل

کلیت از دست بریزید هر اول ساله قیام بر روی کعبه پیش از آنکه در پیش ازین کعبه

کلیت از دست بریزید هر اول ساله قیام بر روی کعبه پیش از آنکه در پیش ازین کعبه

کلیت از دست بریزید هر اول ساله قیام بر روی کعبه پیش از آنکه در پیش ازین کعبه

کلیت از دست بریزید هر اول ساله قیام بر روی کعبه پیش از آنکه در پیش ازین کعبه

پند شده شان بین بخار استخوان  
 سرل شان بین بته سنگ تنگ  
 یا نفس تنگ بر آرزو رو  
 بو که دولت یابد درین رعد

زنده دل از صف افسردگان  
 پشت ملالت بهارات کرد  
 حرف فنا خواند ز هر لوح خاک  
 گشتی انبیین سگ منشان تیز  
 کار شناسی لی تفتیش جان  
 کا نیمه از زنده رسیدن چرا  
 گفت بندگان مغاک اندر اند  
 مرده دلانند برومی زمین  
 همدمی مرده دهد مروگی  
 زیر گل آنا که پر اگت شده اند  
 مرده دل بود مرا پیش زمین  
 زنده شدم از نظر پاک شان

کحل بصیرت کن از آن سر مرده  
 کوب سر افعی غصلت لبناک  
 ز مرز مهن سخن بکم لاحقون  
 روز حساب تو فرود زندگ

رفت بهم سایگی مروگان  
 رومی ارادت هزارت کرد  
 روح بقا جست ز هر روح  
 همچو تک هو می وحشی ز سگ  
 کرد از و بر سر ہی سوال  
 رخت سومر ده کشیدن چرا  
 پاک نهادان ته خاک اندر اند  
 هر چه با مرده شوم هم نشین  
 صحبت افسرده آن فرود  
 گر چه بتین مرده بجان زنده  
 بسته بهر چون چرا پیش زمین  
 آبجی است مرا خاک شان

کلیت از دست بریزید هر اول ساله قیام بر روی کعبه پیش از آنکه در پیش ازین کعبه

مقاله در بیان نکتته گذار آمده  
خطایان ۱۲  
نقطه لفظ است ترابری زبان  
گویشی ۱۲

جامی ازین مرده لان گویش گیر  
بل دینا ۱۲

گویش بخود دار خود نوشته گیر  
ای لغت خود بنویس ۱۲

مقاله در شاریت صحبت که سریه بست پیرین رفع حرات

اسی زبان نکتته گذار آمده  
خطایان ۱۲

وی سخن نادره کار آمده  
جای کلمات گفتنی ان

هر که درین گنبنیلو فر  
نیکوی فرودی از خامویت  
گفتن بیازنه از غنرت

بر خط حکم تو بند سرفکا  
افکند آواز هسرت که فری

چونکه تپی شد ز صدای پروا  
از دم ناخوش مرده آریام  
کی دل تو ترم معنی بود

خاموشی تیخ جهالت کتیت  
دل و طبل ز تکیست

ممنوع از باد تھی از صدت  
در دولت از غیب کج چون کشاد  
مانه ببت بسته زد محو کس

لعل و زرش بلین کرده اندز  
کیسه لھی کش تیزیم وز را

غنچه که نبود بدمانش زبان  
سوسن رعنا که زبان اور است

تقل نه کلمه احزان اوست  
جلوه گر آمد با شامی مانع

منطق طوطی خطر جان اوست  
تراغ که از گفتنش آمد فراغ  
خست طبعست درین گفته گناه

حاصله تنگ حدیث فراغ

مقاله در بیان نکتته گذار آمده  
خطایان ۱۲  
نقطه لفظ است ترابری زبان  
گویشی ۱۲

### مقاله

اعراب کلمات و احوال  
معنی عبادت از سر از هوا  
معمّنات و محرمات  
راجع بحل ۱۲  
لبت ز جوی بود تا بار  
نظر کت و مهر کت با جز آن  
نظرت برای نفس تلو ط  
نشدود ای اگر لبست  
بسته شود مثل قوموری  
۱۲  
بدانش این است تمثیل  
است که بود و دانش زبان  
صفحه غنچه که زبان زبان  
عازر و احموس

مقاله  
سیان او کراهت و معلوم  
عبادت از بزرگ خور و زرد  
کریمی هم ۱۲  
قورسون بی آنکه ختم  
گویا بود باین معنی  
دینا اول سوسن  
۱۲  
همه در بیان نکتته گذار آمده  
خطایان ۱۲  
نقطه لفظ است ترابری زبان  
گویشی ۱۲

مقاله  
مقاله در بیان نکتته گذار آمده  
خطایان ۱۲  
نقطه لفظ است ترابری زبان  
گویشی ۱۲

مقاله در بیان نکتته گذار آمده  
خطایان ۱۲  
نقطه لفظ است ترابری زبان  
گویشی ۱۲

۱۲

است ... کرده ...

چیزه حلاج هزاران خردوش  
 پیش صفا مد لب پرده کش  
 چند شوی پرده در صفا شکن  
 موجب صد گونه پراکنده است  
 در دامن قول پراکنده را  
 این دوسه آمده را پاسدار  
 قابل هر نقش خوش و ناخوش است  
 منقت فضل و کمالتش در  
 فاتحه نامه احسان شود  
 در درکات شر و شورش کشته  
 میل زن چشم تقین گردت  
 در نه زبان در کش و خاموش باش  
 آگهی از آفت غفلت تپی  
 پایه اقبال تو گردد بلند  
 تا که ازین پایه نیفتی زیر

خرج بین گردش و ایم خموش  
 زنده دندان صفا بسته خوش  
 کرده زبان تیغ پی یک سخن  
 گرچه سخن خاصیت زندگیست  
 زندگی اسدی از زنده را  
 چشم بر آید شد الفاس وار  
 هر نفس ز تو که میولی و شست  
 گر ز گرم نفس جالش در  
 بر ورق عمر تو عنوان شود  
 در زلفه و انغ تصورش  
 خامه کش صفحه دین گردد  
 لب چو کشای گرد و پوشش باش  
 پوش چه باشد ز خدا آگهی  
 دل چو شود ز آگهیت بهره مند  
 بر سخن بهوده کم شود گیر

حکایت کشف بجان  
 در روزی که ...  
 کشف بجان ...  
 در روزی که ...  
 کشف بجان ...

حکایت کشفی که بیان بجان رسد آغاز زنها و سخن که ناگفت

از او ...

عقد محبت کشفی با دو ربط  
 قاعده صحبت شان استوار  
 گشت زبیر می شان کینه جو  
 رای سفر و دل شان جا گرفت  
 وز الم فرقت من پیمان  
 قوت ز غمهای شما خوردم  
 دارم ازین بار دل نخت  
 پشت بگویم ز وفای شما  
 فی ز شما طاقت تنخام  
 پشت دو با کرده ز بار خودم  
 چو بکی افتاده چو یک پیر  
 دان ربط دیگر دیگر گرفت  
 سخت بدندان مگر قشمان  
 مرغ هوشت طفیل بطان  
 بر سر جمعی گذر افتادشان  
 یک کشف نیک در ربط حفت  
 گفت که جاسد بمان کور باد

بست بصد هر بر طرف شط  
 شد بفرغت ز غم زور کا  
 روزی از آنجا که فلک است  
 طبع بطان از لب دیگر گرفت  
 کرد کشف ناکه که امی بمان  
 نو بگره های شما کردم  
 گریه مرا پشت چو نکت سخت  
 پیچک نم نیت بجای شما  
 فی شما قوت هم یا یسم  
 نیک فرو مانده بکار خودم  
 بودر همیشه لب آبگیر  
 یک ربط ز آنچه که برگرفت  
 بر و کشف نیز با شما دمان  
 میل سفر کرد و میل بطان  
 چون سوختگی سفر افتادشان  
 بابک بر اندر همه کامی شفت  
 بابک چو شنید کشف کشتاد

**کشف**  
**بطان**

عقد محبت کشفی با دو ربط  
 قاعده صحبت شان استوار  
 گشت زبیر می شان کینه جو  
 رای سفر و دل شان جا گرفت  
 وز الم فرقت من پیمان  
 قوت ز غمهای شما خوردم  
 دارم ازین بار دل نخت  
 پشت بگویم ز وفای شما  
 فی ز شما طاقت تنخام  
 پشت دو با کرده ز بار خودم  
 چو بکی افتاده چو یک پیر  
 دان ربط دیگر دیگر گرفت  
 سخت بدندان مگر قشمان  
 مرغ هوشت طفیل بطان  
 بر سر جمعی گذر افتادشان  
 یک کشف نیک در ربط حفت  
 گفت که جاسد بمان کور باد

عقد محبت کشفی با دو ربط  
 قاعده صحبت شان استوار  
 گشت زبیر می شان کینه جو  
 رای سفر و دل شان جا گرفت  
 وز الم فرقت من پیمان  
 قوت ز غمهای شما خوردم  
 دارم ازین بار دل نخت  
 پشت بگویم ز وفای شما  
 فی ز شما طاقت تنخام  
 پشت دو با کرده ز بار خودم  
 چو بکی افتاده چو یک پیر  
 دان ربط دیگر دیگر گرفت  
 سخت بدندان مگر قشمان  
 مرغ هوشت طفیل بطان  
 بر سر جمعی گذر افتادشان  
 یک کشف نیک در ربط حفت  
 گفت که جاسد بمان کور باد

عقد محبت کشفی با دو ربط  
 قاعده صحبت شان استوار  
 گشت زبیر می شان کینه جو  
 رای سفر و دل شان جا گرفت  
 وز الم فرقت من پیمان  
 قوت ز غمهای شما خوردم  
 دارم ازین بار دل نخت  
 پشت بگویم ز وفای شما  
 فی ز شما طاقت تنخام  
 پشت دو با کرده ز بار خودم  
 چو بکی افتاده چو یک پیر  
 دان ربط دیگر دیگر گرفت  
 سخت بدندان مگر قشمان  
 مرغ هوشت طفیل بطان  
 بر سر جمعی گذر افتادشان  
 یک کشف نیک در ربط حفت  
 گفت که جاسد بمان کور باد

اسمان چو درود آمد آسمان چو سحاب چو باران  
لامحه دستار گار که بر آسمان کسبته باغور شد که مدور در ساخته ۱۲

مقاله دهم در اشارت بسحر که نشانه هوشیار و علامت سخت

از آن کشف ۱۱ اک  
ز آن دم بهوده که ناگاه زد  
جامی ازین گفتن بهوده چند  
تا که درین بادیه هولناک

ز اوج هوا زیر تا دن همان  
بر خود دور دولت خود راه  
زیر کی در زولج دیده بند  
از سر افلاک نیفتی بجاک

مقاله دهم در اشارت بسحر که نشانه هوشیار و علامت سخت

امی بشکر خواب سحر دانهوش  
ترک هوا گوی نوامی بزین  
هر شب زین پرده زنگار کون  
هست بی آنکه شود آشکار  
شرم تو بادا که کنی تا بروز  
ننگری این دیر بقای پرده را  
بر کنی سر که درین پرده  
سبزه چشم به شریاکه داد  
تا سر که بر ریط و ناپید است  
نیل برین صفحہ خضر که رخت  
خرقه شب غایبه گون از که شد

خیز که بر خاست ز خاطرش  
اوزه نو اگر م تو افسرده  
چنگ بدامان و فامی بن  
اینهمه لعبت که سر آر و برین  
بر نظرت قدرت لعبت نگار  
راه نظر را بمره میخ دوز  
و اینهمه اوصاع نو آورده را  
نقش نگارنده درین پرده  
طارم چارم میسجا که داد  
زنگ که بر محل خورشید است  
هره درین حقه بینا که رخت  
دامنش آلوده بخون از که شد

مقاله دهم  
زین زنگ عبات ز ستار اطلال  
مقاله دهم در اشارت بسحر که نشانه هوشیار و علامت سخت  
مقاله دهم در اشارت بسحر که نشانه هوشیار و علامت سخت

مقاله دهم در اشارت بسحر که نشانه هوشیار و علامت سخت

فردی که در این دنیا زندگی میکند و در آخرت حسابش را میدهد...

شمع سحر لعه نور از که یافت  
 هست درین دایره قان قیل  
 نقش نگر جان نقاش رو  
 پیش درین حسد خافل  
 خلعت عمر تو عجب کوتاه است  
 پیش منقرانی بمقتضای خوب  
 خواب چو مرگ از نبود ضدت  
 چهره این رخ بفت آلوده  
 هست بکیمی غم تو روز  
 روز و شب عمر تو با صد شب  
 روز پی خورسگ دیوانه  
 روز چنان میگردد و شب چنین  
 شب چو رو و شمع شب فروز  
 اشک نمی ریزد در روز  
 هر چه بر روز از دل جانی  
 روز تو شد شام عصیان  
 روز و شب گر عمر کیان شود

جهد ماه داغ تصور از که یافت  
 این همه صنعت صنایع دلیل  
 حسن بنامین و بسنا کرد  
 پامی برابر از گل و در گل چپ  
 خون بدل از کوته پیش ته  
 کوتهی آنکه نیت صواب  
 نکتة النوم اخ الموت  
 خودت باین رخ چو قناد  
 نیمه بسم دیگرش روز  
 میگردد آن بخور و این بجواب  
 خفته شب مرده کاشانه  
 کی شوک آماوه روز سوز  
 منفس گریه جانسوز باش  
 عذر میخواه از تقصیر روز  
 وای تو که شب نه تلافی کنی  
 شام بر روز از بعد اورد  
 بر تو شب روز تو تا وان

پس باید که از مفسوفا  
 وجود صنایع را در بجا  
 عبادت خلاص کوشی دراز  
 برده غفلت بر رخسار تو  
 نقاش رخ این مملو دنیا  
 مصنوعا و نقاش نمایا  
 تو را در غفلت  
 از غفلت  
 طاعت عمر از غفلت عمر  
 عجب بیارین  
 خلعت عمر تو تو بود  
 بمقران خایله مقرب  
 خواجه و بجه تشبیه معین  
 آنکه خواب با رسیا و سیر  
 قاطع عمر احلا خسته کبر  
 از قبله او کوتهی  
 میفرماید آن را چه عمر  
 نیت صواب  
 از زبانه نه ساه  
 بیت این غنی خزان

بسیار است از این صنایع که در دنیا یافت میشود...

مقاله دهم  
 کلمه و قلم بر خود  
 ای کاروان تو در این جهان  
 و تارک آن عالم  
 شام بر روز تو ما شد شام روز  
 ای روز تو ما کردی  
 تو را روز تو ما کردی  
 ای روز تو ما کردی  
 تو را روز تو ما کردی

روز و شب هر چه عمر کیان شود  
 روز تو شد شام عصیان  
 اشک نمی ریزد در روز  
 هر چه بر روز از دل جانی



بالتواتر اینست لاف و بزرگواری  
بگفتن خفا و بگفتن آشکارا  
بگفتن در خلوت و بگفتن در اجتماع  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل

بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل

### حکایت عارف

بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل

روز که صد کوزه گشت کرده  
شب تره بهر نیت کردی  
چند کنی خواب ز خود کمالی  
کرده تو خواب در امی بی  
سب چو کنی روز به نجات صلی

نامه اعمال سیر کرده  
از رخ آن نامر سیاهی  
با دل فارغ ز سیه ناکه  
ناظر حال تو منزله ز خواب  
گو تو خوش ناظر و تو غافل

### حکایت عارف و انبیا در راه داروان جاهل مغرور و غفلت

حارمی از ظلمت شب نوریا  
بهر بکاره ۱۲ تاریخ خسته  
سب که ز خورشید نظر دو  
هر تره از دیده خونبار ده  
روزی از ذکر و فضولی سوا  
چون دل بیدار تو از خواب رست  
سج تخفتن چو گمراهن دارد  
گفت نشاید که خدای جهان  
مانک ز نذر صرف دوران  
تا گرم خویش سهرش کنم  
سن چنین حال بهم سر خواب  
او نظر لطف بمن کرده باز

دیده فرو بسته بکلی ز خواب  
شمع نظر تا محسوس از خسته  
بود برابر دوش همساز  
که نرود راه تو خواب خیال  
دیده چرا بایدت از خواب است  
یکدم راحت چه زبان دارد  
هر شب آید به کجاست آسمان  
کیست که آید بدم عذر خواه  
رحمت خود عذر پذیرش کنم  
گوش بخوابانم ازین خوش خطاب  
دیده اقبال من از در فراز

بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل  
بگفتن در حق و بگفتن در باطل

هر که گشت دعوی سودا را  
دعویش از صدق بود بیفروغ  
جامی اگر دیده تور و دست  
سخت قدمش درین ره نه

خواب کنان از رخ زیبای او  
چون نفس صبح استین مرغ  
در دولت از دیده جان روز  
چشم بر آندار که چشمش بر نیست

### مقاله یازدهم در بیان صفات اشخاص

اصی ز صفت تیره لان خم زده  
دل نشده صاف ز نام او رس  
شیوه سوئی چه بود نیست  
کم ستوا زین هستی بر سلم  
ناشده از خویش لعی همچو خفا  
گر تویی اینچه آوازه چیست  
لی چه بود آنکه بدستان خویش  
با دیده هستی خود سپرد  
چون ز نیتان شکر افشا شود  
از شکرستان چو برآرد نفس  
بر بست این لایق که چون نسیم

از صفت اهل دلان دم زده  
نام بر آورده بصوفی کرک  
چند تو بر هستی خود هست  
بلکه شوازم شد گنیم  
دم زدنت ز آنکه نیم تا بک  
هر نفس این ز فرمه تازه است  
دم نرند خیز نیتان خویش  
پی نیتان عدم آورد  
بهر خرفیان شکستان شود  
طوطی جانها شود اسجاس  
در دولت اندیشه که چون نسیم

مقاله بیستم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و یکم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و سوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و چهارم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و پنجم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و ششم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هفتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هشتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و نهم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دهم در بیان صفات اشخاص

مقاله بیست و یکم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و سوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و چهارم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و پنجم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و ششم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هفتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هشتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و نهم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دهم در بیان صفات اشخاص

مقاله بیست و یکم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و سوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و چهارم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و پنجم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و ششم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هفتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هشتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و نهم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دهم در بیان صفات اشخاص

مقاله بیست و یکم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و سوم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و چهارم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و پنجم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و ششم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هفتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و هشتم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و نهم در بیان صفات اشخاص  
مقاله بیست و دهم در بیان صفات اشخاص



بر سر سجاده چو پاسا دیت  
 رخ بر زمین ساسکے بوقت نماز  
 از بجی و جبردی اندیشه کن  
 مدعی خرقه تقویے پوش  
 زهد می آلوده نیز زو بیج  
 صورت و معیت بهم راست  
 یاز سرت خرقه تقوی کبش

باز رعوت بر زمین نایدت  
 ز آنکه مصلاست حجاب نیاز  
 پیر می راست روان پیش کن  
 متقی جام تمت استوش  
 مس ز راندوده نیز زو بیج  
 تات شوند اهل صفا خوشکار  
 پا قدم از راه تمنا کبش

حکایت فی که در سماع غما و معینده خرقه فقر از سر کشید و از لجه

کعبه روی از سر حد عظیم  
 مرغ دل او چو زوی پر بال  
 وجد همیشه ماندی ز خویش  
 آمدی از هستی خود گشته صاف  
 روزی از آنجا که قضا ره زد  
 مطربه رونق کارش برود  
 ذوق می عشوه زش کشید  
 بود همان حالت وجدش بجای  
 خرقه بر پیران حرم او گفت

در صف پیران حرم شد مقیم  
 رستی ازین دام گیر خیال  
 جذب حقیقش باز ستاندی نه خویش  
 رقص کنان کرد حرم طواف  
 زخم بلا آورد دل آنکه زد  
 وز دل و جان صبر قرار تن  
 دل ز حقیقت بجازش کشید  
 لیک زین شاهد و ستاره  
 سر خود از خلق چو وارم نهفت

مقاله یازدهم

کشف صف حال  
 فاعل  
 در دنیا ای کمان  
 دست خفا  
 ای صفا  
 در دنیا ای کمان  
 دست خفا  
 ای صفا

باز رعوت بر زمین نایدت  
 ز آنکه مصلاست حجاب نیاز  
 پیر می راست روان پیش کن  
 متقی جام تمت استوش  
 مس ز راندوده نیز زو بیج  
 تات شوند اهل صفا خوشکار  
 پا قدم از راه تمنا کبش

مقاله یازدهم  
 در دنیا ای کمان  
 دست خفا  
 ای صفا  
 در دنیا ای کمان  
 دست خفا  
 ای صفا

باز رعوت بر زمین نایدت  
 ز آنکه مصلاست حجاب نیاز  
 پیر می راست روان پیش کن  
 متقی جام تمت استوش  
 مس ز راندوده نیز زو بیج  
 تات شوند اهل صفا خوشکار  
 پا قدم از راه تمنا کبش

حکایت فی که در سماع غما و معینده خرقه فقر از سر کشید و از لجه

۱۲۰۰

جنش من حبت کلبای جانمان  
خرقه اصحاب چه از مبدوش  
خلعت اسلام بر کعب وار  
بار نیاید بر خرقه باز  
تا بتوانی سبقت عشق گیر  
هیچ نیر ز دو گوشت دم نما

در دل من وجد الهی نماید  
ز آتش غیب در دم جوش  
خوش نبودت کده دل زان  
تا بحقیقت نکشیدن مجاز  
جامی ازین قاعده و لیدر  
زانکه درین مزرعه مرد ازما

مقاله دوازدهم در شرح حال علمای از علم و دور و سها

چون علم از علم بر آفرخته  
چون عمل آمد علم انداخته  
حجت استی علم اندازیت  
حاصل تحصیل تو بیجا صله  
مس شود از جودت صنعت م  
چون گفت مفلس بود از زر  
دعوی کسیر چه نمود از حکم  
کرده چوشت است بگردت  
بست میان تو و مقصود  
زان حجب تو بتو رخ تباب

ای علم سلم بر آفرخته  
خویشتن از علم علم ساخته  
لاف در ستیت علم سازت  
دعوی دانش کنی از جا  
خواجه زند بانگ که صنعت م  
لیک اگر دست بجیش نمی  
کسیه چو خالی بود از زر سپم  
جمع کتب از سه پاره  
ان خره کن خره که از چار  
هر در می زان کتاب مد حجاب

مقاله دوازدهم  
علم از علم بر آفرخته  
خویشتن از علم علم ساخته  
لاف در ستیت علم سازت  
دعوی دانش کنی از جا  
خواجه زند بانگ که صنعت م  
لیک اگر دست بجیش نمی  
کسیه چو خالی بود از زر سپم  
جمع کتب از سه پاره  
ان خره کن خره که از چار  
هر در می زان کتاب مد حجاب

مقاله دوازدهم

مقاله دوازدهم  
علم از علم بر آفرخته  
خویشتن از علم علم ساخته  
لاف در ستیت علم سازت  
دعوی دانش کنی از جا  
خواجه زند بانگ که صنعت م  
لیک اگر دست بجیش نمی  
کسیه چو خالی بود از زر سپم  
جمع کتب از سه پاره  
ان خره کن خره که از چار  
هر در می زان کتاب مد حجاب

۱۲۰۰

تا بری از همه و سابق  
 علم که خواندے برد ما خوب  
 نور دل از سینہ سینا جو  
 جانب کفرت اشارات او  
 فکر تفایش همه بیار لیت  
 قاعده طب که بقانون نهاد  
 لیک نهان ساخت بر امل طر  
 خاصیت علم سبب نوریت  
 طب ز بنی جوے که طب لیت  
 از مرض جهل شفا بخشدت  
 تا در اسباب سبب روتو  
 عمر تو شد صرف اصوات  
 هیچ وقت از مقاصد جویت  
 بر نو جو کشا و ز مضاح راه  
 نور هدایت ز بدایه جوے  
 کمره موافق دل توصاف  
 ترک نفاق و کم تلبیس گیر

زان کتاب مرور کردان ق  
 باشد از ان علم سیه کتاب  
 روشنی از چشم نه بنیا جو  
 باعث خوفت ثبات او  
 میل شجاعتش ز کز قناریت  
 پایی نه از قاعده ویرن نهاد  
 روی سبب سبب سبب  
 شیوه جاہل سبب نوریت  
 سازوت از جمله علل اجنبی  
 وز کدر نفس صفا بخشدت  
 واکند از هر چه نه حق خو تو  
 هیچ نیفتاد باصلت رجوع  
 از طلب و موافق مایت  
 دولت فتح از در میح خواه  
 کشف موافق حد کتابت  
 علم ز سر چشمه تقدیس گیر

این کتاب مرور کردان ق  
 باشد از ان علم سیه کتاب  
 روشنی از چشم نه بنیا جو  
 باعث خوفت ثبات او  
 میل شجاعتش ز کز قناریت  
 پایی نه از قاعده ویرن نهاد  
 روی سبب سبب سبب  
 شیوه جاہل سبب نوریت  
 سازوت از جمله علل اجنبی  
 وز کدر نفس صفا بخشدت  
 واکند از هر چه نه حق خو تو  
 هیچ نیفتاد باصلت رجوع  
 از طلب و موافق مایت  
 دولت فتح از در میح خواه  
 کشف موافق حد کتابت  
 علم ز سر چشمه تقدیس گیر

مقاله دوازدهم

این کتاب مرور کردان ق  
 باشد از ان علم سیه کتاب  
 روشنی از چشم نه بنیا جو  
 باعث خوفت ثبات او  
 میل شجاعتش ز کز قناریت  
 پایی نه از قاعده ویرن نهاد  
 روی سبب سبب سبب  
 شیوه جاہل سبب نوریت  
 سازوت از جمله علل اجنبی  
 وز کدر نفس صفا بخشدت  
 واکند از هر چه نه حق خو تو  
 هیچ نیفتاد باصلت رجوع  
 از طلب و موافق مایت  
 دولت فتح از در میح خواه  
 کشف موافق حد کتابت  
 علم ز سر چشمه تقدیس گیر

این کتاب مرور کردان ق  
 باشد از ان علم سیه کتاب  
 روشنی از چشم نه بنیا جو  
 باعث خوفت ثبات او  
 میل شجاعتش ز کز قناریت  
 پایی نه از قاعده ویرن نهاد  
 روی سبب سبب سبب  
 شیوه جاہل سبب نوریت  
 سازوت از جمله علل اجنبی  
 وز کدر نفس صفا بخشدت  
 واکند از هر چه نه حق خو تو  
 هیچ نیفتاد باصلت رجوع  
 از طلب و موافق مایت  
 دولت فتح از در میح خواه  
 کشف موافق حد کتابت  
 علم ز سر چشمه تقدیس گیر

فصل اول در فضیلت فضول  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید

فصل دوم در فضیلت علم  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید

هر چه نه قال تد قال الرسول  
 فصل خدا بین فضولی مکن  
 علم چو دوات ز عمل هر پیچ  
 چون به بساط عملت سود پیا  
 بایست اول ادب مویختن  
 چون دگر از شوی آموزگار  
 علم بود جوهر و باقی سفال  
 بیج جواهر بسفاله که چه

مقاله دوازدهم

حکایت عالمی که در چاه افتاده بود دستش را گرفت و شاکر خود را داد

فصل اول در فضیلت علم  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید

فصل دوم در فضیلت علم  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید

عالمی از چاه جهالت برن  
 هیچ مدد دست ندادش پناه  
 سایه صفت در تک چاه امید  
 نعره بر آورد که امی رود  
 یاسی مروت بسر چاه نه  
 راه رو آمد بسر چاه گفت  
 گفت سخت از گرم عام خویش  
 گفت که شاکر و کمین تو ام  
 در ره افتاده چاه بی  
 ماند در آنراه چو یوسف چاه  
 سایه شخصی بسر چاه دید  
 از ره احسان مروت مگرو  
 دست با افتاده از راه ده  
 دست بده امی لغبم و آخت  
 گو خیر می از لقب نام خویش  
 در ره دین خاک نشین قوم

فصل اول در فضیلت علم  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید  
 گفتند که در دست به چه دردی آید

کتابت کرد که ما شاکریم و تعظیم  
و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم  
و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم  
و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم

گفت که حاشا که ازین چاه پست  
منکر بتعلیل زبان بسته ام  
کوششتم از راه خرد مندرست  
کی بخیر می دگر آلامیش  
در تکس این چاه شستم سیم  
باید علمم چو بلبند او فماد  
همت جامی که بلند می گرفت  
علم پسید ز طبع بست

دزلم امر و ز بدست تو دست  
از غرض سود و زیان بستم  
خاص بی از فضل خوار تو بند  
وز غرض آ بود کی از ازمش  
تا شود هم بغیر ضعی دستگیر  
هر چه جز آنم نه پسند او فماد  
از شرف علم پسند می گرفت  
هر چه پسندید بهانش بست

مقاله سیریم در مخاطبه سلاطین که اگر بر دیگران بنشین

می بست افسه فست با نرخی  
زیور به افسه از ان گویم دست  
گرد میان تو مرصع کف  
لیک نه آن مهره که روز شما  
سخت زرت آتش که هر درو  
شعله بجان در زده ان  
چون بخود آ می ز شراب غرور

افست از گو به احسان تخی  
خالی ازین مایه در دست  
مهره و مار آمده با یکدگر  
نفع رسا تو ز اسب سوار  
هست در خشنده چو افکاره  
لیک زین بخود می آنت خورشید  
آورد آن سوختگی بر تو زور

این کلام  
در غرض سود و زیان بستم  
خاص بی از فضل خوار تو بند  
وز غرض آ بود کی از ازمش  
تا شود هم بغیر ضعی دستگیر  
هر چه جز آنم نه پسند او فماد  
از شرف علم پسند می گرفت  
هر چه پسندید بهانش بست

دزلم امر و ز بدست تو دست  
از غرض سود و زیان بستم  
خاص بی از فضل خوار تو بند  
وز غرض آ بود کی از ازمش  
تا شود هم بغیر ضعی دستگیر  
هر چه جز آنم نه پسند او فماد  
از شرف علم پسند می گرفت  
هر چه پسندید بهانش بست

سنان ایجان بت جو خفت است  
سنان ایجان بت جو خفت است  
سنان ایجان بت جو خفت است  
سنان ایجان بت جو خفت است

دزه آنت است  
سنان ایجان بت جو خفت است  
سنان ایجان بت جو خفت است  
سنان ایجان بت جو خفت است



عنه  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند

عنه  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند

عنه  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند

عنه  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند

عنه  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند

ازین هر موی که در برون شمشیر آن گشت بیخارض بهر حادثه راقاص از اجس کند بسته پی حفظ تو راه خیال بستن آن رخنه که آرد اجل شیشه عمر تو زند بر زمین خصم ترا بخت بشارت برد طایق بندت بمنگاک فکند پایه تخت تو بلند نزد خا قاعده داد گوی پیشه کن غلم تو غلم همه عالم بود اهل سرایش همه کوند پا تات یکی خانه عمارت شود تا کشد کار بغارت گرس تات در آید تیر سیمی کف ورنه بهر سبب حیات بود از حرم بیوه و بان غ میتم	<p>عنه                  سو سر ایوان ترا بر سپهر                  قصر تو چون کاخ فلک سر بلند                  حارس و بواب ترا بد سگال                  لیک سیارند مکر و سیل                  زود بود کاید اجل از کمین                  نقد حیات تو بغارت برد                  کندر کاخ تو بنجاک افکند                  افسرت از فرق فتد زیر پا                  روری ازین واقعه اندیشه کن                  ظلم ترا نبخ چو حکم بود                  خواجه بخانه چو بودف سرا                  سهر آشوب تو عمارت شود                  کاش کنی ترک عمارت گری                  باغ ز آسید تو گرد و تلف                  که از آن سبب شکست بود                  میوه و مرغی سر خوانست معتم</p>
---	---

عنه  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند  
 قوتی که در دست خود دارد  
 ای که در آن استغفار کند

بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار

مطبخت میم ز خوشی در  
بازار شکران افغان چمنکار  
تاز میم شکران لغب  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار

میکشد از پشته هرگز پشت  
طعمه ده از چو زه سر پرین  
کاه و جو از توره خوشه چین  
از توره در و زه کدایان سخن  
چند کنی ظلم و ستم عدل و در  
هر چه نه به بر رخ او دست نه  
عدل دهد جام شراب  
باز نمائی بسرب از شراب  
طبع جهان شاد و بعدت و بس  
در کیف رحمت تو چون نه  
همچو سگ زرد شود یار گرگ  
تا دروش گرگ بدندان خویش  
بر رها گرگ شبانی کند  
شانه زندگ درین میش و به  
هم سگ و صیاد بر و باه رام

بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار

حکایت عمر عبدالعزیز

بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار

حکایت عبید که عمر عزیز از عدل امیر مانتد خاتم

بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار  
بازار شکران افغان چمنکار

یوسف بیک در این روزگار ۱۲۰۰ قمری  
روزگار بود خوش خدمت بر این صاحب صفت در این صفت

روزگار بود خوش خدمت بر این صاحب صفت

### مقاله چهاردهم

روزگار بود خوش خدمت بر این صاحب صفت در این صفت

عنوان مرد و صاحب الغریز  
میله میوه خفت ۱۲ یعنی عمر ۱۲  
قاعدۀ عدل عمر تازه کرد  
کوه شنیان که ز ظلم سپاه  
بویه کنان بر سر راه آمدند  
کتاب کنان ۱۲  
کان شبه پیشینه سنگ چید  
دین شه عادل فیروزه  
ره سپری گفت چنان یافتند  
پچه ای یک راه رود ۱۲  
مرده رسانند که بودی دلیر  
شرف زین پیش دلیری رسانند  
بره و گرگ اندیشه در خرم  
ای طبع ۱۲  
ایچمه از دولت این خسروست  
آن ز خاست صفت گرگ داشت  
سید ز کرم چون بزرگی رسید  
ای پادشاه حال ۱۲  
است درین مرحله خورد و بزرگ  
گرچه بود خوش لب خندان شان

دولت این شد شرف ماکتبه  
علیه ۱۲  
ملک خلافت بیک از نازده  
پادشاه و پادشاه پیر و پیر ۱۲  
خاصه بودند ز سر می را  
ای گر خفته زفته بودند ۱۲  
هر جبر پسر شاه آمدند  
حال وی از گردش اختر چه شد  
ای از گردش طالب ۱۲  
کیست که شد عمر سالم فروز  
آفتاب ۱۲  
این خبر خیر که بشناختند  
بر رمد زین پیش بسی گرگ شیر  
شیر بخوار می شیری منسان  
آمود شیر اند هم گشته رام  
یعنی ظالمان از ظلم تو بزرگان ۱۲  
گرچه مشرک رسم عدالت نو  
تازه ۱۲  
بر سر ما گرگ و گر می گماشت  
نظام دیگر ۱۲  
گرگ ز سر سوت گرگی کشید  
باده من یوسف دندان گرگ  
سیح علامت ۱۲  
جامی و صند ز نسیم ز دندان شان

### مقاله چهاردهم در شارت کمال و زیران و پیران که نم عدل

و ظلم بر صفت ایام از شحات اقلام ایشانست

روزگار بود خوش خدمت بر این صاحب صفت در این صفت

روزگار بود خوش خدمت بر این صاحب صفت در این صفت

ایضا در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده

ای چوتلم صورت خود کرده  
 غلطی و از بران در بیان ۱۲  
 تا قلم آسانست خود روی  
 در بکرم خود روی ۱۲  
 بر که بیک حرف قلم کج نهاد  
 ای ظلم ۱۲ ابرو غلط ۱۲  
 چند بد قمر قسم ناصواب  
 نالاقی ۱۲  
 تو بیه نگشت شده خامه زن  
 آرزویم که تو بیه نگشت  
 آنکه تو خوانیش صریح  
 آمانت تو  
 خط که ورق ترکند از دست  
 وقت نوشتن ۱۲  
 جنبش کلک تو ز نار است  
 و از قلمت قاف جان بجان  
 نوک قلم از سر کز تک مخار  
 کار و ۱۲ تیز کمر  
 عاجت آن مار راه ستیز  
 ملکه زده زخم تو ز افسردگی  
 ای از بر برگه خود از برگه خود  
 موله ز نذر سر کلفت کرده  
 بجهت صوفی از نیای بر نام براید و از زود کس  
 گامی بجز گذشته کس ما بچند  
 فانی ۱۲ مشهور است  
 چند مدد گاری ظالم کس  
 خط بجزیر ۱۲  
 تا بر سر از دل ظالم غبار  
 خرمین در میان که بخون جگر

میل رقمهای کنه از تو حیات  
 گر چه همه نیک روی بد روی  
 حرف و کس از لوح بقا محو باد  
 رای تنای ۱۲ تختی ۱۲ دور  
 یاد کن از دفتر یوم الحساب  
 اعمال نامت ۱۲  
 خلق ز نگشت ز تو در دهن  
 ای از ظلم تو ۱۲  
 از رمت هست نفیر مسلم  
 خاک بسر برکت ساز دست تو  
 برده ز بالامی الف را  
 پر شکن و تاب شده همچو چاق  
 ای کج نموده ۱۲  
 تیز مکن بیخوده دندان مار  
 بر تو ز نذر خشم دندان تیغ  
 نیستی آگاه ز آزر دسگ  
 از خبردار که رخ خورشید است ۱۲  
 از ره منیت ترا پند ده  
 جود بکار کس که بپوشد  
 پوشش ۱۲  
 وز مدوش کس ظالم کس  
 از مدد ظالم کس ظالم کس ۱۲  
 که درین ظلم کس کس ز پیر بار  
 کشته و کس آمده در دهر

بالاتر از این که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده

مقاله چهارم  
 در بیان غلطی و از بران در بیان  
 و در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده

موردی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده

و در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده  
 و در صورتی که در صورت خود کرده

دانه کاشش هم بر دست  
 گما ۱۲  
 کاه بری بهر سوسپاه  
 دانه اشک و که روست  
 زرد در ۱۲  
 جمع نشد جز بجز خوارک  
 در کف قبض است هنوز  
 ز ابله دست کند بر دست  
 ای ۱۲  
 هیچ کس را بلبه نگذار  
 خرم بودش شست ز بار  
 قیمت آنرا کشتی از مش  
 خرج شد از تو خراجا سال  
 خون جگر منجر آید خون  
 حاصل سایل تو ذرا سوال  
 خوار ۱۲  
 هست ز سایل دستیم  
 نوبت از تیره دلان کهن  
 نازده ۱۲  
 مال فلان گوید چو نیست  
 در کفش آن مال بودن  
 دست ۱۲  
 شرم نداری تو از شکار

سوخه آتش بیدار دست  
 دانه کنی نقل بانبار شاه  
 حصه و تقاضا چو شیمی  
 باید تا بس که ز او اسک  
 شد ز براتت همه حرف ز گو  
 کل سبب چهاره که در شهر  
 در کف از این ستمگارش  
 خاکش پیر که چون خاکش  
 چون شود از خاکش شست  
 کادک شیر آور هر پیر زال  
 کرسنه دشنه شده گوشه گیر  
 میان بر زال ۱۲  
 مال میان برست پائمال  
 زیور طفلانت ز طبع ایم  
 نقل شش عیش تو نقل سخن  
 مطرب تو آنکه بانگ بلند  
 چیکه بعد گونه نمودن  
 کار تو شد بار دل صد هزار

دانه کاشش هم بر دست  
 گما ۱۲  
 کاه بری بهر سوسپاه  
 دانه اشک و که روست  
 زرد در ۱۲  
 جمع نشد جز بجز خوارک  
 در کف قبض است هنوز  
 ز ابله دست کند بر دست  
 ای ۱۲  
 هیچ کس را بلبه نگذار  
 خرم بودش شست ز بار  
 قیمت آنرا کشتی از مش  
 خرج شد از تو خراجا سال  
 خون جگر منجر آید خون  
 حاصل سایل تو ذرا سوال  
 خوار ۱۲  
 هست ز سایل دستیم  
 نوبت از تیره دلان کهن  
 نازده ۱۲  
 مال فلان گوید چو نیست  
 در کفش آن مال بودن  
 دست ۱۲  
 شرم نداری تو از شکار

دانه کاشش هم بر دست  
 گما ۱۲  
 کاه بری بهر سوسپاه  
 دانه اشک و که روست  
 زرد در ۱۲  
 جمع نشد جز بجز خوارک  
 در کف قبض است هنوز  
 ز ابله دست کند بر دست  
 ای ۱۲  
 هیچ کس را بلبه نگذار  
 خرم بودش شست ز بار  
 قیمت آنرا کشتی از مش  
 خرج شد از تو خراجا سال  
 خون جگر منجر آید خون  
 حاصل سایل تو ذرا سوال  
 خوار ۱۲  
 هست ز سایل دستیم  
 نوبت از تیره دلان کهن  
 نازده ۱۲  
 مال فلان گوید چو نیست  
 در کفش آن مال بودن  
 دست ۱۲  
 شرم نداری تو از شکار

دانه کاشش هم بر دست  
 گما ۱۲  
 کاه بری بهر سوسپاه  
 دانه اشک و که روست  
 زرد در ۱۲  
 جمع نشد جز بجز خوارک  
 در کف قبض است هنوز  
 ز ابله دست کند بر دست  
 ای ۱۲  
 هیچ کس را بلبه نگذار  
 خرم بودش شست ز بار  
 قیمت آنرا کشتی از مش  
 خرج شد از تو خراجا سال  
 خون جگر منجر آید خون  
 حاصل سایل تو ذرا سوال  
 خوار ۱۲  
 هست ز سایل دستیم  
 نوبت از تیره دلان کهن  
 نازده ۱۲  
 مال فلان گوید چو نیست  
 در کفش آن مال بودن  
 دست ۱۲  
 شرم نداری تو از شکار

دانه کاشش هم بر دست  
 گما ۱۲  
 کاه بری بهر سوسپاه  
 دانه اشک و که روست  
 زرد در ۱۲  
 جمع نشد جز بجز خوارک  
 در کف قبض است هنوز  
 ز ابله دست کند بر دست  
 ای ۱۲  
 هیچ کس را بلبه نگذار  
 خرم بودش شست ز بار  
 قیمت آنرا کشتی از مش  
 خرج شد از تو خراجا سال  
 خون جگر منجر آید خون  
 حاصل سایل تو ذرا سوال  
 خوار ۱۲  
 هست ز سایل دستیم  
 نوبت از تیره دلان کهن  
 نازده ۱۲  
 مال فلان گوید چو نیست  
 در کفش آن مال بودن  
 دست ۱۲  
 شرم نداری تو از شکار

دانه کاشش هم بر دست  
 گما ۱۲  
 کاه بری بهر سوسپاه  
 دانه اشک و که روست  
 زرد در ۱۲  
 جمع نشد جز بجز خوارک  
 در کف قبض است هنوز  
 ز ابله دست کند بر دست  
 ای ۱۲  
 هیچ کس را بلبه نگذار  
 خرم بودش شست ز بار  
 قیمت آنرا کشتی از مش  
 خرج شد از تو خراجا سال  
 خون جگر منجر آید خون  
 حاصل سایل تو ذرا سوال  
 خوار ۱۲  
 هست ز سایل دستیم  
 نوبت از تیره دلان کهن  
 نازده ۱۲  
 مال فلان گوید چو نیست  
 در کفش آن مال بودن  
 دست ۱۲  
 شرم نداری تو از شکار

بزار اگر بار ز بجز صد هزار صد هزار در مان ۱۲

پیش کن دست تطلال برو  
پیش آئینده<sup>۱۱</sup> ظالم<sup>۱۲</sup>  
شده ز تو بد نام رعیت خراب  
کن نظر خراب بر بر سران  
پس از تائیس<sup>۱۳</sup> بر باران<sup>۱۴</sup>  
تجر به چوب به پهلوت سخت  
بیاد<sup>۱۵</sup>  
لیک سر تجر به گیریت نیست

کز تو تلم رو چو قلمت کمون  
ملک ز جو غامی تو در خطا  
تا نشوی تجر به دیگران  
به که بعیرت نگری بر درخت  
تجربت به بیخ<sup>۱۶</sup>  
تجر به جز حرص وزیرت نیست

### حکایت دراز دستی که دست بریدند و ارقلم وزارت کوتاه

بود یکی شاه که در ملک و مال  
دست قلم سانش جدا ساخته  
هر که گرفت ز نه او دست او  
دست وزارت بود که ار<sup>۱۷</sup>  
روزی ازین قاعده پسند  
دست بریده به او افکنند  
چشم خرد کرد از آن وزیر  
دست خود از خیر می خود گرفت  
تجر به نگرفت ز دست سخت  
جامی ازین پیشک است  
دست اهل ز به کوتاه کن

عهد وزیری چو رسد کمال  
چون قلم از بندرانداخته  
پایه اقبال شدی است او  
جان خود از حسدش کاسته  
ساخت جدا دست وزیر  
تاش گیرند صلا نمهند  
دست دیگر در درازان وزیر  
هر که است ره رسد گرفت  
دست خود از دست دیگر  
دست تو کوتاه گشتند اهل  
در صف کوتاه املا با کن

### حکایت وزیر و بریده

بالت با وزیر فارسی  
روزی وزیر از وزیران  
دست بریده به او افکنند  
چشم خرد کرد از آن وزیر  
دست خود از خیر می خود گرفت  
تجر به نگرفت ز دست سخت  
جامی ازین پیشک است  
دست اهل ز به کوتاه کن

بالت با وزیر فارسی  
روزی وزیر از وزیران  
دست بریده به او افکنند  
چشم خرد کرد از آن وزیر  
دست خود از خیر می خود گرفت  
تجر به نگرفت ز دست سخت  
جامی ازین پیشک است  
دست اهل ز به کوتاه کن

بالت با وزیر فارسی  
روزی وزیر از وزیران  
دست بریده به او افکنند  
چشم خرد کرد از آن وزیر  
دست خود از خیر می خود گرفت  
تجر به نگرفت ز دست سخت  
جامی ازین پیشک است  
دست اهل ز به کوتاه کن

بالت با وزیر فارسی  
روزی وزیر از وزیران  
دست بریده به او افکنند  
چشم خرد کرد از آن وزیر  
دست خود از خیر می خود گرفت  
تجر به نگرفت ز دست سخت  
جامی ازین پیشک است  
دست اهل ز به کوتاه کن



سنگ زودانت شدی سخت  
 با همه رخنه که بدندان است  
 نام سودا هم در دندان است  
 مانندت از دست که جیبی زجا  
 از زش دست تو بهینکار  
 چون کره سیم شده مشت  
 قوت امساک مانندت است  
 باز دستت چیزی را  
 فاعده حرص جز امساک نیست  
 پیش که در خاک روی خاک شو  
 پیرشدی شیوه پیرانه گیسو  
 دست زقران جوانان مدار  
 چون تو ازین پیری خوشی ملول  
 پیرشدی رو بکنار زمینان

موم کنون پیش تو چون سنگ است  
 نامده مخرف برون آن دست  
 تا نشود دست مدو کار  
 برو ز دست تو در اختیار  
 زفته چو سیاهان گشت تو  
 گر چه که امساک ترا دست  
 چاره امساک سینه خاک نیست  
 پیش که ناپاک روی پاک شو  
 شیوه پیرانه خوش آید پیر  
 عشق و جوانی جوانان گذار  
 کی کندت طبع جوانان قبول  
 خوش نبود صحبت پیر و جوان

### حکایت شیر شدن پیر میوه از نفس آن شیرین میوه

فصل خزان گزوم بادوزان  
 مانع جوان صورت پیری گریخته  
 برک و حیان ز سر شاخسار

کار که رنگ نه اندر زان  
 سبزه تر رنگ ز روی گریخته  
 مختلف الوان جو گل اندر

موم کنون پیش تو چون سنگ است  
 نامده مخرف برون آن دست  
 تا نشود دست مدو کار  
 برو ز دست تو در اختیار  
 زفته چو سیاهان گشت تو  
 گر چه که امساک ترا دست  
 چاره امساک سینه خاک نیست  
 پیش که ناپاک روی پاک شو  
 شیوه پیرانه خوش آید پیر  
 عشق و جوانی جوانان گذار  
 کی کندت طبع جوانان قبول  
 خوش نبود صحبت پیر و جوان

فصل خزان گزوم بادوزان  
 مانع جوان صورت پیری گریخته  
 برک و حیان ز سر شاخسار  
 کار که رنگ نه اندر زان  
 سبزه تر رنگ ز روی گریخته  
 مختلف الوان جو گل اندر



دردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد  
فردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد

دردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد  
فردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد

**نکته پایتروم**

دردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد  
فردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد

دردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد  
فردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد

موی سفیدی بقدر سم زده  
پای شنت از تبه دامن کشید  
از ره فکرت قدمی می نهاد  
دید که با گیوسه چین بر زاغ  
معجر کافوری او مشک بوش  
رنگ خوار از کفش خون جگر  
پنجه مرجان زده گشت او  
گشته زهر نخرن او در خضاب  
پیر جوان دید دل از دست داد  
گفت باین صورت زیب که  
ماز جوانی ز سر خود دینه  
بخدم مخدم این بنده باش  
عین زوشین تقسیم کشود  
رو به کن بر از من امید  
بلکه تو گوی برین جرم  
پیر جوان موی سفید  
مازه گل از پیر جوان شیوه دید

سینه اش آتش کرده نسیم شده  
زخت تماشای بگاستان کشید  
وازه سر عجرت نظر میکشاد  
کبک خرامان شده طاووس باغ  
گوهر روز ز آمدنش در خوش  
بر سر گشت چو عمام تر  
گوهر خود یافته درشت او  
بدر و ملاک ز شفق رنگ  
گشت دو تار و موی پایش نهاد  
آدمی دیار می یاحیه  
داو دل پی سپر خود دیده  
جمع کن این سپر را گنده باش  
گفت که دیر آمده زود  
زانکه سرم هست چو جگر سپید  
شعر سپیدت ز موی سرم  
حاست چو موی حالی سپید  
پرده کا نور ز سنبل کشید

دردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد  
فردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد

دردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد  
فردی که در کمر و کمر کج دارد و در کمر و کمر کج دارد

دوی خود آورده مجرب برین  
 ۵۰ یر بنالیکه امی در فروغ  
 ۱۲ روشن کننده  
 ۵۰ فتن پی آنکه کنم آگهت  
 ۱۲  
 ۵۰ این سبب فتاده ز را میم ما  
 ۱۲ از راه بیاد فتاد ایام  
 ۵۰ یر شدی جامی و عمرت ر  
 ۱۲  
 ۵۰ یاد جوانی و جوانان مکن

چون شنبه شبرنگت جو شنبه گون  
 ۱۲ سیاه رنگ  
 ۵۰ مه ز تو کم هم بر چه بود این  
 ۱۲ از بر چه  
 ۵۰ کا بنجه زند از طلب ما ر هت  
 ۱۲ به آنچه ترا از طلب باز دارد  
 ۵۰ هر چه خواهی تو نخواهیم ما  
 ۱۲ یا حقیقت می طلبیم  
 ۵۰ رشته پیوند هفتاد و بیست  
 ۱۲ ای هفتاد و بیست  
 ۵۰ قبله جان بست در جهان مکن  
 ۱۲ ای قبله جان

مقاله شانزدهم در شرح حال نو سیدگان بوجو که غره با عیش کامرا نیست

۵۰ اسی شده با موی سیاه  
 ۱۲ ای سلطان سیاه موی شدی از غره  
 ۵۰ رخ ز سپیدی سیاهی منده  
 ۱۲  
 ۵۰ طغیان و چون شیر شده موی  
 ۱۲ قوت تیر التیب نوزده  
 ۵۰ تراغ سیاهی تو درین بوم بیم  
 ۱۲  
 ۵۰ یکیه بر اسباب جوانی مکن  
 ۱۲  
 ۵۰ بازوے تو گر بیشل آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ دست اجل موم کند آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ خم نخنی بر خدا پشت خویش  
 ۱۲  
 ۵۰ قوت بسیار تو چون کم شود  
 ۱۲

از نفر موی سپیدان نغور  
 ۱۲ جماعت مردم ۱۲ پیران ۱۲ رسنه  
 ۵۰ نور الهی بگماسته مده  
 ۱۲  
 ۵۰ هست عجب نفرت طغیان  
 ۱۲  
 ۵۰ که هدایم باز سفدت سلیم  
 ۱۲ برادر کند ۱۲  
 ۵۰ هر چه توان تا بتوانی بکن  
 ۱۲  
 ۵۰ پوست اگر بر تن تو جوشت  
 ۱۲  
 ۵۰ تیغ قضا چاک کند جوشت  
 ۱۲  
 ۵۰ سخت کمائی مکن ای سرست  
 ۱۲  
 ۵۰ گر همه تیرست قوت خم شود  
 ۱۲

مقاله شانزدهم

۵۰ از آنکه در آن زمان که  
 ۱۲  
 ۵۰ دست اجل موم کند آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ خم نخنی بر خدا پشت خویش  
 ۱۲  
 ۵۰ قوت بسیار تو چون کم شود  
 ۱۲  
 ۵۰ از آنکه در آن زمان که  
 ۱۲  
 ۵۰ دست اجل موم کند آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ خم نخنی بر خدا پشت خویش  
 ۱۲  
 ۵۰ قوت بسیار تو چون کم شود  
 ۱۲

مقاله شانزدهم در شرح حال نو سیدگان بوجو که غره با عیش کامرا نیست  
 ۵۰ اسی شده با موی سیاه  
 ۱۲ ای سلطان سیاه موی شدی از غره  
 ۵۰ رخ ز سپیدی سیاهی منده  
 ۱۲  
 ۵۰ طغیان و چون شیر شده موی  
 ۱۲ قوت تیر التیب نوزده  
 ۵۰ تراغ سیاهی تو درین بوم بیم  
 ۱۲  
 ۵۰ یکیه بر اسباب جوانی مکن  
 ۱۲  
 ۵۰ بازوے تو گر بیشل آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ دست اجل موم کند آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ خم نخنی بر خدا پشت خویش  
 ۱۲  
 ۵۰ قوت بسیار تو چون کم شود  
 ۱۲

مقاله شانزدهم در شرح حال نو سیدگان بوجو که غره با عیش کامرا نیست  
 ۵۰ اسی شده با موی سیاه  
 ۱۲ ای سلطان سیاه موی شدی از غره  
 ۵۰ رخ ز سپیدی سیاهی منده  
 ۱۲  
 ۵۰ طغیان و چون شیر شده موی  
 ۱۲ قوت تیر التیب نوزده  
 ۵۰ تراغ سیاهی تو درین بوم بیم  
 ۱۲  
 ۵۰ یکیه بر اسباب جوانی مکن  
 ۱۲  
 ۵۰ بازوے تو گر بیشل آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ دست اجل موم کند آهنت  
 ۱۲  
 ۵۰ خم نخنی بر خدا پشت خویش  
 ۱۲  
 ۵۰ قوت بسیار تو چون کم شود  
 ۱۲

۹۲  
از این کتاب در بیان...

سازد و فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا

سازد و فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا

ایش ترا همچو کمان تن چوزه  
کوشه کزین ایزره تخمین کرا  
از تن خود کم شو از جا لغرا  
یک نترند اسپ که فریه بود  
راست تمیر و سپه پیران راه  
باش تقیر اک امیران استیر  
کی بود امکان که به پیری  
به که بسرتاج خداوندیت  
کنگر آنرا کم کرد کند  
تاج بلندی ز کمر افتست  
میم صفت بندگی در کمر  
وز کهرش گنج گرامی است  
آن مدد از بهر خودش میکنی  
چهره اقبال دسی شدت و شو  
بله طاعات کنی زان گران  
بر سر افلاک شوی کفش سا  
آب از چشمه حیوان خور

بیش که سازد فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا  
برین خود راه ریاضت کشت  
سالک ره خشک بدن بود  
تاشده پشت تو ز پیری دو تا  
بر صفین اند چو پیران تمیر  
تانه از ایشان با سری است  
بگرد پیر کمر بندیت  
بایه آن کلخ بود بس بلند  
کوه که صدکان گهری است  
سرکشی کاف برن کن سر  
در قدم پیر سبک پایه شو  
چون تو خدمت مدوش میکنی  
آب چو بریزی بکفش در وضو  
سک ز راهش چو نی بر گران  
کفش هتی چون نهیش زیر  
کوه که در سهری ادگر است

سازد و فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا  
برین خود راه ریاضت کشت  
سالک ره خشک بدن بود  
تاشده پشت تو ز پیری دو تا  
بر صفین اند چو پیران تمیر  
تانه از ایشان با سری است  
بگرد پیر کمر بندیت  
بایه آن کلخ بود بس بلند  
کوه که صدکان گهری است  
سرکشی کاف برن کن سر  
در قدم پیر سبک پایه شو  
چون تو خدمت مدوش میکنی  
آب چو بریزی بکفش در وضو  
سک ز راهش چو نی بر گران  
کفش هتی چون نهیش زیر  
کوه که در سهری ادگر است

سازد و فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا  
برین خود راه ریاضت کشت  
سالک ره خشک بدن بود  
تاشده پشت تو ز پیری دو تا  
بر صفین اند چو پیران تمیر  
تانه از ایشان با سری است  
بگرد پیر کمر بندیت  
بایه آن کلخ بود بس بلند  
کوه که صدکان گهری است  
سرکشی کاف برن کن سر  
در قدم پیر سبک پایه شو  
چون تو خدمت مدوش میکنی  
آب چو بریزی بکفش در وضو  
سک ز راهش چو نی بر گران  
کفش هتی چون نهیش زیر  
کوه که در سهری ادگر است

### مقاله شانزدهم

ای از آنکه بر سه عالم کن  
سازد و فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا  
برین خود راه ریاضت کشت  
سالک ره خشک بدن بود  
تاشده پشت تو ز پیری دو تا  
بر صفین اند چو پیران تمیر  
تانه از ایشان با سری است  
بگرد پیر کمر بندیت  
بایه آن کلخ بود بس بلند  
کوه که صدکان گهری است  
سرکشی کاف برن کن سر  
در قدم پیر سبک پایه شو  
چون تو خدمت مدوش میکنی  
آب چو بریزی بکفش در وضو  
سک ز راهش چو نی بر گران  
کفش هتی چون نهیش زیر  
کوه که در سهری ادگر است

آب از چشمه حیوان خور

سازد و فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا  
برین خود راه ریاضت کشت  
سالک ره خشک بدن بود  
تاشده پشت تو ز پیری دو تا  
بر صفین اند چو پیران تمیر  
تانه از ایشان با سری است  
بگرد پیر کمر بندیت  
بایه آن کلخ بود بس بلند  
کوه که صدکان گهری است  
سرکشی کاف برن کن سر  
در قدم پیر سبک پایه شو  
چون تو خدمت مدوش میکنی  
آب چو بریزی بکفش در وضو  
سک ز راهش چو نی بر گران  
کفش هتی چون نهیش زیر  
کوه که در سهری ادگر است

سازد و فلک عشوه و  
باش کمان در پی طاعت و زرا  
برین خود راه ریاضت کشت  
سالک ره خشک بدن بود  
تاشده پشت تو ز پیری دو تا  
بر صفین اند چو پیران تمیر  
تانه از ایشان با سری است  
بگرد پیر کمر بندیت  
بایه آن کلخ بود بس بلند  
کوه که صدکان گهری است  
سرکشی کاف برن کن سر  
در قدم پیر سبک پایه شو  
چون تو خدمت مدوش میکنی  
آب چو بریزی بکفش در وضو  
سک ز راهش چو نی بر گران  
کفش هتی چون نهیش زیر  
کوه که در سهری ادگر است

خاک ریش را بتره رو پاک  
غاشیه دولت او کشت بدوش  
تا نشوی پر جو پیران کار  
پایه پیری بجوانی بجوش  
ترسنت آن پایه نگرود بسا

تا شود دیده جان سیران  
تا شود ستر کرم تیب پس  
دست خود از دامن خدمت بیا  
راه ارادت با مانس فریب  
مانی از اداب جو ایت باز

حکایت اینک که قمار کباب امروخت و ما خود فراموش کرد

راعی از آنجاک که فراغی گزید  
زنک زد و دایمیت باغ را  
دید یکی سر صده مان کوه  
سبز و لاله چرخ موشان  
نا دره کباب بجمال متالم  
فاخته گون صدره بکر تنگ  
تیه و دراج بر و عشق ساز  
پای چهار زده تا ساق پای  
بر سر هر سنگ زده توفقه  
تیز رو و تیز و توپینر کام  
هم حرکاتش متناسب بحکم

رخت خود از باغ برانگی کشید  
خال بیه گشت رخ باغ را  
عرضه ده مخندن بچیان کوه  
داوده زیب و زره و نشان  
شاید آنز و ضمه و زره قائم  
دوخته بر صدره سجان دور  
بر همه از کردن سر سر سنان  
کرده ز پستی لبر تیج جایی  
بی سیرش تهر و دم بره  
خوش پیش و خوش پیش و خوش خرام  
هم نطو اقس متعارب بهم

مقاله شماره دوم

Handwritten marginal notes in vertical columns, including a large 'فصل' (Chapter) header and various commentary.

Handwritten notes at the bottom of the page, including a large 'حکایت' (Story) header.

باز از زمانه زود در آن  
حال هفتی بنویسد  
بسیار غرضی در آن  
باز از زمانه زود در آن  
حال هفتی بنویسد  
بسیار غرضی در آن

عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن

عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن

و آن روشن جنبش هموار او  
رفت بشاگردی ز قمار او  
در پی او کرد و بتقلید جا  
داز قلمی پارچه میکشید  
رفت بر آن قاعده روز سه  
ره روی کبک نیا موخته  
مانده غرامت زده در کار خویش  
است درین دیر یوار کرد  
تا جور سزا داد که

راغ چو دید از ره رفت سار او  
با دل از دور گرفت سار او  
باز کشید از روش خویش با  
بر قدمی او قدمی میکشید  
در پیش القصه در آنم غرار  
عاقبت از خامی خود سوخته  
کرده فراموش ره قیام خویش  
هر کس زمین دایره تیز رو  
جامی و از وار همه سادگی

مقاله مقدم  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن

### مقاله مقدم در آرزوی بن جمال محبوبین که در این گلین

لمعه خورشید الهیت حسن  
تازه کن عهد قدیم دست  
لایحه حسن و هدایا و زو  
سوخته خرمین زان آتشیم  
وز لب هر خسته خردشی که است  
وقت کسی خوش که با تیش جو

نقش سر پرده شامیت حسن  
حسن که در پرده آب گلست  
انکه شد این سلسله بنیاد زو  
ما که چنین گشته هر تنویم  
در دل هر سوخته جوشی که است  
یک شر از گرمی آن آشت

مغز بر اصول می ۱۲  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن  
عاشق خال حسن

الهی است پس وقت کسی خوش است که با شاکر جمال در پیش است ۱۲

ایضا در شکل نوشتن این  
و این که در طبع این کتاب  
توسعه و اصلاح در این کتاب  
و این که در طبع این کتاب  
توسعه و اصلاح در این کتاب  
و این که در طبع این کتاب  
توسعه و اصلاح در این کتاب

ایک بشکل خوشتر استند  
قد تو سریت بهشتی حین  
صورت موزون تو نظم جمال  
جهت از نور جو مطلع نشت  
سطر ز بار و تو خوشتر نمود  
تا بدان مطلع محراب ارتقا  
بست دو چشم ز شاعش  
چشمه نوشت که عجب جانفراست  
خضر خطت خرق کبود آمد  
گویی ز رخدان تو با کویستم  
آب لطافت چکدار غنچه  
بلکه نوع طلعت خندانست  
حال ز رخدانت بدل تنگ  
بر لب آندازه مشک کین کیمت  
مشک رخسار جو گلزار تو  
در و طری لرزه کمان برنت  
سینه تو چون دل عشاق صاف

فته از باب نظر ساختند  
ردی تو شمعیت بهرین  
مطلع آن جبهه فرخنده فال  
ابرویت از شک و مصرعه نشت  
یکس کج آمد چو مبطر نمود  
بر مهر رخسار تو هر دم شعاع  
بینی سیمین اسفین بین  
از لب تو تالب آب بقا  
بر لب آن چشمه سر و داده  
هست چو سپی ز لطافت نیم  
غیت بسی راه از ان با کبت  
گرد شده زیر ز رخدانست  
مانده بگرداب بلا زنگه  
تخم غم هر دل نمکین کیمت  
نقطه زده بر خط رخسار تو  
کبک در می طوق کش گردنت  
جیب کسان چاک از و تانان

تو در در طری لرزه از در طری  
فغان خنجر بد آن دل تنگ می نویسی  
عالم ای که کیمت از انست  
عالم ای که کیمت از انست  
عالم ای که کیمت از انست  
عالم ای که کیمت از انست  
عالم ای که کیمت از انست  
عالم ای که کیمت از انست

مطلع آن جبهه فرخنده فال  
ابرویت از شک و مصرعه نشت  
یکس کج آمد چو مبطر نمود  
بر مهر رخسار تو هر دم شعاع  
بینی سیمین اسفین بین  
از لب تو تالب آب بقا  
بر لب آن چشمه سر و داده  
هست چو سپی ز لطافت نیم  
غیت بسی راه از ان با کبت  
گرد شده زیر ز رخدانست  
مانده بگرداب بلا زنگه  
تخم غم هر دل نمکین کیمت  
نقطه زده بر خط رخسار تو  
کبک در می طوق کش گردنت  
جیب کسان چاک از و تانان

مقاله مقدم

توضیح مختصر از آیه شکر

مشکله مقدم

توضیح از آیه شکر در حق تعالی

ازستم بازوست تو کرده بستم  
 با تو اگر دولت هم زمان بودی  
 هر تا شاکر نمی زود می خویش  
 نیست تو هم نمی حد کس  
 عمدت اگر از قدمی فکر و راه  
 کیست آنضا تو موزون بود  
 بخواه حسن تو در از فزونی است  
 صورتت چونی شده در روی عیان  
 بگویم هر دیده درین آینه است  
 جلوه این آینه نور بار  
 در چه دانند که در آینه چیست  
 چهره نهانند که آلودگان  
 چون جمال تو نظر و آکنند  
 دیده شهوت نتوانند بست  
 با تو که سزاه هوای پند  
 روی غرض چون دور میند  
 سیر شود چشم غرض بین شان

از آن زده بر بعد تو پنجم سیم  
 هست نصیبی کس آنهم تو می  
 ایینه کن لبیک ز زانو می  
 سایه تو مقدمتست بس  
 از سرت آیم فرو تاب پای  
 هر یک از آن دگر می افزون بود  
 آینه چونی و چونی است  
 معنی چون شده در روی آنها  
 منظر اهل نظر آینه است  
 از نظر بی بصران دور داد  
 عکس خود فکنده آینه چیست  
 در جزیره بیهوده نه بودگان  
 آرزوی خویش تماکنند  
 از غرض خاطر شهوت است  
 جز غرض روی ترا ننگند  
 زود ازین آینه دلپسند  
 ریح و طامت شود این شان

توضیح از آیه شکر

توضیح از آیه شکر

از نظر انداخته خویش کنند تیره رخ از کرد و بخارش کنند  
 حکایت زبکی که رومی در آینه نیرنگ دید و آینه را عکس کرد

دیو تراوی چو یکی تیره ابر  
 زنگ چو گشت نه افروخته  
 مانده درین چمن خفته باز  
 یافت بره آینه گردناک  
 دیده چو بر روی ویش آرمید  
 آب در مان بر رخ پاکش فکند  
 گفت که ما قدر تو بسا خفتند

لب چو خم نیل کبود و سبزه  
 چهره چو چوبین طبع سوخته  
 ناشده همچون در محنت و آزار  
 ساخت بدامن رخس از گردیاک  
 شکل بد انسان که شنیدی  
 و از کف خود خویش جاکش فکند  
 بر رمت اینگونه بر انداختند

پیش کسان پستی مقدار تو  
 طینت اگر باک جو من بودیت  
 هر بد و نیکی که بی اندیدی است  
 چون بر رخ خویش نظر کم کشد  
 بود همه نور صف آینه  
 طلعت او بود بد انسان سیاه  
 جامی ازین گنبد آینه نیک  
 کان سبب راحت و آزارت

غیبت جز از زشتی و بدی تو  
 کی بگل و خاک وطن بودیت  
 بهره هر چه بر تقدیر است  
 عیب بر آینه نه بر خود نهاد  
 شد ز رخس عیب نما آینه  
 آینه را چیت ندانم گناه  
 هر چه نماید که صلح و جنگ  
 چون نگری صورت دیدار

مقاله ششم

بسیار است در دست  
 قوی نیست کسیان یعنی مقدار او  
 از آنکه این بین از کلامی  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر

از آنکه این بین از کلامی  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر

در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر

در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر

چون بودی ۱۲  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر  
 در این کتاب است بقدر



روزگار را در این عالم  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت

# مقاله ششم در شایسته عشق که شور و غم خوان حکم بر خوار است

ماید کام دو جهان است عشق  
 ذوق تجرد ملک عشق  
 با کل تن زنک تعلق گرفت  
 مردن ماز استن ماز و  
 است شو قدر بلند ویت  
 پیر تو از هر سر پرو تا و  
 تا اثر هر نیست در تحاکر  
 سنگ سیاه است در آن تیر  
 از دل او تا بسنو بر چه فر  
 از غم عشق که نه صاحب دل  
 تارک جان مرقدم شقیست  
 گرمی دل نیست جز آسرو گ  
 حفت صد اندوه رطاق بر  
 روز تو از مشک غداران سیاه  
 توبه تو یافته زایشان شکست

رونق ایام جوانیست عشق  
 میل تحرک فلک عشق داد  
 چون کل جان بوی عشق  
 رابطه جان و تن ماز و است  
 علوی و سفلی همه بند ویند  
 مه که شب نوردهی یافته  
 خاک ز گردون نبود تاناک  
 چون بترن آزاده زهر است  
 هر که نه دگاش عشقت عرق  
 کار صنوبر چه بود غافل  
 زندگئی دل نغم عاشقیست  
 تا نشود عشق بدل بر دگ  
 ای شده کار تو بد از نیکن  
 حال تو از حال سیاحان تباہ  
 زهرن خوابت شده چشمان

دردنا را در این عالم  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت

عشق و غم است که در این عالم  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت

## مقاله ششم

روزگار را در این عالم  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت  
 ایام را در غفلت

مغز آرد و سر قدان سر فواز  
مغز آرد و سر قدان سر فواز  
مغز آرد و سر قدان سر فواز

شد از سر قدان سر فواز  
سرخ نقطه سوداها  
ریم لب آب حیات آمد دست  
دوم ز اندیشه می ر  
یک کله خورم مخندان شو  
غزال دل شیداوی  
هم آتش خوش بهر بادوش  
هم آواز بهر پرده ساز  
هم تنگ بهر سینه تنگ  
همی وز روحیان گریار  
هم شلو تگده ریارت شود  
هم نه جلوه بهر کاخ چند  
هم گریه گشته کیشاخ شو  
هم یکی آر که فرخند گیت  
سوی مقصود که آرد در

ساخت سرت پست بنجاک نیاز  
وانع غمت بر دل شیدا  
رخ ز خطش در ظلمات آمد  
مه بغداد بینی و آهنگی  
نغمه سر ابلبلستان شو  
رو سچ دیوانه بصحرای خنجر  
قویس ز انبوی غم اندر خوش  
توزت فرقت او در گداز  
توز غمش کوفته بر سینه  
کش بود اندر دل و جانب قرار  
مونس شبهای درازت شود  
مخچه نغمه بهر شاخ چند  
نغمه زن طارم یک شاخ شو  
ترک دوستی کن که پر کند پست  
تا نخذ یابی بیکجا سحت

کلیت عاشقی در حضور عشق بقصد بگیری بدید و بدان

بای در ناز که آمد و دلمه هوان  
بای در ناز که آمد و دلمه هوان  
بای در ناز که آمد و دلمه هوان

مقاله شرم  
مقاله شرم  
مقاله شرم

مغز آرد و سر قدان سر فواز  
مغز آرد و سر قدان سر فواز  
مغز آرد و سر قدان سر فواز

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

مغنون کا نام  
 ہوا کہ تیرا نام  
 منشا ہے ہر ہوش  
 کی بے بسیاں  
 دیکھ کر ہر آدمی  
 کہتے ہیں کہ تیرا نام  
 ہے جو ہے دل میں  
 بسا ہے ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے  
 تیرے نام کی دعا  
 کہتے ہیں ہر گونہ  
 کی ہر طرف سے

**مقالہ ہر دم**

ہو الہوس بر سر اسی رسید  
 ای عاشق کہ ہوا ۱۲  
 تاکہ شدہ کر دگر محبت  
 دایرہ وطنہ  
 نغمہ سر اجنبش خلسا کی او  
 دامنیا اور  
 نعرہ بر آورد کہ اسی خود پیر  
 آواز کردہ بیان بواہر ۱۲  
 از تو ایفر یا دستم مفسس  
 ہم آواز  
 نازہ صنم چون شغف او بیدید  
 معشوق نشویر  
 چون گل خندان زوم او شکفت  
 از آواز  
 خواہر من میرسد اینک زپے  
 ہم  
 میست ز خوبان سخن آنجا کہ است  
 معشوقان ۱۲  
 با شرف حسن خدا داد من  
 باوجود  
 سادہ الٰہن دوسوسہ پینش کرد  
 ای عاشق  
 در غلط افتاد ز گفتار او  
 شنیدن کو  
 کردنی سے در رہ میرہ نگاہ  
 ای بر طرف  
 بار دگر لب سخن باز کرد  
 ہم  
 بانک زد آنساہ کہ امی  
 ہیوہ کو  
 قبلہ مقصود کی پیش میت  
 ہیوہ کو  
 شرط طلب ترک دومی کرد  
 ہیوہ کو

جلوہ کمان چاروہ ماسی بدید  
 معشوق  
 نیمہ زدہ بر منہ خور چادر ش  
 ای خوشبود ہندہ  
 ناف کش زلف ز دنیاں او  
 ای از پس  
 پامی مکن تیر کہ رقم زد دست  
 ای از پس  
 راہ کرم کیم تر فریاد رس  
 ہیوہ کو  
 واہنہ شور و شغف او شنید  
 ہیوہ کو  
 غنیمت نوشین شکفا نید  
 ہیوہ کو  
 بہ ز جو من صد سر کموی  
 ہیوہ کو  
 من کیم و صد جو من آنجا کہ  
 ہیوہ کو  
 رفت بشاکر دیش اساد رس  
 ہیوہ کو  
 قاعدہ کار فراموش کرد  
 ہیوہ کو  
 چشم وفا تاقت ز دیدار او  
 ہیوہ کو  
 دید رہ دور سے نہ برابر  
 ہیوہ کو  
 لایہ گرمی پیش سے آغاز  
 ہیوہ کو  
 بہ کہ بگردانی ازین مرزہ  
 ہیوہ کو  
 قاصد آنقبکہ دواندیش  
 ہیوہ کو  
 روی ارادت بیک نشست  
 ہیوہ کو

از غزلہ رومگردان عشق ہیوہ کو ۱۲

چون ز یکی رو بد آورده  
چند کشیدن دو بینان کنند  
چشم تراگر نه غباری شکست

رسم نوست این که تو آورده  
دید دل جامی از میان بن  
چون زدو عالم نه رخت یکست

### مقاله نوزدهم در سب حال طبعان که از شعر و امی ساخته اند

بجز ازل موج که مگر گرفت  
جوهری طبع سخن پرورین  
هر چه نیر ابو بسفت تن بسفت

دامن ساحل همه هر گرفت  
کرد نگاه بی بفر است در آن  
و آنچه نه در پرده سپان نهفت

ز آن گوش جهانرا شده زان گوشوار  
چون که این قوم گهر ناشناس  
هر چه بر آن نام و کهر بسته

هره کش سلک امید بر اس  
ز آن شرف افتاد بچه هرگی  
مرسله بر سر سله زان گوهرت

پرده کشامی منبر خویش باش  
باش بدو کاخچه دوران هوش  
داشت فلک جمع ن توارز منش  
چند ز تار طمع بود لاف

هره صفت بر دم خرابه ایند  
ز آن شرف افتاد بچه هرگی  
مرسله بر سر سله زان گوهرت  
نرخ قرانے گوهر خویش باش  
جنس که از ان مشوای زان فروشتر  
تومده از زان ز کمران جانیش  
بر قدم سفله شومی حلایف

### مقاله نوزدهم

مقاله نوزدهم در سب حال طبعان که از شعر و امی ساخته اند  
چون ز یکی رو بد آورده  
چند کشیدن دو بینان کنند  
چشم تراگر نه غباری شکست  
رسم نوست این که تو آورده  
دید دل جامی از میان بن  
چون زدو عالم نه رخت یکست  
مقاله نوزدهم در سب حال طبعان که از شعر و امی ساخته اند  
بجز ازل موج که مگر گرفت  
جوهری طبع سخن پرورین  
هر چه نیر ابو بسفت تن بسفت  
ز آن گوش جهانرا شده زان گوشوار  
چون که این قوم گهر ناشناس  
هر چه بر آن نام و کهر بسته  
گوهر کرده ز شرف زهر گ  
ای که بکند تدری  
ایکه رسد از دل دانشورت  
پرده کشامی منبر خویش باش  
باش بدو کاخچه دوران هوش  
داشت فلک جمع ن توارز منش  
چند ز تار طمع بود لاف  
مقاله نوزدهم در سب حال طبعان که از شعر و امی ساخته اند  
هره کش سلک امید بر اس  
ز آن شرف افتاد بچه هرگی  
مرسله بر سر سله زان گوهرت  
نرخ قرانے گوهر خویش باش  
جنس که از ان مشوای زان فروشتر  
تومده از زان ز کمران جانیش  
بر قدم سفله شومی حلایف

مقاله نوزدهم

چند نخی نام لیمان کریم  
انکه بعد نیش کی قطره خون  
نام کفش تلزم احسان کنی  
وانکه بتعلیم که ماه و سال  
عارف آغاز ازل خویش  
وانکه چو از گریه بر آید خروش  
شیر زین پلین مان خویش  
اینهمه اندیشه ناراست چیست  
اینهمه از حرص و طمع زاده است  
دور بود حرص و طمع از شمع  
شب که طمع بر تو کین آورد  
رخت به پیغوله ماتم گشته  
پوست کنی معنی استاد را  
بر کشتی از شاید اطلس لباس  
کافیہ معیوت و رومی ناروا  
صدر و جگر بنیزه و خام رو  
از تعب طبع کج اندیش خیر

چند کنی وصف سفیهان حکیم  
ناید زامساک ز دستش برود  
وصف به بجز کز فشان کنی  
شکل الف را نشاس زوال  
واقف انجام ابد و انیش  
رو نهد از بیم سوراخ موش  
بلک دلاور تر از ان دانیش  
اینهمه آئین کم و کاست چیست  
خود که ز حرص و طمع آزاده است  
گر نه چشمند حروف طمع  
نیت قناعت بزین آورد  
بیهوده چند فرا هم گشته  
عور کنی طرف بغداد را  
اطلس سازیش لباس از ملباس  
علت و زنش المے دوا  
حشو خمر داده خود از نام او  
چون سوی اسوده نهی

فصل اول در بیان صفات کمال  
فصل دوم در بیان صفات نقص  
فصل سوم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل چهارم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل پنجم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل ششم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل هفتم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل هشتم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل نهم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل دهم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل یازدهم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل بیستم در بیان صفات کمال و نقص

فصل اول در بیان صفات کمال  
فصل دوم در بیان صفات نقص  
فصل سوم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل چهارم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل پنجم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل ششم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل هفتم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل هشتم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل نهم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل دهم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل یازدهم در بیان صفات کمال و نقص  
فصل بیستم در بیان صفات کمال و نقص

بما جلا در و خارج حرکت اقبلها اهر جز توجیه بار است از حرکت اقبل ای اگر خواجه فخر اقبل فنن فنن بجوی حرکت روی او فیکه اوجرف وصل پیوند و خواجه کره درین  
اگر حاجت در میان بود فایده و مشور در رفات الحاف با نند خواجه درین حاجی هر مغز سه ای شاه زمین بر ما کان دار تخت ۱۲

کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب

کهنه دوائے چودلت تانگ  
 حامه چو نظم سخت سخت  
 گشته دو ماییل سوادش کن  
 در سر و دستار زنی صبحگاه  
 خواجہ بروئی کہ بنیاد کس  
 چون بدر آید پس صد اشتهار  
 پیش روی بوسه پایش زنی  
 رقعہ شعر آوری از سر روی  
 آروش آن رقعہ کہ صد باره بود  
 تا خورد ز حشم سفارت تو  
 اوز زبان طلبت در گز  
 بیہودہ گفتار تو در مدح کس  
 شردہ بر آن بیہودہ بیہودہ است  
 طرفہ کہ کار سے بہ تر ج کنی  
 سوخت جهان از طمع خام تو  
 ترک بجاج و کم ابرام گیر  
 خواجہ ز فضل تو بصد دل ملول

کاغذی از تیرہ زخت برودہ ر  
 الما نار است و خط نادر است  
 واسطہ نیل مرادش کنی  
 قطره زبان تاد اصحاب چاہ  
 منظر او منشا دنیا کس  
 بر ز بر بہتر از خود سوار  
 لایہ کنان داو شایش دی  
 صدر قم حوص و طمع در و درون  
 نامہ عصیان قیامت بیاد  
 رقعہ ساند بکراہت ز تو  
 حرص تو دندان طمع کردہ کتر  
 نقش بر آبت گره بر نفس  
 خاصہ از آنکس کہ نفرمودہ است  
 باز بر آن شرد توقع کنی  
 خلق بجان آبدہ ز ابرام تو  
 یکدم ازین و غد غم آرام گیر  
 تو ز ندیمیش زبان برین

کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب

مقالہ نوز و دم

کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب

کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب

کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب  
 کتاب فی الحقیقہ فی الطب

عقل اور سہولت سے لایا گیا ہے۔ اس کی مدد سے اس نے اپنے وقت کے لوگوں کو اپنی فکر و خیال سے متاثر کیا۔ اس کی زندگی کا بیشتر حصہ ہیروئیہ لڑائیوں میں گزر گیا۔ اس کی وفات ۱۲۱۰ء کو ہوئی۔

تو حضورش سبر و رآمدہ  
غلتظ وقت نش تکیہ چون

اور حضور تو نفور آمدہ  
باتو دید نفرت خاطر سرد

حکایتش کہ گفتن لاناغری شایعہ خواجہ کہ بروی لسا اوس کی از فریبگی

فریبی از خوان سخن پرورک  
گفت بنظم خوشش و شعر فصیح

شاعریش کردہ لقب لاناغری  
بہر یکے خواجہ سبر بہ بیج

خواجہ مسکین چو بدش شنید  
کرد از آن نامہ پر رنگ و بو

بومی توقع ہنشا مش سید  
خاطر اورم چو ز لاجول دیو

حاست از آن انجمن پرگزید  
چون نفس از فرہدیش گشتنگ

کرد توجہ سوے قصر بلند  
در ریش افتاد زمانے درنگ

گفتہ بدو لاناغری مدح سخن  
خواجہ از آن نکتہ چو گل شکفت

فرہدیت میدہد ای خواجہ رنج  
بادل صد پارہ نختید و گفت

رنج ہمہ گرچہ ز تن پرورست  
لاناغری از فرہدیم دستبرد

در کف صد محنت و رنج ہمہ  
حرص تو از جان تو فرہ ترست

جان تو جامی بدرون لاناغری  
عمر گرانمایہ سبر پیرک

غافل ازین فرہی لاناغری

مقالہ ہستم درین بابون نذر مجتہد در بون لیت بہت

مقالہ ہستم

دران در صورتی کہ اسلوب  
بر اول سہا اجناست و بویہ  
نقش خور  
چون  
گفت بدو لاناغری کہ  
انسان بکنند چو گل از آن  
بہر سخن فرہدیت  
امحازان سخن گفتن  
انجا با خود در کمال  
از بکار نسیب  
تا شکرست اجناست لاناغری  
نہا ہست ۱۲

عقل اور سہولت سے لایا گیا ہے۔ اس کی مدد سے اس نے اپنے وقت کے لوگوں کو اپنی فکر و خیال سے متاثر کیا۔ اس کی زندگی کا بیشتر حصہ ہیروئیہ لڑائیوں میں گزر گیا۔ اس کی وفات ۱۲۱۰ء کو ہوئی۔

ای شب بیدار ماه نو  
 از پس سه روز براید طلال  
 سال تو چارست بوقت شمار  
 هر چهل تو یک چله کر علم حال  
 نام تو شد یوسف مصر وفا  
 میگویم از خانه حکم بکار  
 هر چه ترا نیست کنون مهم بند  
 مانشود برقع روسه تو مو  
 سلسله بند قدم خویش باش  
 نه چکه از صحبت هم خانگان  
 طلعت بیگانه نه میمون بود  
 در به دبستان شرکارت دهن  
 پهلوی هر نفس مشو جانشین  
 گر چه نخو نیست کج اندام الف

دیده انبسم بحالت کرو  
 روسه نمودی تو پس از چند سال  
 چار تو چهل یاد و چلیت با دجار  
 سیرت در درجات کمال  
 با دلقب دولت دین کنیا  
 هر تو این نامه حکمت نگار  
 چند بجد فهم رس کار بند  
 پامنه از خانه بازار و کوس  
 مجلس نشینی حرم خویش باش  
 رخت کاش بر در بیگانگان  
 خاصه که سالش از تو آفرودن بود  
 لوح الف بی بکارت دهند  
 از همه بکیتا شو و تنخاشین  
 عین که چیان کج شده لام است  
 از و بر بار  
 ششم خورشید  
 عین

مقاله بستم

۱۰۵  
 ای شب بیدار ماه نو  
 از پس سه روز براید طلال  
 سال تو چارست بوقت شمار  
 هر چهل تو یک چله کر علم حال  
 نام تو شد یوسف مصر وفا  
 میگویم از خانه حکم بکار  
 هر چه ترا نیست کنون مهم بند  
 مانشود برقع روسه تو مو  
 سلسله بند قدم خویش باش  
 نه چکه از صحبت هم خانگان  
 طلعت بیگانه نه میمون بود  
 در به دبستان شرکارت دهن  
 پهلوی هر نفس مشو جانشین  
 گر چه نخو نیست کج اندام الف  
 دیدی انبسم بحالت کرو  
 روسه نمودی تو پس از چند سال  
 چار تو چهل یاد و چلیت با دجار  
 سیرت در درجات کمال  
 با دلقب دولت دین کنیا  
 هر تو این نامه حکمت نگار  
 چند بجد فهم رس کار بند  
 پامنه از خانه بازار و کوس  
 مجلس نشینی حرم خویش باش  
 رخت کاش بر در بیگانگان  
 خاصه که سالش از تو آفرودن بود  
 لوح الف بی بکارت دهند  
 از همه بکیتا شو و تنخاشین  
 عین که چیان کج شده لام است  
 از و بر بار  
 ششم خورشید  
 عین  
 مقاله بستم  
 ای شب بیدار ماه نو  
 از پس سه روز براید طلال  
 سال تو چارست بوقت شمار  
 هر چهل تو یک چله کر علم حال  
 نام تو شد یوسف مصر وفا  
 میگویم از خانه حکم بکار  
 هر چه ترا نیست کنون مهم بند  
 مانشود برقع روسه تو مو  
 سلسله بند قدم خویش باش  
 نه چکه از صحبت هم خانگان  
 طلعت بیگانه نه میمون بود  
 در به دبستان شرکارت دهن  
 پهلوی هر نفس مشو جانشین  
 گر چه نخو نیست کج اندام الف



مسافر است که عین زبان کج از زبان علم در زدن ترک نمودن ۱۲  
 هر دو که مضمون کمالی کلامی که در این دست مصلحت است که در این دست مصلحت است  
 مضمون کمالی کلامی که در این دست مصلحت است که در این دست مصلحت است

نظر در بیان کلامی که در این دست مصلحت است که در این دست مصلحت است  
 مضمون کمالی کلامی که در این دست مصلحت است که در این دست مصلحت است  
 مضمون کمالی کلامی که در این دست مصلحت است که در این دست مصلحت است

دل مکن از فکر پریشان و بیم  
 گوش مکن بهیوده و درین فاک  
 دار ادب در رس معلم نگاه  
 سیلی او گر چه فضیلت ده است  
 بی چوب منزل قرآن بر  
 چند گره زن بیان رحل و از  
 باش ز رخسار نکون فال او  
 هر چه کنی ز آن گهر سلک خویش  
 چون تو حق حفظ می آرمی بجا  
 دست طلب و بقلم گاه گاه  
 باز نشان از زره کسب کمال  
 حرف نوشته بدل طفل خورد  
 گوش بتحمین خط از هر خط  
 صفر مکن بهر دو انگشت خویش  
 شعر اگر چه بنزد و گاه  
 شعر که عیبش  
 در قدرت که

تنگ و مان باش ز گفتن جویم  
 تانگشی در دسر و گوشمال  
 تانگشوی طبک تعلیم گاه  
 گر تو به سیلی ز سانی به است  
 روزی هر روز از آنجا خور  
 شاه صدف نشان در کنار  
 محو شاه خط و خال او  
 ساز بتکرار زبان ملک خویش  
 حفظ حق از جانت شود عم زد  
 شو نویسی خط خط رو بر راه  
 از نم آن نایزه گرد طلال  
 کز لاک نیان نتواند سرد  
 لیک بنجد آنکه شوی جمله خط  
 از گهر پر مهرشت خویش  
 شمه از عیب شعر اندر است  
 ت با کانش قلم در زنا  
 که جوهر بخند



مضمون کمالی کلامی که در این دست مصلحت است که در این دست مصلحت است  
 مضمون کمالی کلامی که در این دست مصلحت است که در این دست مصلحت است

هر نفس آمد که رسد از جنید  
 واکه از دست مده رایگان  
 محنت این کار بخود در مده  
 تاج سر جمله نهر باست علم  
 در طلب علم کس حیرت کن  
 با تو من از علم چه گویم سخن  
 علم کثیر آمد و عمرت قصیر  
 هر چه ضرورت چو حاصل کنی  
 آنست عمارت گری دل که دل  
 پایی بدامن کشتی نهر بحیرت  
 یا و خدا پرده که منس کنی

قیمت آن بیشتر از چون و چند  
 خاصه که در مدح فرمایگان  
 ریج کشی در طلب علم به  
 قفل کشای همه در باست علم  
 دست ز تعالی در دست کن  
 علم چه آید بتو گوید که کن  
 آنچه ضرورت با تشغل گیر  
 به که عمارت گری دل کنی  
 باز کش از کشاکش آ و گل  
 تن شهادت و همی جان بنیاب  
 هر چه بسازد دست با مش کنی

حکایت پیر هوشیار با فراموش کار

ساده زیدی از جهان شست  
 گرم کرده بزین جانسور  
 ساده زیدی از جهان شست  
 گرم کرده بزین جانسور

آمد در صحبت پیری شست  
 خاست از آن انجمن جان فروز  
 دم جبریل چست  
 شست

کتاب فیاض فیضیه  
 از استاد کرامت  
 در علم و ادب  
 در علم و ادب

از صفی خورشید  
 در علم و ادب  
 در علم و ادب

خاست  
 در علم و ادب  
 در علم و ادب

قدیم از این خطای ابراهیم  
 در علم و ادب  
 در علم و ادب

فان غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است

در دو جهان نیست چیر و پس  
 قبله گویای و خاموشی است  
 باشد و آن چیز فراموش تو  
 حاصل اوقات تو بی صلیست  
 شاد کن خاطر نامشاد تو  
 لب سخن شان شده خاموش باش  
 هر چه نه آن چیز فراموش کن  
 و آخر کار تو فراموشیست

پیر خرد شید که انجی الهیست  
 کان نه سر او از فراموشیست  
 گر همه آفاق در آنغوش تو  
 غایت اکابری تو غافل نیست  
 در بود آن چیز فرایاد تو  
 کوه دو جهان گشته فراموش  
 جامی ازین مشغله خاموش کن  
 ز آنکه سر انجام تو خاموشیست

در ستم کتاب و خاتمہ خطاب امر را گوید

نشک بنیاد ازین رخسار رخ  
 حرف سقا کار اللہش آید خطاب  
 جرح برین سبوح پر دین کشاد  
 گوهر اران سبوح پایش فکند  
 گفت جزاک الہد از سر سجد

خامہ چو بر موجب جفب لقا  
 بہر دعا از لب ام الکتاب  
 روح ایمین دست بایمین کشاد  
 گوهر اران سبوح پایش فکند  
 گفت جزاک الہد از سر سجد

در ستم کتاب

فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است

فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است  
 فانی غای تو در آن است

فصل کشامی در کج صفت  
 صبح طرب مطلع انوار است  
 نظم کلامش نه بغایت بلند  
 سر معانیش نه ز انسان دقیق  
 لفظ خوش و معنی ظاهر درو  
 از حسن و خاشاک جو صاف است  
 شادمانه و در دست زحمت و  
 بسته حروفش تنق مشکام  
 با شط خامه چو آراستش  
 کشفه احرار لقب دادش  
 هر که بدل از خروش رور  
 راست چمنهاست در اینجا سطور  
 جوئے ز راز جدول شان بخور

عطر فرامی گل شاخ و فاست  
 جیب ادب مخزن سرار است  
 تا نشود هر کس از آن بهره مند  
 کس نتوان یافت ب فکر عمیق  
 آب زلالیست جو اهر درو  
 می نشود بر در کوهر حجاب  
 کرده لباسی بر خود شگرف  
 حور مقصورات فی النجیم  
 از قبل من لقبی خواستش  
 تحفه با جزا فرستادش  
 در نظرش هر درمی گشت است  
 پر گل و شادی و نهال سرور  
 سبزه تر گرد و دس از لاجورد

در تم کتاب

مطلع انوار است ادب سرار است  
 در مقامات او بیان ادب  
 است و در این سخن معانی  
 مطلع انوار و مخزن ادب  
 جیب ادب مخزن سرار است  
 تا نشود هر کس از آن بهره مند  
 کس نتوان یافت ب فکر عمیق  
 آب زلالیست جو اهر درو  
 می نشود بر در کوهر حجاب  
 کرده لباسی بر خود شگرف  
 حور مقصورات فی النجیم  
 از قبل من لقبی خواستش  
 تحفه با جزا فرستادش  
 در نظرش هر درمی گشت است  
 پر گل و شادی و نهال سرور  
 سبزه تر گرد و دس از لاجورد

از انوار زبان سبز زبانی  
 در انوار زبان سبز زبانی  
 در انوار زبان سبز زبانی



# خاتمة المطالع

زین العابدین صاحب کرامت

نامی بی انتہائی شایستگی عالم پناہ یزید سبحان درود خارج از احصاء  
جای بیت کتاب سول زین جان و جمع آن صحاب و مناقض زبان ابا بعد  
رضایار باب بصایر مخفی دستور نما که درین آوان سعادت آفرین این نسخه مفید نام  
سطحین خاص و عام مخزن رموز اسرار مسمی به تحفه الاحرار من مولات بجز مواج علوم  
صوری و مخفی محیط ذخایر فنون ظاهری و باطنی معتد اهل کشف و عرفان  
صاحبان ذوق و وجدان قدوه سلف گرامی مولانا عبد الرحمن  
قدس سره السا که کتابت بس لطیف نامه است نهایت شرف مقبول  
و مروج نظم خوانان هر دو بار مطلوب متداول درین گهر این اعصار با این  
کسی از تاجران نامدار و طالبان روزگار بصد طبع بان باعث اردو آشنه  
لبان ارباب شمع نگردیده بل بار ختمش شیخی بر نوایر شوق ایشان انداخته  
فی الجملات کینی هم بخشیده تخریر خوش اسلوب و تحشی مرغوب از شرح محمد رضا  
مستانی دست فاهان بالفاظ و آیت صوم کمال و تنقیح مالا مال سعید شکر و حمد  
مؤنور کترین امیر الدار  
السید بقالے

قوله سپید بر بال بود بر او  
 و یگویند که حق تعالی در ذات او صفات بود و در ذات او صفات بود  
 در ذات او صفات تشبیه و تشبیه حق نموده اند لهذا منتهی که گفته و منتهی که گفته  
 از صفات ممکنات مطلقا اما از حیث ظهور کین در ظاهر هر فردی ندانسته و منتهی که گفته  
 بیان تشبیه و تشبیه جمع میکند یگویند که حق تعالی از جمیع تعینات بحقیقت واحد است و این امر از صفات منزه است چه در  
 مرتبه غیرت و ثنیت ملاحظه نیست و حق تشبیه تعینات است از آنکه در ظاهر بصورت هر شی که دیده و در ظاهر هر شی که دیده است  
 فان قلت التزیه کنت بقیدا وان قلت بالتشبه کنت مجردا وان قلت بالامرین کنت سدا و کنت لتمامی الحاق سدا  
 ماقه تشبیه و تشبیه قفا و پای زعموره سدا نهاده ماقه تشبیه ای عقل اهل تشبیه چنانچه در بیت اهل تشبیه و تشبیه  
 قابل به تشبیه تقدیس ذات حق است فقط قوله چوتنها قفا دای از دریافت اریتمالی که بذات منزه است و در ظاهر  
 کتار مانده در دشت ضلالت آواره گردید زعموره عبارت از سرین و حیت ذات حق بظاهر صحرای اعمارت از تشبیه  
 حق همیشه مشاطه ثانی خجای چوین چون از دریافت حقیقت ذات حق و مانده آواره کونی جهالت گردیده قابل به تشبیه  
 فقط شد قوله حادی تشبیه چوکل براند رفت زعموره در کل باشد حادی تشبیه ای عقل اهل تشبیه و تشبیه  
 که قابل است بسیران و حیت ذات بظاهر فقط چوکل براند ای عازم دریافت حق تعالی گردید رفت زعموره الخجای قابل  
 بسیران و حیت فقط گردید و همانجا گشت و قابل تقدیس ذاتی حق تعالی شد کتبه سید احمد امین آبادی

کتبه سید احمد امین آبادی



العبد احمد جانی  
 اشتهار  
 چون کتاب از زعموره مولوی احمد جانی فقیر است  
 و این همی برتری شده و درین مابین طبع آن در آن حیات  
 هر دو نفرین آن مغزیر است الحال که درین اجازت آن تعداد  
 از صاحب سابق الذکر که قطع نمود و خط آنها که  
 محتوی بر اجازت است کتبه سید احمد امین آبادی

# تذکرہ الملک اکوہاب

تصانیف شہساز خان و جمع بہ دلی ضلع ساکوٹ کتابیاب گنجینہ ممبئی

## وقائع ہون

طبعہ نئی دہلی کلاں تاج پور کتب خانہ مقیمہ عام پریس لاہور

طبعہ مقیمہ عام واقع لاہور













در طاعت نشاء خود و دیگر گویان زبان ستم بنده  
 تقابلی یار پذیر فتم گفتم بر شمشید و فکر قندی  
 جمال اشکال خیال عجب بادل خون ریخته آوردم  
 پیسید صلاح بر حمت خود کاغذ آینه آوردم  
 چون حافظه انجا شدم زخم بر حسنه سخن چون لب بریا  
 هم زمین بجزول غول جان این قصه شنو بالطف بیانا

در دست سپهر بنور شری صاحب کلمه علی جایی  
 هم در ایام هم جوهر بالمشکر و غیره که است  
 کلمه که فغان بپسوان باشد زمین خشکی جان برتم  
 در نظر بخت هم کن یکبار بهین بگر استم  
 در کرم کرمین دردم بر دم دل بجان مالان ماند  
 این تخت چو اسن کت مرابله تخت جگر زنجیر شده  
 عالم عالم همه عالم مطعون همینز و کیر شده  
 در بخت الدعوات کشتا و غیرین و عیب و شرین  
 در عیب و ذنوب رسن در کلمه زبان مانور شده  
 قصه فدک ایگ و لش و زوگ ازنگ قبول آمد  
 قصه بخت به اظهار این بغایت زمین شمول آمد  
 در زبان روز زمین سستی بشه به اختر  
 در بخت اولی محمد عیب یک  
 در بخت جهان نشاء جهان بخت  
 در بخت جهان بخت در بخت جهان بخت  
 در بخت جهان بخت در بخت جهان بخت

### اعاز قصه سی و پنون

باز بید و فری فرمان سپر القا گری شایسته شای  
 یکن ز پله اولاد بدی نگین و حیرن با آهسته  
 درد اسفا که جاگشته سیم حلاجی و بر کستم  
 فرزندیده دلبند مرا پسند درین نگر استینم  
 بابای می غم سردم به تیم های چو بر گیتان ماند  
 دین شامی جان کاسی چه سر ابر تبا می دانیکر شده  
 از ناله و آه و تباه شدم چه گناه از سن تقصیر شده  
 با غیر از در جان پرورد تو سر تا ریم کرام طرف  
 ز لطاف عفاف معاف نماز پر کن زلال و فعال طین  
 گویند که این شگفته استنم نیم قبول آمد  
 یعنی که میان خدا اشرف آن گوهر در کعبه آمد  
 شادان گردیدت آدم فرحان شد و الم آن کسور  
 پدرش صد بدره بسکیان کشته بند به جل بند  
 بخی علما عقول حکما که بهر دونه بودند ساسان  
 از عالم و فرزند اختر صفت گوید ازین شاه پرسیان  
 یا قهر زمین ز بیم نهد که مباد اگر دری دانه رده

در دست سپهر بنور شری صاحب کلمه علی جایی  
 هم در ایام هم جوهر بالمشکر و غیره که است  
 کلمه که فغان بپسوان باشد زمین خشکی جان برتم  
 در نظر بخت هم کن یکبار بهین بگر استم  
 در کرم کرمین دردم بر دم دل بجان مالان ماند  
 این تخت چو اسن کت مرابله تخت جگر زنجیر شده  
 عالم عالم همه عالم مطعون همینز و کیر شده  
 در بخت الدعوات کشتا و غیرین و عیب و شرین  
 در عیب و ذنوب رسن در کلمه زبان مانور شده  
 قصه فدک ایگ و لش و زوگ ازنگ قبول آمد  
 قصه بخت به اظهار این بغایت زمین شمول آمد  
 در زبان روز زمین سستی بشه به اختر  
 در بخت اولی محمد عیب یک  
 در بخت جهان نشاء جهان بخت  
 در بخت جهان بخت در بخت جهان بخت  
 در بخت جهان بخت در بخت جهان بخت









مهر خیز که بدام آید که محسوس بود  
که ای صبر و شکیبایی کس و منور کین در شورش خست  
که نکس رضا بقضای خدا نمود در بیان و سر خود با  
ظاهر با کس خندید می باطن در گریه و غم بود که  
چو چید از قصه این قصه هوای چو زلف هم بود که  
ز نظرات جهان انصاف زمان پیاموران دانستند  
ز طوع تحمل شوکت خود کردند اطهار بحضرت او  
بعضی از حدت جبر خود در فکر تیز چو شهابان  
بعضی از شوق بنان دل جان چو گرفتند لاله خورشیدان  
بنیشت بی چون نام و با هم عهد قبیل و هم چو شمشیر  
نکرست و گریست که کیست افکن گویم فرما و نماند  
و گریه چه شتم بر من آمد که فتم در دست کمی گستر  
در داد و ستاد مای در داد و ستاد که بحر زاده که ماور  
اکنون ز درون بیرون شده ام با غصه نه بس خون لودم  
در عالم فطرت و خلقت تو این قسمت با من رسوای بودم  
بجو مجوده رخوتش و قیرین غمگین و خویشم خستار  
گستر لب طواعی عده ما من چه مسیبه با خست  
تدبیر این امر خطیر مگر جویم ز مرد بکس عاقل  
گشتم به چاره و خو خواره سیمپاره شدم من بی حاصل  
که بگو کیفیت احوال همه مو بگو اسک و اسک  
اورست کلام طرف ما و بکلام نسیم داد و با اسک  
پس غم که خواهی کوم کسی سخنی بین گشام بگو  
چه نام و چه قوم چه خال و چه طپش ماند تعلیم کدام بود  
گفتای غنرت تور پری از غیب بر با کوزه گوهر  
شای که نه نای با جاکو را نادل و آگاه از

مهر خیز که بدام آید که محسوس بود  
که ای صبر و شکیبایی کس و منور کین در شورش خست  
که نکس رضا بقضای خدا نمود در بیان و سر خود با  
ظاهر با کس خندید می باطن در گریه و غم بود که  
چو چید از قصه این قصه هوای چو زلف هم بود که  
ز نظرات جهان انصاف زمان پیاموران دانستند  
ز طوع تحمل شوکت خود کردند اطهار بحضرت او  
بعضی از حدت جبر خود در فکر تیز چو شهابان  
بعضی از شوق بنان دل جان چو گرفتند لاله خورشیدان  
بنیشت بی چون نام و با هم عهد قبیل و هم چو شمشیر  
نکرست و گریست که کیست افکن گویم فرما و نماند  
و گریه چه شتم بر من آمد که فتم در دست کمی گستر  
در داد و ستاد مای در داد و ستاد که بحر زاده که ماور  
اکنون ز درون بیرون شده ام با غصه نه بس خون لودم  
در عالم فطرت و خلقت تو این قسمت با من رسوای بودم  
بجو مجوده رخوتش و قیرین غمگین و خویشم خستار  
گستر لب طواعی عده ما من چه مسیبه با خست  
تدبیر این امر خطیر مگر جویم ز مرد بکس عاقل  
گشتم به چاره و خو خواره سیمپاره شدم من بی حاصل  
که بگو کیفیت احوال همه مو بگو اسک و اسک  
اورست کلام طرف ما و بکلام نسیم داد و با اسک  
پس غم که خواهی کوم کسی سخنی بین گشام بگو  
چه نام و چه قوم چه خال و چه طپش ماند تعلیم کدام بود  
گفتای غنرت تور پری از غیب بر با کوزه گوهر  
شای که نه نای با جاکو را نادل و آگاه از

در روزی که در آن روز  
بسیار گفتند که  
صد و سی و پنج سال  
دهد چنانکه در آن روز  
مغنون برین چون بگردد  
چو شیندین نژاد برین  
بر در میگذرد و چنانکه  
از آن وقت بدل آن  
با کس تا کس تا کس  
من طوطی و کس تا کس  
من نژاد و نژاد و نژاد  
بقا ای دختر بدار  
مقدمت میباید  
کی مادر جان برده  
ببین خویش این  
گفت و دختر از آن  
چون نام حقیقی  
گفت ای مادر و کس  
خبر از آن  
ای دختر عزیز و  
کی مادر جان

در آن روز

در تمام دنیا که در تمام دنیا دره خاک چکود بود یکسان  
 مردم به چشم که در تمام دنیا دره خاک چکود بود یکسان  
 شب معبود در بازی بسیار می بار خیزد می بر می بر  
 این متن الم از طعن بین تو غرق بعزق گل خوشبو  
 بسیار نفس حنین هم پیوند چگونه شوند بگو  
 در قرب قرابت مجسمان صد جوشن خردن فکار کرد  
 به کیش شده صدین زدی که بمن مسوده زمان کرد  
 من تنگ ز نام شما درم باشیته مثال سنگ مضو  
 به قرابت با قرابت تکمی از دست کنی تقرت چو سما  
 مغرور بمر جوانی خود منظر کن این مذکور از ما  
 دلبریش من بخویش بکن زین پیش بنفتم بر لب  
 که دختر شاهان چون نامان خوانان باشی که  
 که سیاید در تحریر کس لغت پیر نیاید هم بزبان  
 چون کشتش مادر منفسه سو نماز ان گوید روان  
 که بحسن و جوانی لاثانی بودند بامانی شادان  
 گفتند سخن بسبب ز طعن آنجمله ز قید غم از ادان  
 تو دختر آدم جام شوی چون سر ز خوبی در عناس  
 عجیب است که بر روز و شب دند که طوری کیبای  
 مکان رفیع الشان ترا چون نشان نسیم عجیب بود  
 در دام افتاده بنا دانی مالی شب روز بر سر  
 ز افواج رواج پرستاران و باج رهان چو نور بادش  
 بگردد از این کار که یار شدت کن دستخوار از زیر خواهر  
 کله که تو همه کشت است نند و پدید ساز چندین ساز که  
 رودرقی خویش بخوان با جان که چنان بنوشت  
 من بجز رسم زان می رسم ترسم زین نثر و نفاک مشو

در تمام دنیا که در تمام دنیا دره خاک چکود بود یکسان  
 مردم به چشم که در تمام دنیا دره خاک چکود بود یکسان  
 شب معبود در بازی بسیار می بار خیزد می بر می بر  
 این متن الم از طعن بین تو غرق بعزق گل خوشبو  
 بسیار نفس حنین هم پیوند چگونه شوند بگو  
 در قرب قرابت مجسمان صد جوشن خردن فکار کرد  
 به کیش شده صدین زدی که بمن مسوده زمان کرد  
 من تنگ ز نام شما درم باشیته مثال سنگ مضو  
 به قرابت با قرابت تکمی از دست کنی تقرت چو سما  
 مغرور بمر جوانی خود منظر کن این مذکور از ما  
 دلبریش من بخویش بکن زین پیش بنفتم بر لب  
 که دختر شاهان چون نامان خوانان باشی که  
 که سیاید در تحریر کس لغت پیر نیاید هم بزبان  
 چون کشتش مادر منفسه سو نماز ان گوید روان  
 که بحسن و جوانی لاثانی بودند بامانی شادان  
 گفتند سخن بسبب ز طعن آنجمله ز قید غم از ادان  
 تو دختر آدم جام شوی چون سر ز خوبی در عناس  
 عجیب است که بر روز و شب دند که طوری کیبای  
 مکان رفیع الشان ترا چون نشان نسیم عجیب بود  
 در دام افتاده بنا دانی مالی شب روز بر سر  
 ز افواج رواج پرستاران و باج رهان چو نور بادش  
 بگردد از این کار که یار شدت کن دستخوار از زیر خواهر  
 کله که تو همه کشت است نند و پدید ساز چندین ساز که  
 رودرقی خویش بخوان با جان که چنان بنوشت  
 من بجز رسم زان می رسم ترسم زین نثر و نفاک مشو



مردم و جوانان مستحق در طرف سستی  
بساله او بشکفت چو گل و نخل بنفت تمام حربه  
نم بکارید شغفت خود هم می باریدز چشم و زر  
کاجه زبون آثار تو ام ز منجم تا این حاصل شد  
خود و ز فکن ز حضور خود من که محفل شامی کامل شد  
چو بگسنت سبحان بوزه چه مجال کس که زنده بجفا  
تا بفرسیم توبی لیسیم دیدار شده دشوار آنا  
که در شاه عالم فرما بر معتد و هم به معرب  
جاگیر نموده کولیس مرا که شوم جاگرد حیر و گذر  
هم زین ناچسبان انسان با بجزره خلاص دور شوم  
به ترقی دولت حشمت نور شده عابض و رشوم  
یارفت گشت روف چنان که تمام آن کینه زینم بر رفت  
بیتبار نمودن دلارم با کارکنان می الفور بگفت  
گشته فراموشم بسن با هم اسرما ز خرد بفلک بازال  
مالی و فلاطون از شکست گشتند ز حسرت لب طمان  
گویا که دوپا از سر کرده پیش بیالوسش و دیا  
از خلقت ریاضین روی زمین چو شست بویین جلوه نگاه  
نیوا در ضیل پرستاران هم غمخوران با جان بقتن  
بطریق مشظان گران خونین جگران کروند و ط  
زومان افشانه فند و چو گل در جنت کلام هم  
در دل عواره بدر دالم حوتاب ز دیده نیفتانندی  
ظاهر با سر کس می شینند خوانند نوشد پوشد لیس  
اوپاک از نفس بر خود از مستی عشق زنده نفس  
ده سینه چاد تیار شویید کنون بی آوردن اجبار گنای  
احوال آبگه رونده هم پریم سن سازید عیان

مردم و جوانان مستحق در طرف سستی  
بساله او بشکفت چو گل و نخل بنفت تمام حربه  
نم بکارید شغفت خود هم می باریدز چشم و زر  
کاجه زبون آثار تو ام ز منجم تا این حاصل شد  
خود و ز فکن ز حضور خود من که محفل شامی کامل شد  
چو بگسنت سبحان بوزه چه مجال کس که زنده بجفا  
تا بفرسیم توبی لیسیم دیدار شده دشوار آنا  
که در شاه عالم فرما بر معتد و هم به معرب  
جاگیر نموده کولیس مرا که شوم جاگرد حیر و گذر  
هم زین ناچسبان انسان با بجزره خلاص دور شوم  
به ترقی دولت حشمت نور شده عابض و رشوم  
یارفت گشت روف چنان که تمام آن کینه زینم بر رفت  
بیتبار نمودن دلارم با کارکنان می الفور بگفت  
گشته فراموشم بسن با هم اسرما ز خرد بفلک بازال  
مالی و فلاطون از شکست گشتند ز حسرت لب طمان  
گویا که دوپا از سر کرده پیش بیالوسش و دیا  
از خلقت ریاضین روی زمین چو شست بویین جلوه نگاه  
نیوا در ضیل پرستاران هم غمخوران با جان بقتن  
بطریق مشظان گران خونین جگران کروند و ط  
زومان افشانه فند و چو گل در جنت کلام هم  
در دل عواره بدر دالم حوتاب ز دیده نیفتانندی  
ظاهر با سر کس می شینند خوانند نوشد پوشد لیس  
اوپاک از نفس بر خود از مستی عشق زنده نفس  
ده سینه چاد تیار شویید کنون بی آوردن اجبار گنای  
احوال آبگه رونده هم پریم سن سازید عیان

کتاب

در سده اول  
 در سده دوم  
 در سده سوم  
 در سده چهارم  
 در سده پنجم  
 در سده ششم  
 در سده هفتم  
 در سده هشتم  
 در سده نهم  
 در سده دهم  
 در سده یازدهم  
 در سده دوازدهم  
 در سده سیزدهم  
 در سده چهاردهم  
 در سده پانزدهم  
 در سده شانزدهم  
 در سده هجدهم  
 در سده نوزدهم  
 در سده بیستم

بهرین شکل عجبی بر رسیدن آمدن نامی  
بستان لفظی بریدگی بار عنای صدزیالی  
من هم ز تو ای دلداده نیم یکدم آزاده ز حاده وفا  
الغدا لداکم لزدون دایم قائم مانی بصفا  
در پایش افتاد بخو خوری صدر زری کرد دل و جان  
گفت از سر سودنجان بیجان با جان حیران و پشیمان  
از کسین مستقیم دردت خفتم نه لبش نه نیاسودم  
چون سبز پیای المهایث را غازد نهایت فرودم  
که مجرودین خال و حلبت بیحال شدم از قال بر کمر  
در نه خیال وصال خست فی الحال نمایم پرده دری  
دلشاد شود آزاد ز محم فریاد کن از طالع خود  
یا غیر بدل کرد و خوری زاری نهفته زار شود  
ز جوسق و خروش انداخت ز غم سر صد شست خاکستر  
آری این شوق سماع بود از ذوق مسامحه نس کمتر  
مشاهده نالندید صنم بجا به حسب نکال بود  
زیر که محبت غایب او این عشق حاضر حال بود  
بجز از دیدار پر الوار سوز محبت او ماند یک  
چشمید این رمز لطیف کسی که کشف نباشد جانمتر  
دیدند زویوی پیری افزون آن ملک خود را چون باران  
چو رسید از روز شدید الم که پدید شد از عمر انباران  
تا حال نگفته دم تبشایر را زد که گویم آنروز  
که گرام کسی و چه نام ترا گفتا که ستم از کج  
غایب گردید ز من غایب صایب شده ام بفراق الم  
تا دیدم دلدوز بدم اکنون جانسوز شدم چه کنم  
زین عشق لیر زین کسب کفیه از دست ستمی او ستمون

بهرین شکل عجبی بر رسیدن آمدن نامی  
بستان لفظی بریدگی بار عنای صدزیالی  
من هم ز تو ای دلداده نیم یکدم آزاده ز حاده وفا  
الغدا لداکم لزدون دایم قائم مانی بصفا  
در پایش افتاد بخو خوری صدر زری کرد دل و جان  
گفت از سر سودنجان بیجان با جان حیران و پشیمان  
از کسین مستقیم دردت خفتم نه لبش نه نیاسودم  
چون سبز پیای المهایث را غازد نهایت فرودم  
که مجرودین خال و حلبت بیحال شدم از قال بر کمر  
در نه خیال وصال خست فی الحال نمایم پرده دری  
دلشاد شود آزاد ز محم فریاد کن از طالع خود  
یا غیر بدل کرد و خوری زاری نهفته زار شود  
ز جوسق و خروش انداخت ز غم سر صد شست خاکستر  
آری این شوق سماع بود از ذوق مسامحه نس کمتر  
مشاهده نالندید صنم بجا به حسب نکال بود  
زیر که محبت غایب او این عشق حاضر حال بود  
بجز از دیدار پر الوار سوز محبت او ماند یک  
چشمید این رمز لطیف کسی که کشف نباشد جانمتر  
دیدند زویوی پیری افزون آن ملک خود را چون باران  
چو رسید از روز شدید الم که پدید شد از عمر انباران  
تا حال نگفته دم تبشایر را زد که گویم آنروز  
که گرام کسی و چه نام ترا گفتا که ستم از کج  
غایب گردید ز من غایب صایب شده ام بفراق الم  
تا دیدم دلدوز بدم اکنون جانسوز شدم چه کنم  
زین عشق لیر زین کسب کفیه از دست ستمی او ستمون

Marfat.com











باز از سر عجز و نیاز اولاب کردند از سران  
آنجاست پیون چشمه شیرین سوزن درون  
چون نام پیون را شنید کسی مگفت که  
گفتار شده است از آن درون  
باز از سر عجز و نیاز اولاب کردند از سران  
آنجاست پیون چشمه شیرین سوزن درون  
چون نام پیون را شنید کسی مگفت که  
گفتار شده است از آن درون  
باز از سر عجز و نیاز اولاب کردند از سران  
آنجاست پیون چشمه شیرین سوزن درون  
چون نام پیون را شنید کسی مگفت که  
گفتار شده است از آن درون

شماره  
۱۵۰

بسیار گشت چاه بلوچین همیشه مورخ آنماه مثل  
نویسند که اسیر خلافتن شود و از کلیه زندان چاه مثل  
چون دیده هر کس شد حیران روح بجز شوکت شایان  
که چاه گردید کشت با او دیوان باز گمانان  
کاین عجیب آئین فیدم بیجا دور از موافق گمان  
بغیر بیان جز نمی زیند کین مفرد و گمان است  
اورا واجب و السب باشد دلان برکت سزاوارین  
خود مستحق بلقیه موقف خودی در غموم سوم برین  
که نه زودید بیجا پیش رود شورش و شورش جماعت خود  
یکبار نماید از خودم که نمم تا باز غریب خود  
سینه بجز و نیاز بنون بخیند بنارسن جمله گشت  
تا گرد و غبار ملالت و غم شویم ز دل مردار سپهر  
وان سوکت عمل پرستاران کردمش چو کوبسام و پینا  
یا برق از عرق بفرق آمد شد غرق ابرو از من سما  
با کز تک قدک علق شدند از برود چو جانوران بسمل  
دسوزت عم انداخته جان آنموزت نکره لا یفضل  
چشم ز دیدن جسم از پیدان گوش از شنیدن شد بجان  
زنگار ملاله حالت این برود برگره گل و شاخ شده ناله  
همه یار و دیار و سکار و خوشی همه کار فرشته کینون  
سر ملک هشتم آن خیال خدمت آنجا از بر غم کرد برود  
که گداشته تخمک شبنم ناپی پس سکت نازل کرد  
پس زار و تزار شده محزون بر نوسن کبیر کیم  
سعد الخمد که در برین بر سر از من رسیده عاشق برین  
یا بر سرین از لطفت خدا گردید همه سبک  
سن اولی و قوت علی سبب بنا تو چگونگی گشت

بسیار گشت چاه بلوچین همیشه مورخ آنماه مثل  
نویسند که اسیر خلافتن شود و از کلیه زندان چاه مثل  
چون دیده هر کس شد حیران روح بجز شوکت شایان  
که چاه گردید کشت با او دیوان باز گمانان  
کاین عجیب آئین فیدم بیجا دور از موافق گمان  
بغیر بیان جز نمی زیند کین مفرد و گمان است  
اورا واجب و السب باشد دلان برکت سزاوارین  
خود مستحق بلقیه موقف خودی در غموم سوم برین  
که نه زودید بیجا پیش رود شورش و شورش جماعت خود  
یکبار نماید از خودم که نمم تا باز غریب خود  
سینه بجز و نیاز بنون بخیند بنارسن جمله گشت  
تا گرد و غبار ملالت و غم شویم ز دل مردار سپهر  
وان سوکت عمل پرستاران کردمش چو کوبسام و پینا  
یا برق از عرق بفرق آمد شد غرق ابرو از من سما  
با کز تک قدک علق شدند از برود چو جانوران بسمل  
دسوزت عم انداخته جان آنموزت نکره لا یفضل  
چشم ز دیدن جسم از پیدان گوش از شنیدن شد بجان  
زنگار ملاله حالت این برود برگره گل و شاخ شده ناله  
همه یار و دیار و سکار و خوشی همه کار فرشته کینون  
سر ملک هشتم آن خیال خدمت آنجا از بر غم کرد برود  
که گداشته تخمک شبنم ناپی پس سکت نازل کرد  
پس زار و تزار شده محزون بر نوسن کبیر کیم  
سعد الخمد که در برین بر سر از من رسیده عاشق برین  
یا بر سرین از لطفت خدا گردید همه سبک  
سن اولی و قوت علی سبب بنا تو چگونگی گشت



کوه پندار گاه که بر سر چنار چو غمگینان  
در این عشق لعلی کند شامانرا چو خوشه چنان  
پروینده و جوینده که بود شوینده کسری قنبر  
اوزه بدوید شوینده و بنو پوینده بسیاران بار اینجا  
باری بر سر خاری بگر چون لنتنه لبان در ریگستان  
بنیان آن بارو ستاد آنجا بکشاد آن لخی چو سوداگر  
سر روز شب انقدر طادب در خدمت حضرت میرانم  
پیرید از ما شویند اینا که شود خورسند در جانم  
شمتنه و شمر دند آن شستنه لقد عز لی پایان  
بختیشت انعام میزد پیون گنه بید بگو شمش فر پایان  
کردند دوباره همه چاره بمطالت آن پچاره بکس  
دادند نهادندش بر سر آورد بخانه لصد هوس  
یکک کشاد و بناد جد امید ابقوم جلیله خود  
بم از تختین تزیین بی پیون دادند عطای جزیله خود  
در پیشه خود استا کثیر است هم پیش لبون خرم چه از  
که در می این زهره زهره اینونند نماه جانان بان  
که رجم و کریم توای یارت عقد دستار بر کستر  
با فردیار صمد و احد یک عهد فنون از عهد صبر  
بسرحت و فرحت گوناگون لوط و نشتن قبت لوتقلون  
غم زفته ز جمله جان بیرون فرح آمد در همه شهر درون  
فرحان همه حور و قصور جان شادان همه طبع  
نرم طلع نمودن خود میجو است شب شب بر سما  
آنجا بزودند عاشق را چون شمع بر راه پروانه  
گویا که کشفان آمد بر آن صاحب بی نظار  
قران میگشت نهان و عیان از جان در این چو نیا

کوه پندار گاه که بر سر چنار چو غمگینان  
در این عشق لعلی کند شامانرا چو خوشه چنان  
پروینده و جوینده که بود شوینده کسری قنبر  
اوزه بدوید شوینده و بنو پوینده بسیاران بار اینجا  
باری بر سر خاری بگر چون لنتنه لبان در ریگستان  
بنیان آن بارو ستاد آنجا بکشاد آن لخی چو سوداگر  
سر روز شب انقدر طادب در خدمت حضرت میرانم  
پیرید از ما شویند اینا که شود خورسند در جانم  
شمتنه و شمر دند آن شستنه لقد عز لی پایان  
بختیشت انعام میزد پیون گنه بید بگو شمش فر پایان  
کردند دوباره همه چاره بمطالت آن پچاره بکس  
دادند نهادندش بر سر آورد بخانه لصد هوس  
یکک کشاد و بناد جد امید ابقوم جلیله خود  
بم از تختین تزیین بی پیون دادند عطای جزیله خود  
در پیشه خود استا کثیر است هم پیش لبون خرم چه از  
که در می این زهره زهره اینونند نماه جانان بان  
که رجم و کریم توای یارت عقد دستار بر کستر  
با فردیار صمد و احد یک عهد فنون از عهد صبر  
بسرحت و فرحت گوناگون لوط و نشتن قبت لوتقلون  
غم زفته ز جمله جان بیرون فرح آمد در همه شهر درون  
فرحان همه حور و قصور جان شادان همه طبع  
نرم طلع نمودن خود میجو است شب شب بر سما  
آنجا بزودند عاشق را چون شمع بر راه پروانه  
گویا که کشفان آمد بر آن صاحب بی نظار  
قران میگشت نهان و عیان از جان در این چو نیا



وہاں سے لے کر  
میں نے اس کو  
پیدا کیا  
جو جنت میں  
عظا اور حیرت  
اس میں شوق  
آخر یہ عطلات  
میکرد سے  
مذہب ح  
اس میں پاد

از دست  
گرہ نشو  
دوستی  
راہن  
اس میں عشق  
از خلق  
از زمین  
فریاد

### داستان عشق

اس کی  
تاریخ

بسیار از آن که در آنجا بودند جز در دالم  
بزرگوار می داشتند کاری شد یکسر نامم در چشم  
برسد آن نوحه نشان بجهان در گوش هزاران خوشی  
از روز به روز جگر یکسر گشتند برین سراز سر سے  
نیجواب طعام آرام و خوشی ماند که تا کلام بدل خون  
ز شنیدن این خبر به نزار و نشاء و نسیه جو جمله نگویند  
خود آمده آید آرام دلم بگذاشته آید مقدم زمین  
فی الحال روید روید کنون تا زید چو سر منگاری کبر  
آیم بنون رازان کشور که دل بتر با هم میکا به  
فرقی نیکم یکسر سوز آوردن او و احدی نشاید  
گویا بشنیدین گویا باز آمد درین سرد و روان  
آید آرام دلم ز اینجا که شدم بی تاب و توان پریشان  
یک قینه می کاو سوز کردی نوشتن ایندین لے و بجز  
این واقع همچون ابن شیبین یعقوب خیرین کردند  
که ز بهاریکی ماندم تنها حوزندم سفار الظار و زیان  
اکنون لاجون لافوة الا بالله علی حسب ان  
بے چین و چشم با یکدیگر خدمت بچشم علم تنها سپه  
نه بیو طعمون چچیا خبری بچشم برید لبه  
آمد لبو کی همان سر اوید آن همه راست گشته  
بسته دست بسته گرفتیم سرست ز جام و سا  
که چه میبازید و چه میبازید و چه میبازید  
چه خبر از ما درو کشته چه خبر از شکر دیاران  
همه جالسنوزان بمن اندوزان زدن تشا و عم  
شو همراه با تشه لیت تا کرن بکجه قدم سو که چشم  
کابین دارو مدار بر نشان دور انرا بسیار دیون

بسیار از آن که در آنجا بودند جز در دالم  
بزرگوار می داشتند کاری شد یکسر نامم در چشم  
برسد آن نوحه نشان بجهان در گوش هزاران خوشی  
از روز به روز جگر یکسر گشتند برین سراز سر سے  
نیجواب طعام آرام و خوشی ماند که تا کلام بدل خون  
ز شنیدن این خبر به نزار و نشاء و نسیه جو جمله نگویند  
خود آمده آید آرام دلم بگذاشته آید مقدم زمین  
فی الحال روید روید کنون تا زید چو سر منگاری کبر  
آیم بنون رازان کشور که دل بتر با هم میکا به  
فرقی نیکم یکسر سوز آوردن او و احدی نشاید  
گویا بشنیدین گویا باز آمد درین سرد و روان  
آید آرام دلم ز اینجا که شدم بی تاب و توان پریشان  
یک قینه می کاو سوز کردی نوشتن ایندین لے و بجز  
این واقع همچون ابن شیبین یعقوب خیرین کردند  
که ز بهاریکی ماندم تنها حوزندم سفار الظار و زیان  
اکنون لاجون لافوة الا بالله علی حسب ان  
بے چین و چشم با یکدیگر خدمت بچشم علم تنها سپه  
نه بیو طعمون چچیا خبری بچشم برید لبه  
آمد لبو کی همان سر اوید آن همه راست گشته  
بسته دست بسته گرفتیم سرست ز جام و سا  
که چه میبازید و چه میبازید و چه میبازید  
چه خبر از ما درو کشته چه خبر از شکر دیاران  
همه جالسنوزان بمن اندوزان زدن تشا و عم  
شو همراه با تشه لیت تا کرن بکجه قدم سو که چشم  
کابین دارو مدار بر نشان دور انرا بسیار دیون

مردمانی در کوهستان  
بوی پسته در میان  
چو شکر می خاشاکین  
آوردن او نشان  
اما کربان عیان  
جو کت دندان قیسه  
رو به نزدیک  
داوندی لوت  
مانند آن سرور  
زین پس لطیف  
چو ندریم

داستان مست عشق  
کد اشق است

شده سرو طراز  
بر حبیب عمر دست  
نفسه الفوز  
یک دست گرفت  
خوش کد دست  
دانت کت

آن کشته که آید بود زمین در دست لبه اشکال مرا  
شده کوک طالع برشته سرشته شد اقبال مرا  
من با تو بگفتم پیش ازین در خواب بین از بولوسی  
شده کام شدی بدنام جهان ز که میبوی فریاد سی  
نه بر گوردی از لبطن خودم زانست ترا این بخری  
چه نکو دیدی از لبطن خودم زانست ترا این بخری  
زان پیش که کشید کس و دیوانه مکن خود را ای کتون  
چون حبت ز دام آن وحشی تو گرام کشندش اول خون  
کو بخت که حشر نشان بدید یک کت بیا این کج مرا  
سر کوفت مادم می سیم میسند درین خم و پیچ مرا  
چون شت پرا حکر زشت شود چون درخ نقشه ریگستان  
پایه بر سر پله همراه سستی خود را درین کج بچسان  
نه مشو مانع درین رفتن من ز لطف خدا به خواه مرا  
پایه شتر بر سر رفتن دین شوقی پنون همراه مرا  
از وحش و طيور خبر رسان ز دام و دوان محبت گشتن  
کو بر دستای دین دوم پس ز بدست آه عنان  
من را حله بی پاپوس بیابود اشک روان فریاد کن  
مانند دران تنل عاونه زاناکه لگشش افتاد نشان  
کنیل چو گول ببول بر سر که بروز سطر بندگان  
چو دیو پیت قریب کسی آمد لباست لغز  
کامی طور قهور رقم سستی یا شتر حسن  
کچین ویرانه جان فریدان بکدام کتاشکس افتادی  
من دختر آدم جام ششم پرورد و شبر بنور مرا  
با شرم که میسر م در طلبون در راه گذریش گن گور مرا  
گور که چه مگو ایوت شمش آفتک شیان کشید ز جان

آن کشته که آید بود زمین در دست لبه اشکال مرا  
شده کوک طالع برشته سرشته شد اقبال مرا  
من با تو بگفتم پیش ازین در خواب بین از بولوسی  
شده کام شدی بدنام جهان ز که میبوی فریاد سی  
نه بر گوردی از لبطن خودم زانست ترا این بخری  
چه نکو دیدی از لبطن خودم زانست ترا این بخری  
زان پیش که کشید کس و دیوانه مکن خود را ای کتون  
چون حبت ز دام آن وحشی تو گرام کشندش اول خون  
کو بخت که حشر نشان بدید یک کت بیا این کج مرا  
سر کوفت مادم می سیم میسند درین خم و پیچ مرا  
چون شت پرا حکر زشت شود چون درخ نقشه ریگستان  
پایه بر سر پله همراه سستی خود را درین کج بچسان  
نه مشو مانع درین رفتن من ز لطف خدا به خواه مرا  
پایه شتر بر سر رفتن دین شوقی پنون همراه مرا  
از وحش و طيور خبر رسان ز دام و دوان محبت گشتن  
کو بر دستای دین دوم پس ز بدست آه عنان  
من را حله بی پاپوس بیابود اشک روان فریاد کن  
مانند دران تنل عاونه زاناکه لگشش افتاد نشان  
کنیل چو گول ببول بر سر که بروز سطر بندگان  
چو دیو پیت قریب کسی آمد لباست لغز  
کامی طور قهور رقم سستی یا شتر حسن  
کچین ویرانه جان فریدان بکدام کتاشکس افتادی  
من دختر آدم جام ششم پرورد و شبر بنور مرا  
با شرم که میسر م در طلبون در راه گذریش گن گور مرا  
گور که چه مگو ایوت شمش آفتک شیان کشید ز جان





Handwritten text in a decorative script, likely a title or a short passage, positioned above the main illustration.



Handwritten text in a decorative script, positioned below the main illustration.

Large, stylized calligraphic text, possibly a title or a significant phrase, located at the bottom of the main illustration area.

Handwritten text in a decorative script, located in the bottom left corner of the page.

Handwritten text in a decorative script, located in the bottom center of the page.